

نغمه‌های سحرآمیز



هنر برتر از گوهر آمد پدید

شماره هفتاد و دوم

فنی و فکری



نشریه تراژیک و کمدی

شماره هفتاد و دوم

Serial Number 72

October 1968

HONAR va MARDOM

(Art and People)

Published by Directorate General of Cultural Relations,

Ministry of Culture & Arts

182, Avenue Hoghoughi Tehran, Iran.

Annual Subscription \$1.50, deposited in advance in A/C

No. 178 of Bank Saderat Iran, Avenue Khajeh Nassireddin Tusi.

Tehran, Iran.



مینیاتور - کار محمد علی زاویه

هنرمردم

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

مهرماه ۱۳۴۷

دوره جدید - شماره هفتاد و دوم

در این شماره :

۲	سخنی درباره جشن فرهنگ و هنر
۴	هیچ گنجی نیست از فرهنگ به
۱۴	شعر در خدمت اجتماع
۱۸	روابط هنری ایران و یونان
۲۳	تحول فرهنگ
۲۷	نظری بخط خوش فارسی و نقش آن در فرهنگ و هنر ایران
۳۴	یادی از استاد بهزاد
۳۶	تزئینات گچی در آثار تاریخی اصفهان
۴۷	ریشه‌های فارسی در زبانهای دیگر
۵۳	تاریخچه کتاب و کتابخانه‌ها در ایران
۵۸	دانشهای ایرانی در عهد باستانی
۶۵	فرهنگ و دانشنیهای علمی و عملی برای نگاهداری و ترمیم آثار هنری
۷۲	کشورداری داریوش بزرگ

مدیر : دکتر ا. خداپنده‌لو
سر دبیر : عنایت‌الله خجسته
طرح و تنظیم از صادق بریرانی

نشریه اداره کل روابط فرهنگی

نشانی : خیابان حقوقی شماره ۱۸۲ تلفن ۷۱۰۵۷ و ۷۳۰۷۲

سخن در باره جشن فرهنگ هنر : ۲ تا ۱۸ آبان

فرهنگ ایران محسوب می‌شود و این کار را می‌توان به عنوان یک فصل از فرهنگ ایران دانست که در این فصل به بیان
 روشن به بیان می‌آید که این جشن در ایران به عنوان یک جشن ملی و ملیت است و در این جشن به بیان می‌آید که این جشن
 فرهنگ ما نشان دهنده از پیشرفت و رفاه و ذوق لطیف و نظر وسیع پرورش داده و کارهای هنر و ادب و علم و هنر و هنر و هنر
 اگرچه خوشبختانه گذشت و در کار و پیشامد و در کار و پیشامد و در کار و پیشامد و در کار و پیشامد و در کار و پیشامد
 زده کم کم به دلی به پیشرفت و درخشندگی این فرهنگ به طور متعلق به این امر است که زمام فرمانروا کشور در دست غصه کار و در این به
 اینک که پیشرفت و صنعت و زندگی مردم به این جهت به این جهت به این جهت به این جهت به این جهت به این جهت
 از این جهت به این جهت به این جهت به این جهت به این جهت به این جهت به این جهت به این جهت به این جهت
 و در این جهت به این جهت به این جهت به این جهت به این جهت به این جهت به این جهت به این جهت به این جهت

در این جهت به این جهت به این جهت به این جهت به این جهت به این جهت به این جهت به این جهت به این جهت
 کوشش به این جهت به این جهت به این جهت به این جهت به این جهت به این جهت به این جهت به این جهت به این جهت
 «من قویاً اعتقاد دارم که در جهان امروز با وجود پیشرفتهای خارق العاده‌ای که در زمینه‌های صنعتی و اقتصادی به
 شاید بتوان گفت فرهنگ نقش درجه اول اهمیت دارد و زیر این پیشرفت مادی اگر توأم با پیشرفت معنوی و فرهنگی نباشد
 هرگز قادر نخواهد بود به جو خوشبختی و سعادت برای این کشور» همچنین شایسته آنست که ما در این روزها عصر شرقی و عصر غربی را در یک نگاه

«شاید انسان در باره این همه آثار از زنده هنرمندان گذشته احتیاجی به توصیف و تعریف نداشته باشد و باید لب سخن

گفتن فرو بند و بیه خاموشی گراید . وجود این همه آثار حسری مرا بر آن سید رو که کلماتی خید بر زبان رانم . آنچه در میان این همه

مطابق ذوق و دانش انسان ایه سکوت و دعوت میکند عظمت این عصر و وسعت فکر و دانش خلاق و آمان است آنچه الهام بخش

سخنهای میگردد نیروی تازه ای است که انسان با دیدن این ثمرات فوق و بکسر شبر و خود احساس میکند . زیرا این آثار

شخص را بی فکر و تعمق و امید و معرفت و یسای تمدن و هنر شرق زمین و آثار باستانی و فرهنگی ایران است. فدا

جاودانی ساختن این آثار گذشته وزنده نگه داشتن مطایر ذوق و مُسر و تمدن پشینیان است . ما ایرانیان تجصا

به دانش آثار غنی از فرهنگ تمدنی گرانقدر خجاری سینم بلکه در عین حال بخود میا لیم که در کمون تمدن و فرهنگ کشورها

دیگر نیز نقش موثری بعهده داشتیم . تاریخ کشور ما تاریخی گمنام است . ما قریب سه هزار سال تاریخ مدون داریم

دو ہزار و پانصدین سال شاہشاہی خود را جشن میگیرم . «

در اجل انزایات عایدۀ ثانی که از دین سر برآید شناسانند فرقی نیست در این و نزدیک است خدا را نسزد و توفیق متبکها بدرود

پشیرد آسره بقوت حسن عیسی و یحیی علی و شمسائی در نشر فرشتک متعارف و مبره نام مرا سر نایم حسن فرشتک هنر و سر کوش و بر کمال خود باشد .

جن فریبک و نیز از روز نخست چهارم با سینه آهناز خلا بر شد و مدت دو هفته او را سه خلا بر یافت .

برگزیدن روز چهارم آبان بهر آرزای جشن فرنگ و هنر یا نه سبب است که دین سرور ، روز سید و فرزند شهریار فرنگ پو

در روز خجسته تاجگذاری در شهریار و جشن میداد و تاجگذاری را که منیر مصلحی به نام ایرازیان است.

فرهنگ

پنج نکتۀ فرهنگ به (رودکی)

صادق کیا
معاون وزارت فرهنگ و هنر

«دلت دار زنده به فرهنگ و هوش»	به بد در جهان تا توانی مکوش» ^۱ ۱۹۹، ۵
«جز از نیکنامی و فرهنگ و داد»	ز رفتار گیتی مگیرید یاد» ۴۹، ۵
«زدانا پرسید پس دادگر «چنین داد پاسخ بدو رهنمون «که فرهنگ آرایش جان بود «گهر بی هنر زار و خوار است و سست»	که فرهنگ بهتر بود یا گهر» که فرهنگ باشد ز گوهر فزون» ز گوهر سخن گفتن آسان بود» به فرهنگ باشد روان تندرست» ۱۸۷، ۶
«ز فرزندان چون سخن بشنویم «کزیشان همی دانش آموختیم»	به رای و به فرمانشان بگرویم» ^۲ به فرهنگ دلها بر افروختیم» ۲۰۶، ۶
«به فرهنگ یازد کسی کش خرد»	بود در سر ^۳ و مردمی پرورد» ۲۰۶، ۵
«فزودن به فرزند بر مهر خویش «ز فرهنگ و از دانش آموختن»	چو در آب دیدن بود چهر خویش» سزد گر دلش یابد افروختن» ۱۳۹، ۶
«وزان پس زدانا پرسید مه «چنین داد پاسخ که دانش به است»	که فرهنگ مردم کدام است به خرمند خود بر مهان بر مه است» ۱۸۷، ۶
«بی آزاری و سودمندی گزین»	که این است فرهنگ و آئین و دین» ۱۸۴، ۶

۱ - این شعرها از شاهنامه فردوسی (چاپ سازمان کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۴۵ خورشیدی) آورده شده است. از شماره‌هایی که در زیر آنها گذاشته شده نخستین شماره جلد و دومین شماره صفحه است.

۲ - چنین است در چاپ کتابخانه و مطبعه بروخیم، جلد هشتم، تهران، ۱۳۱۴ خورشیدی، صفحه ۲۴۷۷. در چاپ سازمان کتابهای جیبی چنین است:

«زدانا و نادان سخن نشنویم»

به گفتار فرهنگیان بگرویم»

۳ - کسی که خرد (عقل) دارد به فرهنگ میل و توجه می‌کند.

«چو خسرو به فرهنگ دارد سپاه بر آساید از درد فریاد خواه»

۱۳۸، ۶

«به فرهنگ پرور چو داری پسر نخستین نویسنده کن از هنر»^۴

«به خواستاری فرهنگ کوشا باشید چه فرهنگ تخم دانش است و بر آن خرد است و خرد آرایش^۵ دوجهان است و درباره آن گفته اند که فرهنگ اندر فراخی پیرایه^۶ و اندر شگفتی^۷ پانه^۸ و اندر آستانه^۹ دستگیر و اندر تنگی پیشه است»^{۱۰}.

«ودانائی است که کس سیری از آن نداند و فرهنگ و هنر است که کس غارت کردن^{۱۱} نتواند، هوش و ویریه^{۱۲} است که به بها خریدن نشاید»^{۱۳}.

«به سیاستداری اندر^{۱۴} یزدان ... و آموختاری^{۱۵} فرهنگ کردن کوشا و جانسپارباش»^{۱۶}.
«زن و فرزند خویشان بی فرهنگ بمهل^{۱۷} که تیمار^{۱۸} و بیش^{۱۹} گران^{۲۰} بر نرسد، تا پشیمان نشوی»^{۲۱}.

«حکمای پارس گفته اند که خرد رهنمونی بزرگ و پستی قوی است و کلید دانشهاست و دانش و فرهنگ انبازان^{۲۲} خرد اند»^{۲۳}.

«و تن خویش را بعث کن^{۲۴} به فرهنگ و هنر آموختن و این تو را به دوجیز حاصل شود یا به کار بستن چیزی که دانی یا به آموختن آن چیز که ندانی»^{۲۵}.

«و بر مردم واجب است چه بر بزرگان و چه بر فروتران هنر و فرهنگ آموختن که فزونی بر همسران خویش به فضل و هنر توان یافت، چون در خویشتن هنری بینی که در امثال خویش نه بینی همیشه خود را فروتر از ایشان دانی و مردمان نیز تو را فروتر دانند از همسران تو به قدر فضل و هنر تو و چون مرد عاقل بیند که وی را فزونی نهادند بر همسران وی به فضلی

۴ - گرشاسب نامه اسدی طوسی، ویراسته حبیب یغمائی، تهران، ۱۳۱۷ خورشیدی، صفحه ۴۶۳.

۵ - دراصل «راذینش: نظم، ترتیب، اداره».

۶ - زیور.

۷ - سختی.

۸ - نگاهبان، محافظ، پشتیبان.

۹ - بدبختی، مصیبت.

۱۰ - از متن پهلوی «چینک هندرزی پوریونکیشان»، منتهای پهلوی، ویراسته جاماسپ آسانا، بمبئی،

صفحه ۴۷، بند ۴۱ - ۴۲. نیز نگاه کنید به متن پهلوی «واچک ی ایچندی آتورپات ی مهرسپندان» در متن پهلوی، ویراسته جاماسپ آسانا، صفحه ۱۵۱، بند ۶۶.

۱۱ - دراصل: «اپورتن».

۱۲ - یاد، حافظه.

۱۳ - متن پهلوی «داتستان ی مینوگ ی خرت»، ویراسته ا. ت. د. انکلساریا، بمبئی، ۱۹۱۳،

صفحه ۱۵، بند ۶۴.

۱۴ - نسبت به.

۱۵ - آموختن، تعلیم، آموزگاری.

۱۶ - داتستان ی مینوگ ی خرت، صفحه ۱۱۸، بند ۱۸.

۱۷ - مگذار.

۱۸ - اندوه.

۱۹ - رنج، ناراحتی.

۲۰ - گران: سنگین.

۲۱ - متن پهلوی «هندرزی آتورپات مهرسپندان»، منتهای پهلوی، ویراسته جاماسپ آسانا، صفحه

۵۹، بند ۱۳.

۲۲ - شریکان.

۲۳ - تحفة الملوك، تهران، ۱۳۱۷ خورشیدی، صفحه ۴.

۲۴ - برانگیز.

۲۵ - قابوس نامه، ویراسته آقای دکتر غلامحسین یوسفی، تهران، ۱۳۴۵ خورشیدی، صفحه ۳۳.

و هنری جهد کند تا فاضلتر و هنرمندتر^{۲۶} شود و هر آن گاه که مردم چنین کند بس دیر بر نیاید تا بزرگوارتر کسی^{۲۷} شود»^{۲۸}.

«و سامان و تدبیر کار هر قوتی که به خرد یافته شود ادب و فرهنگ خوانند»^{۲۹}.
«و شناختن مکارم اخلاق و رذایل اخلاق و طریق رسیدن به مکارم و پاک شدن از رذایل [را] ادب خوانند و فرهنگ»^{۳۰}.

این گفتار خلاصه‌ای است از جزوه‌ای که نگارنده دربارهٔ واژه فرهنگ فراهم آورده است. معنی فرهنگ در برخی از واژه‌نامه‌های فارسی چنین است^{۳۱}:

« ادب » (صاح الفرس).

« عقل » (معیار جمالی).

« ادب و دانش و بزرگی » (شرفنامه منیری).

« عقل و دانش و هر که نیکتر داند در علم^{۳۲} و چیزها که مردم بدان فخر کنند گویند مردی فرهنگی است »^{۳۳} (تحفة الاحباب).

« ادب و دانش و بزرگی و نیز کتابی در علم لغت و او اکثر فارسی باشد »^{۳۴} (مؤیدالفضلا و کشف اللغات).

« دانش و ادب و بزرگی » (فرهنگ میرزا ابراهیم).

« فرهنگ و فرهنگ ... شش معنی دارد، اول دانش باشد ... دوم ادب بود ... سیوم عقل را نامند ... چهارم کتابی را خوانند که مشتمل باشد بر لغات پارسی و غیره ... پنجم نام مادر کیکاوس است، ششم شاخ درختی را گویند که آن را بخوابانند و خاک بر زیر آن بریزند تا بیخ بگیرد و باز آن را کنده به جایی دیگر نهال کنند » (فرهنگ جهانگیری).

« ادب و حکمت باشد و هر که را در علوم و صنایع مهارتی باشد گویند فرهنگی است ... و به معنی عقل نیز آمده و نیز به معنی شاخ درختی که بخوابانند و خاک بر آن ریزند و سرش را از جای دیگر بر آرند نیز آمده و در فرهنگ^{۳۵} شاخ درختی باشد که آن را بخوابانند و خاک بر آن ریزند تا بیخ بگیرد و بعد از آن بکنند و جای دیگر نهال^{۳۶} کنند و کتابی را که مشتمل بر تحقیقات لغات فرس باشد نیز فرهنگ گویند » (مجمع الفرس سروری).

« برون و معنی فرهنگ است که علم و دانش و عقل و ادب و بزرگی و سنجیدگی و کتاب لغات فارسی و نام مادر کیکاوس باشد و شاخ درختی را نیز گویند که در زمین خوابانیده از جای دیگر سر بر آورند و کاریز آب را نیز گفته‌اند چه دهن فرهنگ جایی را می‌گویند از کاریز که آب بر روی زمین آید » (برهان قاطع).

« فرهنگ و فرهنگ : ادب و اندازه و حد هر چیزی و ادب کننده و امر به ادب کردن

۲۶ - در اصل : «بهره مندتر» .

۲۷ - در اصل : «هر کسی» .

۲۸ - قابوس نامه ، صفحه ۳۴ .

۲۹ - «ساز و پیرایه شاهان» ، صفحه ۱۵ در مصنفات افضل الدین محمد مرقی کاشانی ، تهران ، ۱۳۳۱ خورشیدی .

۳۰ - ساز و پیرایه شاهان ، صفحه ۱۶ .

۳۱ - «فرهنگ» در لغت فرس اسدی طوسی که کهن‌ترین واژه‌نامه فارسی است که اکنون در دست داریم و همچنین در واژه‌نامه فرخ‌نامه جمالی که در سال ۵۸۰ هجری فراهم گردیده در جزو واژه‌هایی که معنی آنها داده شده است دیده نمی‌شود .

۳۲ - در برخی از دستنویسها : «عقل» . در دستنویسی : «علم و دانش» .

۳۳ - در یکی از دستنویسها : «مرد با فرهنگست» .

۳۴ - در کشف اللغات : «واکثر او فارسی بود» .

۳۵ - فرهنگ جهانگیری .

۳۶ - در اصل : «نهان» .

و براین قیاس فرهنگیدن و فرهنگیده و فرهنگید و فرهنگد « (فرهنگ رشیدی).
 « دانش و ادب و بزرگی و عقل و کتابی باشد که در آن لغات عربی و پارسی آرند و نام مادر کیکاوس و نام درختی که آن را کنده به موضع دیگر نهال کنند » (لغات عالمگیریه).
 « فرهنگ : ادب و اندازه و حد هر چیز و ادب کننده و امر به ادب کردن ، فرهنگ مثله » (شمس اللغات).

« عقل و ادب و اندازه هر چیز نگاه داشتن و به مجاز به معنی کتاب لغات فارسی چنان که فرهنگ جهانگیری و فرهنگ رشیدی » (غیاث اللغات).
 « فرهنگ و فرهنگ : علم و دانش ، ادب ، عقل و خرد^{۳۷}، کتاب لغت فارسی ، درختی که دفن کنند تا بیخ بگیرد و پس از آنجا برکنده به جائی دیگر نهال کنند^{۳۸}، نام دوائی است ، کاریز چه دهن فرهنگ دهن کاریز را گویند » (برهان جامع و فرهنگ محمد شاهی).
 « فرهنگ و فرهنگ : ادب و اندازه و حد هر چیزی و ادب کننده و امر به ادب کردن و اصل این لغت قر و هنگ است چه هنگ مرادف هوش است و کتابی را گویند که در او تحقیق قواعد معانی الفاظ و لغات نمایند . . . شیخ نظامی مرادف عقل و دانش گفته . . . » (فرهنگ انجمن آرای ناصری و فرهنگ آندراج).

« فرهنگ : نیکوئی تربیت و پرورش و بزرگی و عظمت و بزرگواری و فضیلت و وقار و شکوهمندی و دانش و حکمت و هنر و علم و معرفت و علم فقه و علم شریعت و کتابی که محتوی لغات فارسی باشد و فرهنگ یعنی شاخه درخت خوابانیده که پس از ریشه کردن از آنجای برآورده در جای دیگر نهال کنند و مجرای زیرزمینی و قنات و کاریز و نام مادر کیکاوس » (فرهنگ نفیسی).
 « فرهنگ ، فرهنگ : اسم مصدر فرهنگیدن به معنی ادب کردن و دانش آموختن است . . . فرهنگ مبدل فرهنگ است و در تکلم هم گاهی استعمال می شود ، در پهلوی فرهنگ^{۳۹} با فتح را بوده و در کارنامه اردشیر بابکان مکرر استعمال شده . . . در پهلوی فرهنگستان^{۴۰} به معنی مدرسه بوده . . . فعل امر از مصدر فرهنگیدن به معنی ادب کردن و دانش آموختن است در این معنی هم فرهنگ مبدل آن است ، کتاب لغت یک زبان خصوص فارسی این معنی مخصوص فرهنگ است استعمال فرهنگ در این معنی دیده نشده اگرچه بر حسب قاعده درست است که این معنی مأخوذ از معنی اول (ادب و دانش) است ، در سنسکریت سنگ^{۴۱} به معنی جمع شدن و بهم رسیدن و متحد شدن است و پر^{۴۲} مزید مقدم [است] سین سنسکریت در اوستا و فارسی هاء می شود و پ تبدیل به ف می گردد پس معنی فرهنگ و فرهنگ بهم رسیدن و جمع شدن است که لازم مدرسه است نیز پرسنگ به معنی مباحثه است که لازم دانش آموختن است ، در جهانگیری فرهنگ را مخفف فرهنگ هم نوشته اما شاهد نیاورده ، فرهنگ به فارسی اسم کشوث است ، خاک بالا آمده کنار زمین زراعت که لفظ دیگرش مرز است (تکلم خراسان) » (فرهنگ نظام).

صورت دیگری از این واژه چنان که دیده شد « فرهنگ » است . این صورت در لغت فرس اسدی طوسی و واژه نامه جمالی و صحاح الفرس یاد نشده است . معنی آن در برخی از فرهنگهای دیگر چنین است :

« ادب و عقل » (معیار جمالی و تحفة الاحباب).

« عقل و ادب باشد . . . و به معنی امر به ادب کردن نیز آمده » (مجمع الفرس).

« بروزن شطرنج ، به معنی علم و فضل و دانش و عقل و ادب است و کتابی را نیز گویند

۳۷ - در فرهنگ محمد شاهی : « ادب و عقل و خرد » .

۳۸ - در فرهنگ محمد شاهی : « در جای دیگر دفن و نهال کنند » .

۳۹ - در اصل پس از این واژه صورت پهلوی آن به خط آم دبیری داده شده است ولی درست نیست .

۴۰ - در اصل پس از این واژه صورت پهلوی آن به آم دبیره داده شده است ولی درست نیست .

۴۱ - در اصل پس از این واژه صورت آن به خط سنسکریت نیز داده شده است .

۴۲ - پسوند .

که مشتمل باشد بر لغات فارسی و نام مادر کیکاوس هم هست و شاخ درختی را گویند که آن را بخوابانند و خاک بر بالای آن بریزند تا بیخ بگیرد و از آنجا برکنده به جای دیگر نهال کنند و نام دوائی نیز هست که آن را کشوث گویند و تخم آن را بزرا کشوث خوانند .

« عقل و ادب » (لغات عالمگیریه) .

« فرهنگ و علم و فضل و دانش و عقل و ادب و اخلاق و آداب نیک و هوش و دریافت و فراست و شاخه درختی که آن را خوابانیده خاک بر بالای آن ریزند و مدتی گذارند تا ریشه کند و از آنجا برکنده در جای دیگر نهال کنند و نام کتابی که محتوی لغات فارسی بود و نام مادر کیکاوس و نام داروئی که به تازی کشوث گویند » (فرهنگ نفیسی) .

در مقدمه الادب زمخشری^{۴۳} برابر فارسی « ادب » که در عربی نیز بکار رفته « فرهنگ ، هنر » و در مهذب الاسماء « فرهنگ » داده شده است . تفلیسی در قانون الادب « الادب » را به فارسی « ادیب شدن و فرهنگی شدن » و « الادابه » را « فرهنگی شدن و ادیب شدن » معنی کرده است . همچنین در مهذب الاسماء معنی « ادیب » به فارسی « با فرهنگ » داده شده است .

واژه های زیر از پیوستن « فرهنگ با فرهنگ » به يك پسوند يا يك واژه دیگر ساخته شده است :

فرهنجه (با ادب) ، فرهنگ آموز ، فرهنگ پرور ، فرهنگجوی ، فرهنگدار (عس و شحه و حاکم) ، فرهنگدان (داننده و شناسنده فرهنگ) ، فرهنگدوست ، فرهنگساز ، فرهنگستان ، فرهنگ نامه (واژه نامه ، کتاب فرهنگی) ، فرهنگ ور (فرهنگی ، با فرهنگ) ، فرهنگی ، فرهنگ یاب ، با فرهنگ ، بی فرهنگ ، کامل فرهنگ .

از این واژه ها تنها فرهنگجوی و فرهنگی در شاهنامه فردوسی بکار رفته است . برای روشن شدن معنی آنها و از آن جهت که شاهنامه در زبان و فرهنگ ایران پایگاه والای ویژه ای دارد همه بیت هایی که این دو واژه در آنها آمده است در زیر آورده می شود :

« شبستان همه پُر شد از گفت و گوی که اینست سر و تاج فرهنگجوی »

۱۰۸ ، ۲

« رسید آن فرستاده چربگوی همان نامه شاه فرهنگجوی »

۱۱۹ ، ۵

« وزو شادمان شد دل مادرش بیاورد فرهنگجویان برش »

« به زودی به فرهنگ جائی رسید کز آموزگاران سراندر کشید »

۲۱۴ ، ۵

« سه موبد نگه کرد فرهنگجوی که در سورسان بود با آبروی »

« یکی تا دبیری پیامزدش دل از تیرگیها بیفروزدش »

۲۵۱ ، ۵

« هنرمند جمهور فرهنگجوی سرافراز و با دانش و آبروی »

۲۰۱ ، ۶

« بدو گفت کای مرد فرهنگجوی یکی چاره کار با من بگوی »

۲۱۰ ، ۶

« جهاندار بیدار فرهنگجوی بماند همه ساله با آبروی »

۲۷۰ ، ۶

« به فرهنگیان ده مرا از نخست چو آموختم زند^{۴۴} و استا درست »

۱۵ ، ۵

۴۳ - بهره نخستین ، باب فی الکتاب و ادوات الکتابه .

۴۴ - در اصل : « ژند » .

«بدو مرد گازر بسی بر شمرد
«بیاموخت فرهنگ و شد بر منش»^{۴۵}

وز آن پس به فرهنگیش سپرد
بر آمد ز آزار و از سرزنش»
۱۵، ۵

«بیاورد فرهنگیان را ز شهر
«نبشتن بیاموختش پهلوی

کسی کش ز فرزانی بود بهر
نشست سرافرازی و خسروی»
۱۷۳، ۵

«همان کودکش را به فرهنگیان
«به هر برزن اندر دبستان بدی

سپردی چو بودی ورا هنگ آن
همان جای آتش پرستان بدی»
۱۸۴، ۵

«سخن پیش فرهنگیان سخته گوی

به هرکس نوازنده و تازه روی»
۱۹۲، ۵

«به داندۀ فرهنگیانم سپار

که آمد کنون گاه آموزگار»
۲۵۱، ۵

«کسی کش بود مایه و سنگ آن
«به دانش روان را توانگر کنید

دهد کودکان را به فرهنگیان
خرد را بدین بر سر افسر کنید»
۳۴۶، ۵

«به فرهنگیان داد فرزند را

چنان تازه شاخ برومند را»
۷۱، ۶

«ز فرهنگیان کودکی یافتم

بیاوردم و تیز بشتافتم»
۱۲۵، ۶

«که او را سپارم به فرهنگیان

که دارد سرمایه و هنگ آن»
۲۵۹، ۶

«بیامد یکی موبدی با گروه
«به دیدار پیران و فرهنگیان

ز گاه شمیران و از راده کوه
بزرگان که اند از کنارنگیان»
۲۳۲، ۶

در این شعرها «فرهنگجوی» به معنی «جوینده فرهنگ، فرهنگی، دانشمند، آموزگار»
و «فرهنگی» به معنی «اهل فرهنگ، آموزگار» است.

فریتنرولف دروازه نامه شاهنامه خود «فرهنگ فاش» و «فرهنگ ووش» را نیز داده است.
گواۀ او این بیت است:

«هر آن کس که هستند فرهنگ ووش
که باشد ورا مایه صد بارکش»
۲۶۰، ۴

ولی این بیت در شاهنامه چاپ مطبعه و کتابخانه بروخیم (جلد ششم، صفحه ۱۶۰۴)
چنین است:

«هر آن کس که او هست سرهنگ فاش
که باشد ورا مایه صد بارکش»
و همین درست است.

«فرهنگجوی» در «گرشاسب نامه» اسدی طوسی و مشنوی «ورقه و گلشاه» عیثوقی نیز
بکار رفته است:

«که گوید همی شاه فرهنگجوی
به نام من این نامه را بازگوی»
گرشاسب نامه، صفحه ۲۱

«یکی باغ خرم بُد از پیش جوی در او دختر شاه فرهنگجوی»
 گرشاسبنامه، صفحه ۲۴
 «دو فرزند بُد مر ورا جنگجوی دلیر و صف آشوب و فرهنگجوی»
 ورقه و گلشاه، صفحه ۳۷
 «فرهنگدان» را نظامی در «هفت پیکر»^{۶۶} بکار برده است:

«شاعران عرب چو در خوشاب شعر خواندند بر نشید رباب»
 «شاه فرهنگدان شعر شناس بیش از آن دادشان که بود قیاس»
 «فرهنگدوست» را اسدی طوسی در «گرشاسبنامه» (صفحه ۱۷۱) بکار برده است:

«شنیدم ز دانای فرهنگ دوست که زی هر کس آئین شهرش نکوست»
 «فرهنگساز» را عنصری در وامق و عذرا^{۶۷} و اسدی در گرشاسبنامه بکار برده است:

«چو اندر هنر آزمودش پدر کلید سخن دید و گنج هنر»
 «به تدبیر فرزند فرهنگ ساز ز دستور فرزانه شد بی نیاز»
 «چو او را به فرهنگ همتا ندید پدر نام آن ماه عذرا گزید»
 وامق و عذرا

«هم از چند چیزش پیرسید باز چنین گفت کای پیر فرهنگ ساز»
 گرشاسبنامه، صفحه ۱۴۴

«فرهنگیاب» را عنصری در وامق و عذرا (صفحه ۲) بکار برده است:

«شب خفته بُد شاه فرهنگیاب چنان دید روشن روانش به خواب»
 «کامل فرهنگ» را فرخی سیستانی بکار برده است^{۶۸}:

«خسرو غازی محمود محمد سیرت شاه دین ورز هنر پرور کامل فرهنگ»

«فرهنگ» از فارسی به اردو و ترکی عثمانی راه یافته است. معنی آن را در فرهنگهای اردو «خرد» و «واژهنامه» و در واژهنامههای ترکی «دانش، هوش، خرد» یاد کرده‌اند. برای «فرهنگ کردن، فرهنگ آموختن» در فارسی مصدری هم‌ریشه خود این واژه داریم و آن «فرهختن، فرهیختن، فرهنگیدن، فراهمختن، فراهمیختن» است. این مصدر را فرهنگ‌نویسان «ادب کردن، ادب گرفتن، ادب آموختن، تربیت کردن» معنی کرده‌اند. پرهیختن، پرهیختن، برهیختن، برهیختن^{۶۹}، فرهیزیدن^{۷۰} نیز به همین معنی در واژه‌نامه‌های فارسی یاد شده است.

همچنین فرهخت، فرهخته، فرهیخته، فرهنگیده، فراهمیخته (به معنی «ادب گرفته، ادب کرده، تربیت شده») و «فرهختگی» (فرهخته بودن) در فرهنگهای فارسی یاد شده است.

۶۶ - نگاه کنید به کلیات خمسۀ حکیم نظامی گنجهای چاپ مؤسسۀ چاپ و انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۱ خورشیدی، صفحه ۶۷۹.

۶۷ - نگاه کنید به وامق و عذرا، ویراستۀ محمد شفیع، لاهور، ۱۹۶۶، صفحه ۴ متن.

۶۸ - نگاه کنید به دیوان فرخی سیستانی، ویراستۀ محمد دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۳۵ خورشیدی، صفحه ۲۰۵.

۶۹ - این صورتهای در لغت فارس اسدی و واژه‌نامه فرخ‌نامه جمالی و صحاح‌الفرس یاد نشده ولی شمس فخری که در نخستین نیمۀ سده هشتم هجری می‌زیست در معیار جمالی «پرهخت» را به معنی «اورا ادب کرد» و «پرهختن» را به معنی «کسی را ادب کردن» آورده است. صورتهای «برهخت» و «برهیخت» به جای «پرهخت» و «پرهختن» و «برهیختن» به جای «پرهختن» در برخی از دست‌نویسهای آن کتاب دیده شده و گویا از اینجا به فرهنگهای دیگر راه یافته است.

۷۰ - این صورت در فرهنگ نفیسی آمده است.

فرهنگ درپهلوی به صورت «فرهنگ» frahang به کار می‌رفته^{۵۱} و واژه‌های «فرهنگستان»^{۵۲} frahangestân به معنی «آموزشگاه» و «فرهنگیک»^{۵۳} frahangîk (=فرهنگی) و «فرهنگیت»^{۵۴} (=فرهنگبد) از آن ساخته شده‌است.

درپهلوی اشکانی نیز «فرهینج -» frahenj به معنی «فرهنجیدن، فرهختن» بکار رفته است.

فرهنگ از زبانهای ایرانی به ارمنی راه یافته و در آن زبان به صورت hrahang بکار رفته^{۵۵} و از آن مصدر «هرهنگل» hrahangel ساخته شده‌است^{۵۶}.

صورت باستانی فرهنگ و فرهختن، فرهنجیدن در اوستای کنونی و نوشته‌هایی که اینک از فارسی باستان در دست داریم دیده نشده ولی ریشه و ساختمان آن روشن است. جزء نخستین این واژه‌ها (فر-) به معنی «پیش» است و همان است که در فرا، فراز، فراموش، فربه، فرجام، فرزانه، فرزند، فرستادن، فرسودن، فرشته، فرغند، فرگرد، فرمان، فرمودن، فرهاد، فریاد، فروختن دیده می‌شود. صورت میانه (درپهلوی) و صورت باستانی آن (در اوستائی)^{۵۷} و فارسی باستان - fra است. در زبانهای آریائی دیگر نیز آن را به این صورتهای می‌بینیم: سنسکریت - prá، یونانی - pró، لاتین^{۵۸} - prō، ایرلندی باستان - ro، گتی - fra (آلمانی نوین - ver)، لیتوانی - pro, pra، پروسی کهن - pro, pra، صقلابی (اسلاو) کلیسائی باستان - pro، روسی و چکی - pro^{۵۹}. جزء دوم آنها از ریشه باستانی (اوستائی) «تنگ -» thang به معنی «کشیدن» است که از آن واژه‌های بسیار در فارسی داریم: آهته، آهخته، آهیخته (کشیده)، آهختن، آهیختن، آهنجیدن^{۶۰}، آهنگیدن^{۶۱} (کشیدن)، آهنج (عزم و اراده)، آهنج (پهناکش جولا)، آهنگ^{۶۲}، برهختن^{۶۳}، برهیختن (برکشیدن و برآوردن)، برآهختن، برآهنجیدن، برآهیختن^{۶۴} (برکشیدن)، برهختن، پرهیختن^{۶۵} (ادب کردن)، آهنگ

۵۱ - نگاه کنید به متنهای پهلوی، ویراسته جاماسپ آسانا، صفحه ۲۷، ۴۷، ۵۸، ۵۹، ۹۲، ۹۳، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۲؛ روایات پهلوی، ویراسته ا. ب. ن. دهاهر، بمبئی، ۱۹۱۳، صفحه ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۰؛ اندرز اوشز دانا، ویراسته دهاهر، بمبئی، ۱۹۳۰، صفحه ۱، ۳؛ زند و نندیداد، فرگرد ۱۳، بند ۴۶؛ شایست، ویراسته جهانگیر تاوادیا، هامبورگ، ۱۹۳۰، صفحه ۱۰۵؛ بندهشن، چاپ ا. ت. د. انکلساریا، بمبئی ۱۹۰۸، صفحه ۲؛ کارنامه اردشیر بابکان، ویراسته دستور داراب پشتون سنجانا، بمبئی ۱۸۹۶، صفحه ۶، ۷؛ دینکرد، چاپ د. م. مادن، بخش نخست، بمبئی، ۱۹۱۱، صفحه ۴۱۱.

۵۲ - متنهای پهلوی، ویراسته جاماسپ آسانا، صفحه ۲۷؛ کارنامه اردشیر بابکان، صفحه ۹.

۵۳ - پ. ژ. دمناش، شکندگومانیك و چار، پاریس، ۱۹۴۵، صفحه ۲۶، ۱۴۰.

۵۴ - شکندگومانیك و چار، صفحه ۱۳۶؛ ۱۲۹.

۵۵ - نگاه کنید به H. Hübschmann, Armenische Grammatik، صفحه ۱۸۲.

۵۶ - در ارمنی نوین hrahang به معنی «دستور» و hrahangel به معنی «دستور دادن» است.

۵۷ - در اوستائی به صورت «فرا -» ferá نیز آمده‌است.

۵۸ - در لاتین نیز به معنی «پیش، جلو» است و بر سر برخی از واژه‌های اروپائی که از لاتین گرفته شده است (مانند proposer, promoteur, progrès, projet, projection) در فرانس (دیده می‌شود).

۵۹ - در برخی از این زبانها معنی آن گردان (تغییر) یافته است.

۶۰ - آهنجیدن به معنی «نوشیدن» نیز آمده که باز با «کشیدن» بستگی دارد. در نظر گرفته شود «سرکشیدن».

۶۱ - این مصدر به معنی «قصد و اراده کردن» (آهنگ کردن) نیز داده شده‌است.

۶۲ - این واژه‌ها همه با پیشوند «آ -» ساخته شده‌است.

۶۳ - این مصدر چنان که پیش از این گفته شد به معنی «ادب کردن» نیز داده شده‌است.

۶۴ - این مصدرها همان آهختن و آهنجیدن و آهیختن که بر سر آنها «بر» افزوده شده‌است.

۶۵ - گمان می‌شود که این دو مصدر به این معنی صورتی از فرهختن و فرهیختن باشد. پرهیختن

pahrêxtan پهلوی که به معنی «پرهیزیدن، پرهیز کردن» است می‌توانست در فارسی به صورت «پرهیختن» درآید.

(قصه و اراده و آهنگ)، انجیدن، هنجیدن، هیختن^{۶۶} (بیرون کشیدن، برآوردن) و جزء آخر واژه‌های دود آهنگ، دود آهنگ، دود هنج، دود هنگ (دودکش)، شفشاهنج، شفشاهنگ^{۶۷}. در پهلوی نیز از این ریشه واژه‌های آهنگاك^{۶۸} (جاذبه)، آهختن^{۶۹} (آهنج -)، آهختار^{۷۰} (کشنده)، آهختاریه^{۷۱} (کشندگی)، آهختك^{۷۲} (کشیده)، آهختكیه^{۷۳} (آهختگی، کشیدگی، تمایل)، آهنگ^{۷۴}، فرهختن^{۷۵} (فرهختن، فرهیختن)، فرهخت^{۷۶} (فرهخته)، فرهختك^{۷۷} (فرهخته)، فرهختشن (= * فرهنجش)، فرهختشنیک^{۷۸} (= * فرهنجشی)، فرهختکاریه^{۷۹}، نهختن^{۸۰} بکار رفته است.

در پهلوی اشکانی (نوشته‌های طرفان) نیز «آهخت، هخت: آهخته، کشیده»، «نهخت^{۸۱}: باز کشیده، باز داشته»، «پدهنج -» (پدهنج -) به معنی «وزن کردن»، «وهنج^{۸۲} -» (وهنج -)، «فرهنج -» (فرهنج -) به معنی «فرهختن» از همین ریشه بکار رفته است.

در سغدی نیز «پدینج -» (pati + thang) به معنی «کشیدن» و «پرداغت» (fra + thang) به معنی «کشیده، گسترده، گشوده» از همین ریشه است.

۶۶ - این سه مصدر پیشوند ندارد.

۶۷ - «شفشاهنج، شفشاهنگ: تخته آهنی که در آن سوراخهای بزرگ و کوچک به تفاوت کرده باشند و سیم‌کشیان طلا و نقره را از آن بکشند تا باریک و مفتول شود» (برهان قاطع).

جزء نخستین این واژه «شفش» است به معنی «شاخه، نی، چوبی که پنبه زنان پنبه را بدان زنند و گردآوری نمایند». «شمش» و «شوش: شاخه مو» صورتهای دیگری از آن است. جزء نخستین «شفشه: طلا و نقره گداخته که در ناوچه آهنین ریزند، شاخ درخت بسیار نازک و راست و هموار و چوبی که پنبه زنان پنبه را بدان زنند و گردآوری کنند» و «شمشه» و «شوشه: طلا و نقره گداخته که در ناوچه آهنین ریزند» همین واژه است.

۶۸ - زوری آهنگاك zôr i âhanjâk: زور کشنده، قوه جاذبه (شکندگومانیك و چار، صفحه ۹۶).

۶۹ - âhaxtan: کشیدن. نگاه کنید به متنهای پهلوی، ویراسته جاماسپ آسانا، صفحه ۶۵، بند ۸۸ (آهنچیند: آهنچند)؛ شکندگومانیك و چار، صفحه ۵۴ (آهنچیند)؛ دینکرد، چاپ مادن، جلد دوم، صفحه ۸۳۱، ۸۴۵، بندهشن، چاپ انکلساریا، صفحه ۴۱، ۱۳۶، ۱۴۵؛ روایات پهلوی، چاپ دهابهر، صفحه ۶۸.

۷۰ - دینکرد، چاپ مادن، صفحه ۸۵۸.

۷۱ - دینکرد، چاپ مادن، صفحه ۸۳۴.

۷۲ - دینکرد، چاپ مادن، صفحه ۸۵۸ (آهختگان: آهختگان).

۷۳ - دینکرد، چاپ مادن، صفحه ۸۲۴.

۷۴ - بندهشن، چاپ انکلساریا، صفحه ۸۳؛ دینکرد، چاپ مادن، صفحه ۲۷۱، ۸۴۴ (در اصل متن به صورت «آهن ی»).

۷۵ - کارنامه اردشیر بابکان، ویراسته داراب دستور پشوتن سنجانا، صفحه ۵، بند ۲۳ (فرهخت: فرهخت، فرهخت)، روایت امید اشوهستان، ویراسته بهرام گور انکلساریا، جلد نخست، صفحه ۳۳ (فرهخت)، صفحه ۶۴ (فرهخت ایستیت: فرهخته شده است).

۷۶ - نگاه کنید به واژه‌نامه «زند یشث و ویسپرد»، ویراسته ا. ب. ن. دهابهر، بمبئی، ۱۹۴۹، صفحه ۷۶. دینکرد، چاپ مادن، صفحه ۷۸۹ (فرهخت هوزوانیه: فرهخته زبانی).

«فرهختیه frahaxtêh: فرهختگی» از همین واژه ساخته شده است. نگاه کنید به دینکرد، چاپ مادن، صفحه ۷۹۱، سطر نخست؛ واژه‌نامه «زند یشث و ویسپرد»، صفحه ۷۶.

۷۷ - نگاه کنید به کارنامه اردشیر بابکان، چاپ داراب دستور پشوتن سنجانا، صفحه ۶؛ فصل سی و چهارم، گزیده‌های زادسپرم، بند ۲۳ (فرهختکتر: فرهخته‌تر).

۷۸ - دینکرد، چاپ مادن، صفحه ۴۶۹.

۷۹ - frahaxt-kâreh: فرهخته‌کاری (استادی، مهارت). نگاه کنید به فعل سی و چهارم گزیده‌های زادسپرم، بند ۲۴.

۸۰ - به معنی «باز کشیدن، بازداشتن». نگاه کنید به واژه‌نامه «زند یشث و ویسپرد»، صفحه ۱۶۶.

۸۱ - از nhynj نهینج - (nihinj -) . ni + thang.

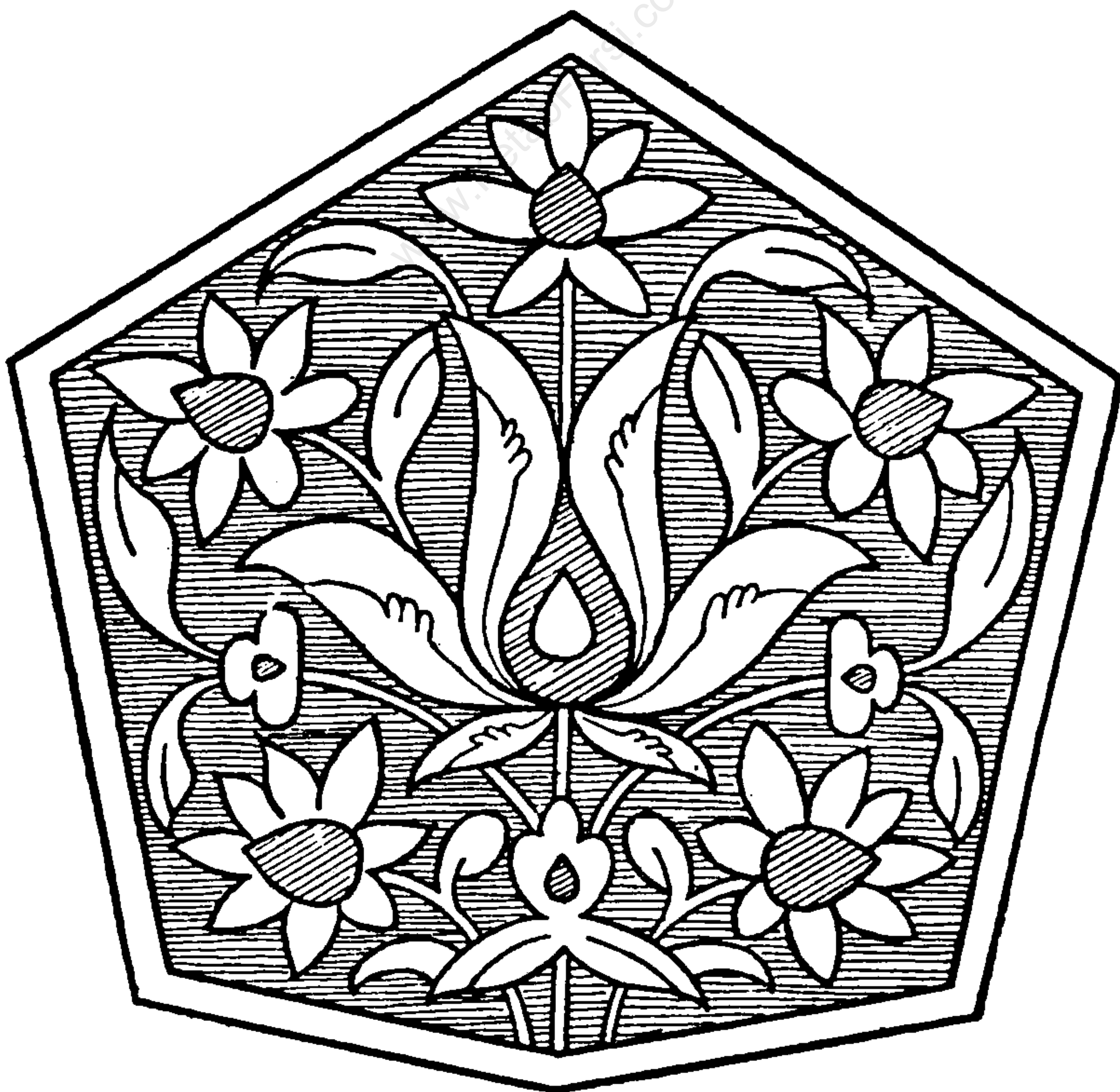
۸۲ - اسم مفعول آن: وهخت whxt (wihaxt) . wi + thang.

از همین ریشه گمان می‌شود مصدر فارسی «تنجیدن: کشیدن، نوشیدن». نیز از همین ریشه است «تنج-» tanj به معنی «آشامیدن، نوشیدن». درگوش یهودیان اصفهان، «تجینگ» tajênag در بلوچی، tinjin، itinjin به معنی «گسترده» در آسی. همچنین از این ریشه است «آنچ-» anj (= فارسی «هنج-») درگوشهای افتر وامازاده عبدالله^{۸۳} و «رانج-» enj درگوشهای سمنان و سرخه به معنی «کشیدن». برای صورتهای این ریشه در زبانهای آریائی دیگر نگاه کنید به «واژه‌نامه ریشه‌ای زبانهای آریائی»^{۸۴} از یولیوس پوکرنی، صفحه ۱۰۶۷.

همچنان که «فرهنگ» از ریشه‌ای به معنی «کشیدن» ساخته شده است education نیز که در زبانهای فرانسه و انگلیسی به معنی «تربیت، پرورش» است از لاتینی dūcere, dūcō به معنی «کشیدن، برکشیدن» آمده است. در خود لاتین educāre (که برابر است با فرانسه éduquer تربیت کردن) به معنی «تربیت کردن، پرورش دادن، پروردن» بکار رفته است. - ē در این واژه لاتینی صورتی از ex- همان زبان است به معنی «بیرون» dūcere لاتین هم‌ریشه است با ziehen در آلمانی به معنی «کشیدن» که از آن erziehen به معنی «تربیت کردن» و Erziehung به معنی «تربیت» ساخته شده است.

۸۳- افتر aftar وامازاده عبدالله دو ده است ازدهات فیروزکوه مازندران، تردیک سمنان. گوشهای این دو ده را نگارنده بررسی کرده است.

۸۴- J. Pokorny, Indogermanisches etymologisches Wörter buche Bern, - ۸۴ 1958, 12.



شعر در خدمت اجتماع

لطفعلی صورتگر
استاد دانشگاه تهران

این گونه آثارند و خواه ناخواه آرزوها و نیازهایشان با اوچندان تفاوتی ندارد فرو خواند و در جهانی که آدمی همواره در صدد آن است که چیزی از درندگی و خوی بهیمی را که در مبارزه با طبیعت و جهان مادی پیدا می کند از خود بزدايد برای مردم چراغ هدایتی باشد و افکار و نیات آنان را بخیر و صلاح و دوستی و مهر و عطف و راهبری کند.

به دوره های اولیه زندگانی آدمی از هر نژاد و ملیتی که هستند نگاه کنیم می بینیم که از همان آغاز زندگی اجتماع شعرا به این خدمات اجتماعی توجه بسیار داشته اند چنانکه در دوران بت پرستی و ستایش ارباب انواع که هر يك خوی و خصالتی ویژه خویش ولی نظیر خوی و خصالت آدمیان داشته اند سخن سریان برای آنها داستانهای دل انگیز بوجود آورده اند که خواندن آنها نه فقط وقت را بر مردم خوش میساخته بلکه نتایج اخلاقی که از آن حکایت می گرفته اند این نکته را بر مردم گوشزد می کرده است که هر کس در زندگی مرهون اعمال و نیات خویش است و هر خوبی را پاداشی و هر بدی را مکافاتی است و این سنت دیرین و ابدی برای همه جهانیان و حتی برای موجودات تصویری آنها جاری و فعال است.

داستانهای خدایان و نیمه خدایان یونانی و مصری و رومی و چینی و حتی آنچه از کشورهای اسکاندیناوی و مرکز آفریقا بدست ما می رسد همه حکایت از همین نکته می کند چنانکه داستان «پروزرپینه» ربه النوع بهار که ساخته ذوق یونانی است به یکی از نتایج اخلاقی بزرگ می رسد. حکایت این است که پروزرپینه یگانه دختر ربه النوع «سیرس» است که همین که چشم بدیدار آفرینش می گشاید در شادمانی و مسرت را بروی مادر باز می کند و مادر فرزند دل بند خویش را در دوران کودکی همیشه با خنده و شادمانی مینوازد و این شادمانی فطری طبعاً

از همان روزگار که آدمی چشم بدیدار آفرینش گشوده و تشکیل خانواده داده و برای فراهم ساختن وسائل زندگی با طبیعت روبرو شده و با آن پنجه در انداخته و گاهی دچار قهر طبیعت و زمانی مورد نوازش آن واقع شده و برای تهیه زندگی سالمتر و آسوده تر آرمانها و آرزوهای پیدا کرده شعر و ادبیات بوجود آمده است.

وظیفه این اثر بارز ذوق آدمی از دیرباز آن بوده است که در مرحله نخست سراینده را مجال دهد که عقده دل خویش را گشوده و آتشی که در سینه دارد و آرزوهای که در مغز می بروراند با آب شعر و ادب خاموش کند و در عالم تصور و پندار آن آرزوها را به مقام عمل و آزمایش در آورد. دیگر آنکه دیگران را که با او در این زندگانی شرکت دارند با بیان آنچه در دل آنها میگذرد و توانائی بیان آن را ندارند با گفتار خویش به شادمانی و طرب در آورد. در مرحله سوم که ذوق بشر به مرحله کمال رسیده وظیفه دیگری نیز به آن محول شده است و آن این که زندگانی را برای مردم بوسیله نمایش مکاره و مفاسد تاری بر اجتماع و نشان دادن راههایی که او را بدرستی و تقوی و پرهیزکاری و سایر اخلاق کریمه انسانی راهبری می کند مهذبتر و مجربتر بسازد و در عین آنکه شادمانی معنوی او را تعهد می کند در اجتماع که خود یکی از افراد آن است خدمتی شایسته انجام دهد.

در هر يك از کشورهای جهان ادبیات در انجام این سه منظور همواره پیروز بوده است زیرا برای سخن پرداز هیچ شادمانی از این بالاتر نیست که افکار خویش را به گوش دیگران رسانیده و فصلی از منویات و عقاید یا احساسات خویش را به زبانی که از لطف تعبیر و نعمت ابداع بهره مند و دست پرورده قریحه و نماینده شخصیت اوست برای آن کسانی که شیفته

در تمام نباتات و گل و گیاه اثر گذاشته و دنیا را بهشتی سرسبز و خرم و حاصلخیز و پر گل و ریاحین میسازد. همینکه کودک به دوران دوشیزگی میرسد و زیبایی آسمانی پیدا میکند روزها را به سیر گلگشت و پایکوبی در میان چمنهای خرم می گذراند و از شادمانی او گلها عطر آگین تر و درخشان تر و چمنها خرم تر و حاصلخیزی زمین افزون تر می گردد تا در دوران شباب خدای اعماق زمین در هنگام گردش در پهنه دشت گیتی دوشیزه زیبا را دیده و به او فریفته میشود و او را بزور به اعماق زمین میبرد و با وی ازدواج میکند و مادر را به فراق ابدی فرزند مبتلا میسازد. ربت النوع حاصلخیزی شکایت پیش خدای خدایان (ژوپتر) میبرد و داور میطلب و تقاضا میکند که دختر وی را به او باز گردانند ولی شوهر جوان زن خویش را رها نمیکند و عاقبت خدای خدایان حکم میکند که دوشیزه جوان سالی سه ماه در پیش مادر و نه ماه در پیش شوهر باشد. این است که در آن سه ماه که دختر به جهان عیان باز می گردد بهار می شود و گلها شکفتن آغار می کنند و جهان زندگی غرق شادی و نور و باکی می گردد و در آن نه ماه دیگر که دختر پیش شوی در اعماق زمین است اندوه مادر در گل و ریاحین اثر می گذارد و همه را خشکیده و پریشان و بی رنگ و نکست می کند. نتیجدهای که سخن سرای یونانی از این حکایت گرفته آن است که آدمی باید همت به کم کردن آلام مادر درد فراق کشیده بگمارد و با آبیاری و پیراستن زمین جهان را برای پذیرائی دوشیزه ای که فصل بهار است و از زیر زمین بیرون می آید آماده کند. اما هر جا همت و دست توانای بشر به کار و کوشش در امر کشاورزی بپردازد گلستانش خرم تر و بهارش طولانی تر و و پربرکت تر است و هر جا کار و کوشش نباشد و تنبلی و سستی بر مردم حکمروائی کند بهاری کوتاه و گلھائی کم رنگ و بی فروغ و زمینی شوره زار بوجود می آید زیرا خدای کشاورزی از چنین مردمی نومید و دلسرد و افسرده است. و این همان معنی است که حافظ شیرازی در یکی از غزلهای معروف خویش با شیواترین بیانی مختصر بدان توجه دارد و میفرماید:

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر
کای نورچشم من بجز از کشته ندروی
سخن پردازان ایرانی نیز از آغاز گرد آمدن مردم در ایران داستان مخاصمه جاودانی میان نیروی پلیدی و پاکی و تاریکی و روشنی و خوبی و بدی را اساس کار خویش قرار داده و چنانکه در آثار کهن ما مضبوط است مردم را به خیر و صلاح و جنگ با نیروهای اهریمنی و پلیدی راهبر بوده و این درس بزرگ را به جهانیان داده اند که بدی هرگز دیرپا نیست و نیروی پاکی و یزدانی در پایان بر سپاه پلیدی و اهریمنی پیروز خواهد بود و بر آدمی است که خود را در جرگه سپاهیان یزدانی وارد کند و همواره با ناپاکی در نبرد باشد.

داستانهای نخستین کشورهای دیگر نیز سراسر مشحون از همین درسهای ساده و طبیعی است که با مقتضیات روزگار سازگار بوده و از عوامل مهم پیشرفت فکری و اخلاقی آدمی شمار آمده است.

از آن زمان که بشر به پرستش خدای یگانه پرداخت و دین و آئین دستورهای اخلاقی برای آدمی مقرر ساخت گویندگان و سخن سرایان مباحث مذهبی را با زبانی ساده تر چنانکه درخور فهم و پسند ذوق مردم باشد با داستانهای کوتاه و تمثیلهای فراوان روشن کردند تا برای پیروزی از دستورها چراغ هدایتی در برابر باشد چنانکه تمام آثاری که از قرون بسیار دور از ادبیات مللی که به خدای یگانه اعتقاد داشتند بدست ما می رسد سراسر آکنده از همین گفتارهای روان و دلپذیر است که زودتر و آسانتر به ذهن می نشیند و برای بشر درسهای دلنشین فراهم می سازد - درسهای که مادر می تواند بشکل لالائی بگوش کودک خود فرو خوانده و جوان در هنگام دبستگی با دلبنده خویش در میان نهد و پیران تجربیات زندگانی خود را در هنگام بازگو کردن آنها با این اثرهای ذوقی بیارایند. لطف کار در این است که این تفریح خاطر بدون آنکه شنونده را متوجه سازد خدمت بزرگتری هم به او می کند و آن این که دامنه تجربیات و اطلاعات او را وسیع تر و بزرگتر ساخته و به رشد و بلوغ فکری و روحانی می رساند و این خود تربیتی بسیار گرانبها است.

در این جهان معنویات و تحریض مردم با تصاف باخلاق کریمه که بنیان مذاهب گیتی و درس مصالحین بزرگ اخلاق بر آن استوار است شعرا و سخن سرایان گیتی خدمتی بسیار گرانبها انجام داده اند زیرا نکات اخلاقی را با طرزی دلنشین که در دل شنندگان بنشیند و همواره بمنزله شعارهای نزدیک بذهن برابر دیدگان باطن آدمیان قرار گیرد بیان کرده اند چنانکه امروز در هنگام بحث در مباحث اخلاقی یا در سفارش مردم به پیروی از آنها کلمه یا جمله ای که در بادی توجه بذهن آدمی می آید همان سخنان ساده و روان و دلنشین سرایندگان است و در این خدمت خاوری و باختری و سیاه و سفید با هم دستیار و هم آهنگند.

سعدی شاعر بزرگ شیراز در باب رحم و احسان که یکی از فصول بسیار دلانگیز بوستان اوست سخنی دارد که گوئی از دل شکسپیر انگلیسی و ویکتور هوگو فرانسوی برخاسته است که اینهمه بایکدیگر نزدیک و مأنوس و آشنا بذهن جلوه میکنند.

سعدی فرمود:

درون پراکندگان جمع دار

که جمعیت باشد از روزگار

چه خوش گفت فردوسی پاکزاد

که رحمت بر آن تربت پاک باد

میازار موری که دانه کش است
 که جان دارد و جان شیرین خوش است
 سیاه اندرون باشد و سنگدل
 که خواهد که موری نشود سنگدل
 مزن بر سر ناتوان دست زور
 که روزی پیاپی درافتی چه مور
 خدا را بر آن بنده بخشایش است
 که خلق از وجودش در آسایش است
 کسی نیک بیند بهرد و سرای
 که نیکی رساند بخلق خدای
 و شکسپیر انگلیسی میگوید :

رحم صفتی است که هرگز از روی اجبار و اکراه بوجود نمیآید . بلکه مانند باران ملایمی است که از آسمان بزمین فرود آمده و فیض بخشی میکند . در رحم و برکت سعادت دو گانه است زیرا هم فاعل رحمت را بخیر و سعادت میرساند و هم آنرا که ترحم می پذیرد شادمانی و رفاه می بخشد . هر چه در کسان قدرت و توانائی زیادتر باشد نیروی رحم بزرگتر و تأثیرش گران تر است و از اینرو و بر هیچکس باندازه پادشاهان و سران تاجدار شایسته و برازنده نیست : زیرا دیهیم خسروانی و عسای شهریاری مظهر اقتدار و نماینده ابهت و شکوه دنیوی آنان است تا همه از باس آنها بهراس آند و شوند و بلرزند در آیند ، اما رحم بر فراز تاج جای دارد که جایگاهش در دل شاهان و چون ویژه خداوند رحمان است از مظاهر ملکوتی بشمار میآید . آنگاه که رحم با داد بهم آمیزد قدرت خاکی با نیروی ایزدی شباهت پیدا میکند . پس این نکته را بدان که اگر نسبت بما از هر پایه و مقامی که باشیم با عدالت محض رفتار کنند و فضل و رحمت خداوندی بر ما شامل نباشد چون نامه عمل ما هرگز سپید نیست از سعادت و نجات برخوردار نخواهیم بود . این است که همه دعا برای رحمت حق کرده و در هر نوبت که دست طلب بدرگاه خداوند دراز میکنیم آرزو مندیم که در این روزگار کار نیکی از ما سرزند و بر بیچاره ای ناتوان رحمت آوریم .

وویکتور هوگو فرانسوی میگوید :

«قطره بارانی که آسمانها در آن منعکس شده است بر نوك شاخه ای آویزان است وقتی درخت را برای فرو افتادن آن تکان میدهند آن قطره می لرزد و مقاومت میکند . این قطره قبل از فرو چکیدن بمثابه مرواریدی درخشان است و پس از سقوط با آبهای پلید و آلوده می آمیزد و چرکی و پلیدی میگیرد اما باز هم چیزی از پاکی نخستین در آن گنداب باقی است برای آنکه آن قطره آب از گرد و غبار و خاک بیرون آید و باز صافی و روشن گردد و بصورت در شاهوار روز نخستین در آید يك درخشش كوچك آفتاب - آفتاب رحم و عطف يا يك برق

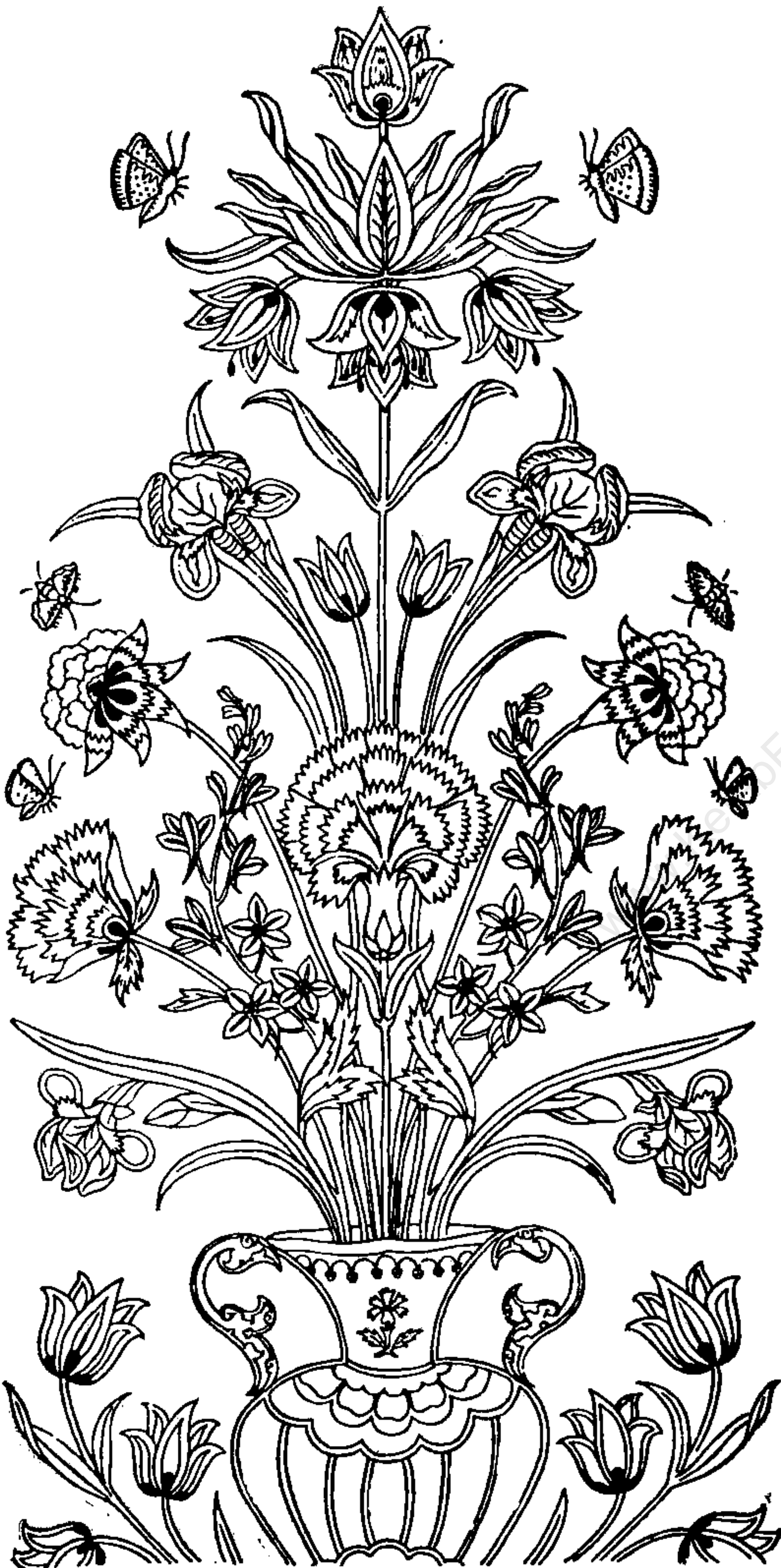
کوتاه عشق و مهر کافی است .»

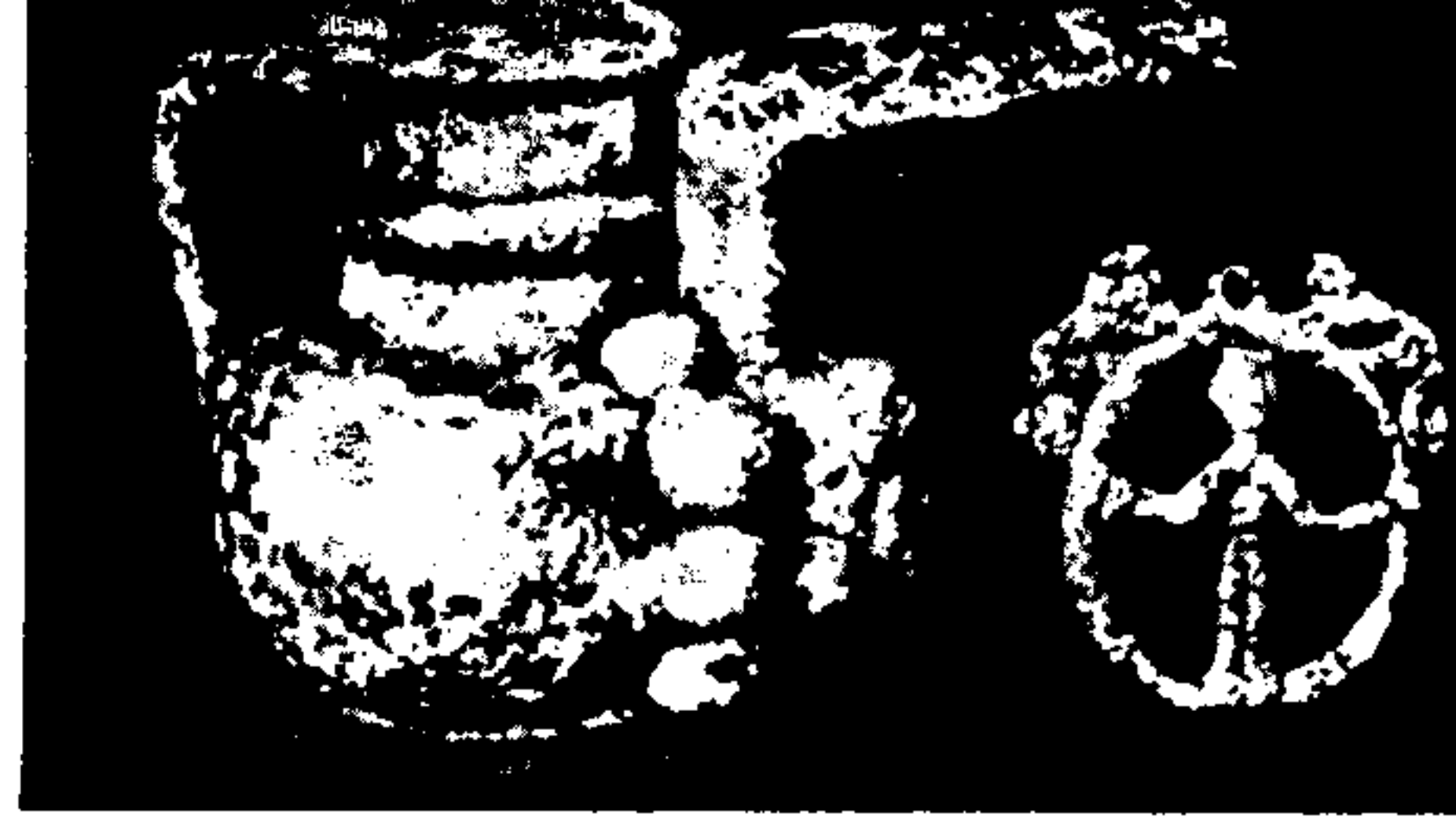
روزگاری بود که دنیا بین لذت و تربیت فرق گذاشته وجود یکی را مانع دیگری تشخیص میداد اما عصر امروز این سوء نظر را از بین برده و جهان مترقی دریافته است که امروز معنی حقیقی تربیت این است که نیروهای فکری بشری را باید در هر کس و هر طینت و جبلتی به نمو انداخت و این نمو به تناسب فرصت هائی که برای تجربه و آزمایش به اشخاص داده شده تغییر می کند و هر چه این تجربه و آزمایش با شادمانی و التذاذ روحانی بیشتر باشد اثرش زیادتر خواهد بود .

بشر امروز به این نکته اذعان کرده است که عمقی ترین درسی که فرا می گیرد غالباً بدون قصد و شعور است و شك نیست که هريك از تجارب و آزمایشهائی که در دفتر زمان مسطور است در زندگانی انسانی خواه ناخواه تغییری می دهد و تربیتی می کند و هیچکس از نفوذ و تأثیر این تربیت بر کنار نخواهد بود . اما زندگی بشر همینکه از دوران نخستین به عصر تشکیل ملل و جماعات بزرگ می رسد تغییرات بسیار پیدا کرده و متنوع تر و رنگارنگتر شده و نیازمندیهای ذوقی و فکری آدمی نیز به همان تناسب افزایش یافته و سخنسرایان نیز خواه ناخواه خدمات بزرگتری را برگردن گرفته اند . جنگها و مخاصمات ، خونریزیها ، بلاهای آسمانی و نابردباریها و بیدادگریها فریاد آدمی را بلند کرده و سخنسرایان آن فریادها را در قالب الفاظ خوب و گوارا ریخته و مانند شعارهائی گویا به دهان دیگران نهاده اند تا بدین وسیله راه را برای جلوگیری از مفاسد و مکاره هموار سازند و در این خدمت شعرای ایران و گویندگان خاوری و باختری سهمی بسزا داشته اند چنانکه فریاد سنائی با خروش میلتون انگلیسی و ویکتور هوگو فرانسوی و دانته ایتالیائی درهم آمیخته و یکنوا از آنها بلند شده است و این نوا توانائی آن را داشته است که ملل و جماعات را بر ایستادگی در مقابل تعدی و هجوم و بیدادگری برانگیزد و آنان را در پیکار با بیگانگان که چشم طمع برخاک آنها دوخته اند تشویق کند .

از طرف دیگر هر سرزمینی در طول قرون نوائب و پیروزیهای بسیار دیده و سینه اش از خاک مردمی که در راه نگاهداری آن جانبازیها کرده اند آکنده است و مرد عصر امروز که دیدگانش به آینده نگران است از توجه به گذشته و یاد مآثر نیاکان خویش فارغ نیست و زنده نگاهداشتن آن میراث عظیم و پاسداری از تربیت نیاکان مورد توجه اوست و این یادآوری را سخنسرایان بزرگ به شیوا ترین طرزی تعهد کرده اند چنانکه مثلاً شاهنامه سخن آفرین خراسان که بوی مردی و مردانگی از آن بلند است موی بر اندام هرایرانی راست می کند و او را به حفظ این سرزمین کهن آماده می سازد و هومر یونانی و شکسپیر انگلیسی و ویکتور هوگو فرانسوی

نیز همین خدمت را برای کشورهای خود انجام داده‌اند .
 خدمت شاعر و سخن‌پرداز در عصر امروز از تمام دوره‌های
 گذشته مهم‌تر و وظیفه‌ای که برعهده او است دشوارتر و درغین
 حال افتخارآمیزتر گشته‌است . « زیرا دنیای امروز از یکسوی
 از لحاظ ترقیات مادی به درجه سرسام‌آوری رسیده و هرروز
 جهانی دیگر و کیهانی دورتر در جلو چشم آدمی گشاده می‌شود
 و از سوی دیگر توجه به تلاش و کوشش جهان مادی او را کمتر
 مجال اندیشه به عالم معنی می‌دهد و بنابراین در دقایقی چند
 که هرروز در اختیار دارد و از تلاش در جهان مادی آسوده‌است
 نیازمند است که در جهان معنویات سیر و گردش کند و به
 اخلاق کریمه و ملکات فاضله و آنچه از فضیلت و تقوی و
 خیرخواهی و نوع دوستی مانند تاجهائی بر تارک انسانیت
 می‌درخشد آشنائی و حشر و آموزش ژرفتری داشته باشد . از
 همین روی خدمت سخن‌پرداز در اجتماع امروز از گهواره
 کودکان آغاز می‌شود و تا تختخواب پیران کهنسال ادامه دارد
 و هرکس فراخور نیازمندیهای خویش باید از این خوان بزرگ
 ذوق و ادب بهره بگیرد و بنابراین خدمت شاعر در اجتماع امروز
 خدمتی بسیار گرانبها و مغتنم خواهد بود . ایران عزیز ما شاهد
 عدل این گفتار است زیرا امروز ایرانی آستین مردی بالازده
 و به نوساختن این سرزمین چنانکه شاهنشاه بزرگش می‌خواهد
 پرداخته است . در میان نعردهای گاو آهن که پشت زمین را
 میشکافد و غرش آبها که از سدهای بزرگ فرو میریزد ،
 کوشش و تلاشی که در تربیت مردم و در ایجاد رفاه و سعادت
 مادی آنها به عمل می‌آید نیازمند آن است که معنویات آن
 نیز هم‌دوش با این ترقیات به جلو رود و کسی مانند سخن‌سرایان
 ایران شایسته‌تر برای این خدمت اجتماعی نیست .





راست : ظرف فلزی و آویز برنزی لرستان از قرن هفتم تا هشتم پیش از میلاد که در یونان کشف گردید و اکنون در موزه ساموس نگهداری می شود
چپ : ظرف نوك دراز از گل پخته متعلق به قرن نهم یا هشتم پیش از میلاد مکتوف در فروین نزدیک قزوین که اکنون در موزه ایران باستان حفظ می شود

روابط هنری ایران و یونان « یعنی شرق و غرب »

در اوایل هزاره اول پیش از میلاد

عیسی بهنام
استاد دانشگاه تهران

کسی بود که در ورقه امتحانی نوشته بود اسکندر مرد بدی بود و صلح و آرامش ایران را بهم زد و برخلاف گفته های استادش جواب جالبی تهیه کرده بود .

ولی این تنها يك نفر بود که برخلاف گفته های استادش و برخلاف نظر دیگران فکر کرده بود والا پس از برافتادن دودمان هخامنشی نویسندگان ایرانی تقریباً به اتفاق اسکندر را پادشاه قانونی ایران خواندند و حتی تا قرن هفتم و هشتم در صفحات نقاشی و در نوشته های شان با و خصایل فوق العاده و دروغین دادند .

اگر نویسندگان خارجی برای تمدن یونان اهمیت فوق العاده قایل اند جای گله از آنها نیست چون ما هم به تمدن یونان و خصوصاً به هنر قدیم یونان اعتقاد کامل داریم و از دیدن مجسمه هایی که « فیدياس » و « پراکسیتل » و « لیزیپ » و « میرون » در قرن پنجم و چهارم پیش از میلاد ساخته اند لذت میبریم . با اینکه متأسفانه کارهای اصلی این هنرمندان کمتر بدست ما رسیده و ما از روی کپی های رومی درمورد بسیاری از آنها قضاوت میکنیم ، ولی آنچه که دانشجویان فرنگ رفته ما بزحمت میتوانند بپذیرند این است که همین یونانیان در همان عصرهای قدیم ، مثلاً در عصر هرودوت ، برای تمدن ایران از بسیاری جهات ارزش فوق العاده قایل بوده اند و این مطلب را خصوصاً هرودوت بارها در

وقتی دانشجویان ما از اروپا یا امریکا پس از تکمیل تحصیلاتشان به ایران برمیگردند افکارشان کاملاً غرق در مطالبی است که استادان شان بگوش آنها فرو کرده اند و واقعاً به آنها ایرادی نیست چون کسی که مدت هفت یا هشت سال در کلاس درس استادان مشهوری حضور یافته و به کتاب های متعددی که آنان تألیف کرده اند مراجعه کرده طبعاً چاره ای جز تعقیب همان راهی را ندارد که استادانش به او نشان داده اند .

خوب بخاطر دارم در کلاس دوم مدرسه علوم سیاسی قدیم بودم . خاطرم نیست چند سال قبل چون این مربوط بزمان جوانی من است و من حالا خیلی پیرم . سید مصطفی خان کاظمی به ما تاریخ ایران در عهد هخامنشیان را تدریس میکرد و طبعاً صحبت از فرار داریوش سوم و آمدن اسکندر به ایران به میان آمد . آقای کاظمی خوب صحبت میکرد و ما را بسیار خوب تحت تأثیر گفته های خود قرار میداد بطوری که پس از پایان توضیح مربوط به مرگ داریوش سوم و اسکندر « کبیر » اشک در چشم تقریباً تمام هم کلاسی های ما پر شده بود . چند روز بعد ، از همان درس امتحانی بعمل آمد و ما تمام مطالبی را که آقای کاظمی برایمان گفته بود و بصورت « جزوه » ای درآورده بودیم خوب حفظ کرده بودیم و امید داشتیم نمره های خوبی بگیریم . ولی از میان ما فقط يك نفر نمره خوب گرفت و آن

نوشته‌هایش نقل کرده است. اکنون ده جلد کتاب هرودوت در اختیار بنده نیست که عین جملات او را برای شما نقل کنم ولی وقتی درباریسی تحصیل میکردم بارها به این نوع مطالب در کتاب هرودوت برخورددم. وی ایرانیان را از بسیاری جهات بهتر از یونانیان میدانست و خصوصاً برای تمدن ایران ارزش فوق‌العاده قایل بود.

حالا کاری به این نداریم که در بعضی جاها هم از روی تعصب میهن دوستی خود زیاده روی‌هایی کرده است و مطالبی گفته است که از حقیقت دور است ولی من امروز میخواهم کوشش کنم به خوانندگان عزیز این مجله مدارك عینی و واقعی ارائه بدهم که حاکی از این بوده است که در ایام قدیم یعنی حتی پیش از تشکیل حکومت هخامنشی مابین ایران و یونان روابط نزدیکی وجود داشته و بسیاری از موضوع‌های هنری را یونانیان از ایرانیان گرفته‌اند و بسیاری از آنها را هم ایرانیان از یونانیان اقتباس کرده‌اند.

بنا بر نوشته‌های یونانی (هنر ایرانی تألیف گیرشمن ترجمه بهنام صفحه ۳۳۱) در سال ۵۷۵ پیش از میلاد یعنی زمانی که مادها در ایران حکومتی تشکیل داده بودند مردم شهر ماعطیه یعنی یونانی‌هایی که در سواحل شرقی دریای اژه مسکن داشتند (اکنون ترکیه) از راه کناره‌های دریا با کشتی به ترابوزون واقع در سواحل جنوبی دریای سیاه رفته و در آنجا شهری بوجود آوردند که هر روز بر وسعت آن افزوده میشد. این نخستین باری نبود که دریانوردان یونانی در این قسمت از سواحل دریای سیاه که به سبب وجود مال‌التجاره‌های ایران

مورد علاقه آنها بود دیده میشدند.

یونانی‌ها پیش از اینکه مصمم به استقرار در محلی شوند با مردم آن محل تماس میگرفتند و این تماس گاهی طبق تمایل طرفین بود و گاهی نیز اتفاقی بود.

مثلاً دریانوردی بنام «سامین کولاپیوس» در حدود ۶۳۰ پیش از میلاد بطرف مصر میرفت ولی باد او را به ماوراء ستون‌های هرکول (جبل الطارق) راند و در آنجا موفق به کشف بندر «تاسوس» گردید و معاملات تجارتنی سودمندی انجام داد (هرودوت ۱۵۵-۳)

تاجرهای یونانی در این سواحل پونت خریدار آهن و موم و کتان و پشم و فلزات قیمتی و رنگ «کینابر» که از سولفور گوگرد تهیه میشد و چوب و برنز و اشیاء برنزی «اورارتو» و پارچه‌ها و گل و بوته دوزی‌های ایلامی و ماد بودند. (کتاب نامبرده در بالا ۲۳۱).

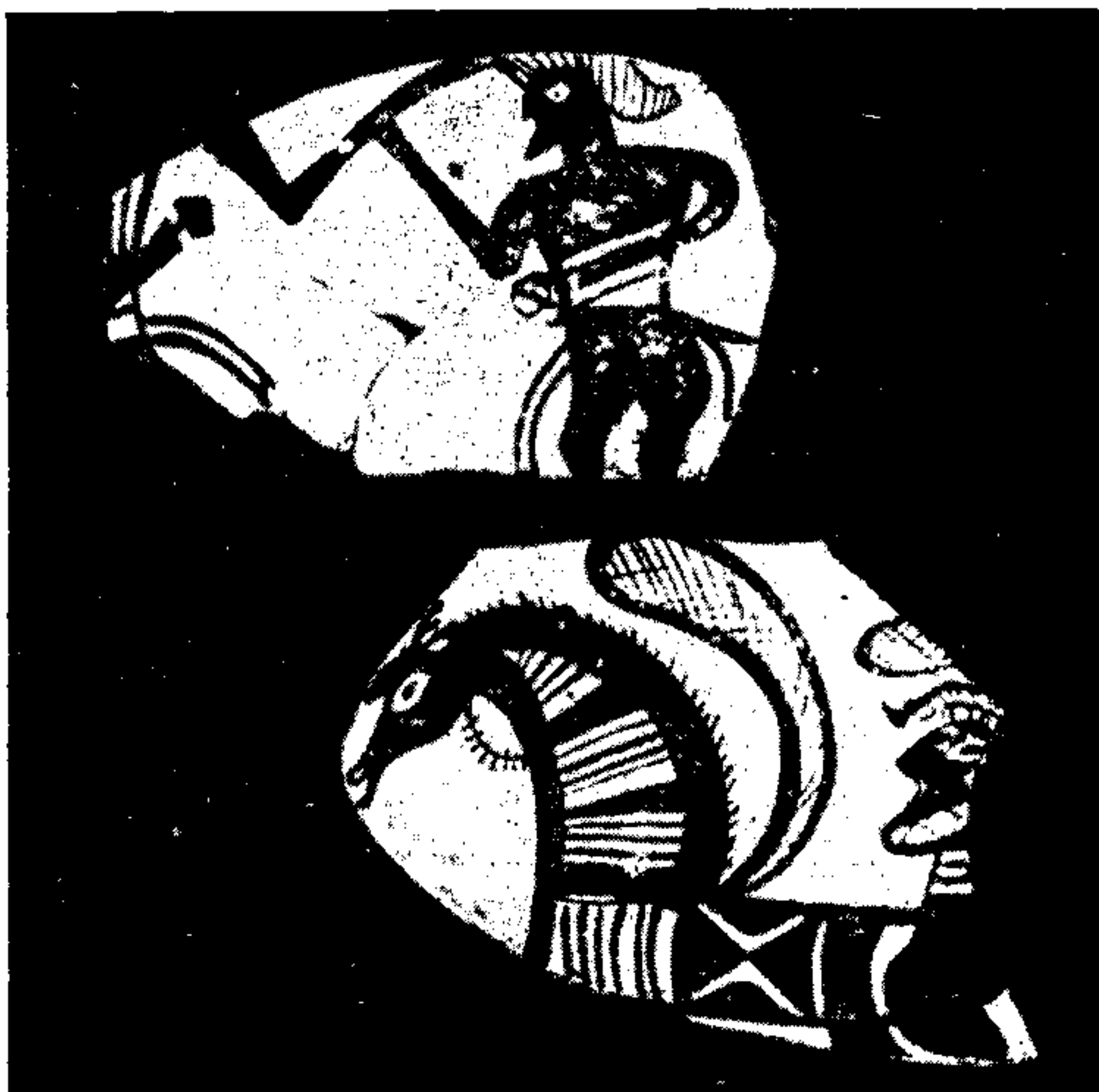
در همین زمان است که خروس ایران در یونان ظاهر میشود ولی خروس تنها مال‌التجاره‌ای نبود که از خارج بیونان می‌آمد. يك ظرف نوكدار برنزی کار لرستان در پرستشگاه الهه «هرا» در جزیره «ساموس» پیدا شده (عکس شماره ۱) و يك آویز برنزی لرستان در گور «کنوسوس» در جزیره «کرت» کشف گردیده است و هر دو شیئی از قرون هفتم یا هشتم پیش از میلاد است و این کشف نشان میدهد که از قلب کشور ایران نیز مال‌التجاره‌هایی به یونان برده میشد. اینجاست که باستان‌شناسی برای کشف حقایق تاریخی کمک فوق‌العاده میکند. پیدا شدن يك ظرف دوهزار و شصت

راست: کوزه سفالین منقوش از ۷۰۰ سال پیش از میلاد که در یونان کشف شده و اکنون در موزه آتن نگهداری می‌شود - عکس از کتاب هنر ایران تألیف گیرشمن
چپ: ظرف سفالین مکشوف در ماکو از قرن هشتم پیش از میلاد که اکنون در موزه ایران باستان نگهداری می‌شود



قطعه‌ای از سفال منقوش مکشوف در تپه سیلک نزدیک کاشان از قرن دهم یا نهم پیش از میلاد که قسمتی از آن درموزه لوور و قسمت دیگر درموزه ایران باستان است

ظرف سفالین منقوش از قرن هشتم پیش از میلاد که در یونان پیدا شده و اکنون درموزه کپنهاگ است



ظرف سفالین مکشوف در یونان از ۷۴۰ پیش از میلاد که اکنون درموزه آتن حفظ می‌شود



ظرف سفالین مکشوف در تپه سیلک نزدیک کاشان از قرن دهم یا نهم پیش از میلاد که اکنون در یکی از مجموعه‌های خصوصی در سوئیس نگهداری می‌شود

سأله ایران در گوری در «کرت» بیش از ده مجلد کتاب هرودوت یا گزنوفون برای ما ارزش پیدا میکند. این چه اشخاصی بوده‌اند که در قرن هفتم پیش از میلاد ظروفی از برنز می‌ساختند که چهار هزار کیلومتر در مشرق کارگاه هایشان مورد استفاده قرار میگرفت؟ چه اشخاصی این ظروف را از مرکز ایران تا جزیره «کرت» با خود می‌بردند و از چه راهی این معاملات انجام میگرفت؟ صحبت از تحقیقات در دانشگاه در این روزها زیاد میشود.

این یکی از آن موضوع هایی است که باید درباره آن تحقیق کرد و نتیجه آن این خواهد بود که بسیاری از مطالب تاریخی برای ما روشن خواهد شد. بدون شك خوانندگان عزیز این ظرف برنزی نوكدار را خوب میشناسند. زیرا حتی در این مغازه های عتیقه فروشی خیابان فردوسی نظایر آن زیاد دیده میشود و میتوان آنها را به قیمت های خیلی ارزان خرید.

این ظرف با آن نوك درازش فقط در گورهای ایرانیان بدست آمده و در موقع تدفین در آن آب متبرك میریختند و بوسیله نوك درازش آن آب متبرك را در گوش و دهان و بینی و چشم های مرده ها میچکاندند تا در آن دنیا بتواند خوب ببینند و خوب بشنوند و بوی خوب استشمام کنند و دهانشان خوش بو باشد و غیره و این تمام مطالبی است که در نوشته های ایلامی روی گل از ایلام پیش نوشته شده و دانشمندانمانند «پرشل» فرانسوی آنرا ترجمه کرده اند و ترجمه آن اکنون در ۲۵ مجلد کتاب مربوط به کاوش های فرانسوی در شوش موجود است. حالا میخواهید نظیر این ظرف را که در گوری در جزیره «کرت» پیدا شده در خوروین در نزدیک قزوین به شما نشان بدهم. لطفاً به شکل شماره ۲ در این مقاله توجه فرمایید.

کشف این ظرف در جزیره «کرت» نشان میدهد که راه های تجاری بین غرب و شرق در ایلام بسیار قدیم مثلاً در قرن هشتم و هفتم پیش از میلاد دایر بوده و از این راه محصولات ایران به یونان میرفته است. بهر حال اگر به اعتقاد خود یونانیان اعتماد کنیم که میگویند هنر یونان از ربع قرن سوم تا قرن هشتم پیش از میلاد از مشرق زمین الهام میگرفته بدون شك یکی از هنرهای الهام دهنده ایران بوده است.

ما ادعا نمیکنیم که نقوش سفال پیش از تاریخ ایران مثلاً سفال سیلک سهم مهمی در تشکیل هنر سفال سازی یونان داشته است. ولی فقط یادآور میشویم که بسیاری از موضوع هایی که روی سفال ایران و یونان در این زمان ها نقش شده بهم شباهت نزدیک دارند.

اگر این شباهت فقط در چند موضوع بخصوص و استثنایی مشاهده میشد مقایسه آنها اطمینان بخش نبود ولی تعداد سفال این دو ناحیه که بهم شباهت دارند بسیار زیاد است و توجه ما را بسوی موضوع جالبی معطوف میدارد.

مثلاً شکل شماره ۳ کوزه منقوشی را که در حدود ۷۰۰ سال پیش از میلاد در یونان ساخته شده و اکنون در موزه آتن است به ما نشان میدهد. میتوان این ظرف را با «ریتون» منقوش به شکل اسب که در ماکو کشف گردیده مقایسه نمود (شکل ۴)

بهمین طریق سفال مکشوف در سیلک (شکل ۵) که از قرن ۱۰ یا ۹ پیش از میلاد است با سفال مکشوف دریونان (شکل ۶) که از قرن هشتم پیش از میلاد است و اکنون در موزه

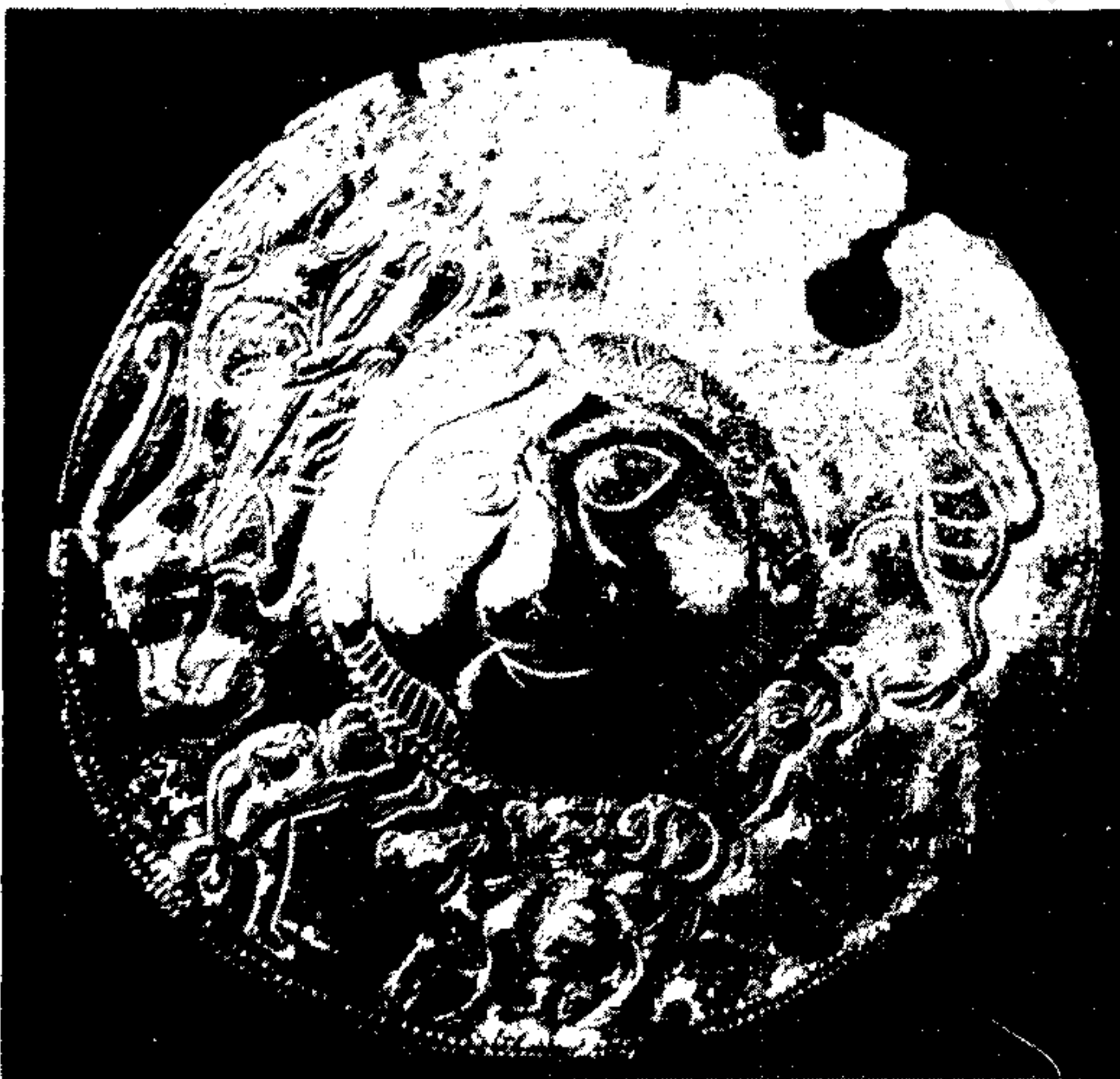
کپنهاگ حفظ میشود قابل مقایسه است. و باز کوزه سفالین مکشوف در یونان (شکل ۷) که از حدود ۷۲۰ پیش از میلاد است و در موزه آتن حفظ میشود با کوزه نوك دار سیلک (شکل ۸) که از قرن ۱۰ یا ۹ پیش از میلاد است شباهت زیاد دارد.

یکی دیگر از موضوع هایی که در هنر ایران و یونان با هم شباهت کامل دارند قسمت مرکزی سپرهای لرستان و یونان است.

قسمت مرکزی سپری که از لرستان پیدا شده و در یکی از مجموعه های خصوصی شهر بال در سوئیس است (شکل ۹) و از قرن هشتم یا هفتم پیش از میلاد است میتواند با نقش جام سفالین منقوش به تصویر گورگونی که متعلق به حدود ۶۰۰ سال پیش از میلاد است (شکل ۱۰) و اکنون در موزه بریتانیا حفظ میشود مقایسه شود.

بهمین طریق سر قسمت مرکزی دیگر از سپر لرستان که از قرن هشتم یا هفتم پیش از میلاد است (شکل ۱۱) و در موزه تهران حفظ میشود با قسمت مرکزی سپر برنزی که در یونان

قسمت مرکزی سپر متعلق به قرن هشتم یا هفتم پیش از میلاد که در لرستان کشف گردیده است و اکنون در یکی از مجموعه های خصوصی شهر بال نگهداری می شود





راست: عکس سمت چپ مجموعه‌ای از سر آکلئوس است که در یونان پیدا شده و اکنون در یکی از موزه‌های برلن است، عکس سمت راست قسمت مرکزی یک سیر که در لرستان پیدا شده است و متعلق به قرن هشتم یا هفتم پیش از میلاد است و اکنون در موزه ایران باستان نگهداری می‌شود. چپ: ظرف سفالین منقوش که در حدود ۶۰۰ پیش از میلاد در یونان پیدا شده و اکنون در موزه لندن نگهداری می‌شود.

نظر قربانی داشته‌است. یعنی دشمن وقتی روبروی رقیب خود قرار میگرفت با دیدن این صورت وحشتناک و مفهوم مذهبی که در آن مستتر بود روحیه خود را از دست میداد.

اگر اجازه بفرمایید این مفهوم را با یک مثال بسیار عامیانه امروزی مقایسه مینمایم و از آن نتیجه میگیریم که در کشور ما این نوع عقاید که ما به آن خرافات میگوییم از ایام قدیم تا این تاریخ فرقی نکرده است. شما وقتی سوار اتومبیل هستید می‌بینید که پشت سر اتومبیل جلوی شما نوشته شده است خدا بهمراحت یا سفر به‌خیر یا بر چشم بد لعنت و غیره. مقصود راننده اتومبیل جلوی شما این است که شما طبعاً وقتی چشمتان به این نوشته افتاد و آنرا خواندید در نتیجه همین عمل شما اگر چشم شما بد است بلا از ماشین جلویی شما رفع خواهد شد. آیا تصور نمیکنید قراردادن چنین صورت وحشتناکی که امروز ما معنای آنرا نمی‌فهمیم در آن روز مفهومی داشته و برای همین نوع منظورها در میان سیر رزم‌آوران قرار داده میشده است.

اما رابطه هنر ایران با هنر یونان در قرون ۹ و ۸ و ۷ پیش از میلاد، یعنی حتی پیش از برقراری روابط رسمی در دوران‌های ماد و هخامنشی، بسیار زیادتر از این بوده‌است که در این مقاله برای شما مختصری از آنرا بیان نمودیم.

نگارنده عقیده دارد مقالات مجله هنر و مردم باید کوتاه باشد تا خواننده رغبت به خواندن آن پیدا کند و بنابراین مطلب را به همین جا پایان میدهم و اگر انشاءالله فرصت دیگری دست داد از جنبه‌های دیگر این مطلب یعنی رابطه قدیمی شرق (یعنی ایران قدیم) و غرب (یعنی جهان یونان) که دنیای آن روز را بین خود تقسیم کرده بودند صحبت خواهیم کرد.

پیدا شده و سر آکلئوس را نشان میدهد و اکنون در آنتیکوآ ریوم برلن حفظ میشود (عکس طرف چپ شکل ۱۱) نیز قابل مقایسه است.

سپرهایی که قسمت مرکزی آن با صورت انسان نقش شده ابتدا در هنر ایران معمول گردید. اتروری تنها کشور غربی است که این نقش را بصورت موجودی که از بالا جلوی گیری میکند (نظر قربانی) بکار برد. در آنجا بیشتر صورت «گورگونی» را در میان سیر قرار میدادند. در ایران صورت زن در میان سیر مجسم میشد ولی در مغرب ابتدا صورت مرد بکار رفت و بعداً صورت زن ریش‌دار جای آنرا گرفت. قدیم‌ترین نمونه‌های «گورگونی» در روی سپرها از قرن هفتم پیش از میلاد قدیم‌تر نیست (گورگونی در افسانه‌های یونانی موجودی است که اگر کسی به او نگاه کند مبدل به سنگ میشود). سیر «گورگونی» بدون بدن قدیمی‌تر از گورگونی تمام قد است که در حال دویدن است. تصور میکنند همین «گورگونی» یا نظر قربانی است که بعدها وارد اساطیر یونان گردیده است. «اشیل» در کتاب «پرومته در زنجیر» در صفحه ۷۹۲ محل اقامت گورگونی‌ها را در مزارع «کیستن» در پشت کوه‌های دریای سیاه قرار داده است و «فورکیدا» (دختران باکره که بدن آنها بصورت بدن قو بوده است) نیز در آنجا اقامت داشته‌اند. از اطلاعات جغرافیایی «اشیل» نمیتوان استفاده‌ای کرد ولی قدیم‌ترین نقوش «هاری‌ها» و «گورگونی‌ها» و «سیرن‌ها» بدون شک از همین نواحی به یونان رفته‌اند و مأخذ آنها را در نقوش روی اشیاء برنزی لرستان در قرن هفتم یا هشتم پیش از میلاد میتوان قرار داد.

مفهوم قسمت مرکزی سپرها در لرستان و در یونان جنبه

تحول فرهنگ

مهدی فروغ

رئیس هنر کده هنرهای دراماتیک

وفنون و هنر و اسباب و تشکیلات اجتماعی اقوام را در دوره‌های مختلف تمدن آن قوم تحت عنوان فرهنگ بحساب می‌آورند. عده‌ای دیگر از متفکران فرهنگ را در مورد سنتها و راه و رسم‌های زندگی که اقوام از نیاکان خود به ارث برده‌اند استعمال میکنند و هنرها و حرفه‌هایی که سابقه آن بدوره‌های باستانی منتهی میشود و همچنین قوانین، وعقاید، و تشکیلات اجتماعی، و وقار و درطرز رفتار، و طبع لطیف، و حسن سلوک، و خوش‌مشری، و نیک‌سیرتی، همه را از خصوصیات فرهنگی اقوام میدانند و تمدن را در مقابل توحش و بربریت بمفهوم زندگی کردن در شهر تحت یک نظام و قاعده اجتماعی استعمال میکنند. این دانشمندان مراحل مختلف سیر تکاملی هراجتماع را فرهنگ منحصر آن جامعه در آن مرحله بخصوص میشناسند که نتیجه دوره‌های طولانی کوشش و تلاش برای رسیدن بآن مرحله است.

بنابراین فرهنگ، بنا به هر عقیده و هر فلسفه‌ای که مطالعه شود بمجموعه سنت‌ها و اقداماتی اطلاق میشود که زندگی ما را از زندگی اجداد اولیه ما متمایز میسازد.

ولی سؤالی که برای مردم کشور ما در این دوره رستاخیز صنعتی و اقتصادی و کشاورزی پیش می‌آید اینست که در دنیای امروز معیار و مقیاس برای سنجش فرهنگ چیست. آیا برای ارزیابی کردن ملل باید منحصرأ بمطالعه در هنرهای ظریف و ادبیات و قوانین آنها پرداخت یا دانش و تربیت عمومی آحاد و افراد ملتها را باید ملاک قرار داد. بدون تردید همه اینها در معیار فرهنگ ملل مؤثر است ولی تا حدود زیادی هم بمیزان آزادمنشی و بی‌غرضی و اغماض و شکیبائی افراد جامعه مربوط است. این عده از متفکران میگویند اگر فرهنگ را بمثابه طلا بگیریم آزادگی و اغماض و بی‌غرضی و شکیبائی عیار آنست.

یکی از مباحث بسیار شیرین و عالی تحقیقی برای اهل تفکر، مطالعه درباره فرهنگ و فلسفه پیدایش آنست. از آنجا که برای هر پدیده‌ای در زندگی طولانی بشر عامل یا نیروی

کلمه فرهنگ را در زبان فارسی بمعنی فضیلت و دانش و ادب و سنجیدگی آورده‌اند و معمولاً بعنوان معیاری برای ارزیابی گوهر ذات اقوام بکار برده میشود و کلمه نظیر آن در زبانهای اروپائی، یعنی «کولتور» (Culture) که از ریشه «کوله‌ره» (Colere) در لاتین بمعنای کشت و زرع آمده‌است نیز در عرف بمعنی مجازی پرورش دادن و تربیت کردن است. ولی در رشته‌های مختلف علوم از جمله فلسفه و روانشناسی و جامعه‌شناسی، مختصر اختلافی در تعریف و تفسیر آن راه مییابد. بعضی از محققان فرهنگ را مترادف با تمدن میدانند چنانکه «اوزوالد شپنگلر» - Oswald Spengler (۱۹۳۶) - دانشمند آلمانی آنرا در مورد تعریف تمدنی که در حال رشد و آفرینش باشد بکار برده است و کلیه وسایل و ابزارها و آداب و سازمانهای اجتماعی را از مظاهر آن میشمارد.

عده دیگری از دانشمندان بین تمدن و فرهنگ تفاوت قائلند و تمدن را به ابزار و ادواتی که برای ایجاد تسهیلات و آسایش در امر زندگی مؤثر و مفید است محدود میکنند و فرهنگ را به میزان رشد معنوی و نیروی فکری منحصر میسازند. عبارت دیگر میگویند که فرهنگ عبارتست از تأثیری که این اسباب و وسائل و تشکیلات اجتماعی، که همه از مظاهر تمدن بشمار می‌آید، در رشد و نمو فکری و هنری و علمی و مذهبی اقوام ایجاد میکند. بنابراین تعریف، یک روستائی فی‌المثل ایرانی که در عمر خود از وسائل و اختراعات ماشینی، که همه از مظاهر تمدن امروز است بی‌نصیب مانده ولی از آداب و رسوم انسانی و طرز رفتار و حتی هنر و ادب بهره وافی دارد یعنی موجودی است سلیم طبع و روشن دل و شعرشناس و ادب‌دوست میتواند او را شخصی با فرهنگ دانست.

بعضی فرهنگ را در مورد پرورش و تهذیب فکر و احساس و رفتار و ذوق و برخی به نتایجی که از این پرورش و تهذیب فکر حاصل میشود بکار میبرند و عده‌ای مجموعه عقاید و آداب

محركی وجود داشته است حکما و متفکران جهان از دیرباز درباره علل و موجبات پیدایش فرهنگ به تأمل و تفکر پرداخته و عوامل متعددی را در این زمینه عنوان کرده‌اند. بعضی مایه و محرك اصلی پیدایش فرهنگ را حس کنجکاوی بشر تشخیص داده‌اند بشرط اینکه مفهوم زشت آن اراده نشود زیرا در کلمه کنجکاوی رایحه کراهتی استشمام میشود که با مفهوم فرهنگ تناسبی ندارد. مراد از کنجکاوی در اینجا آن شور و شوق هوشمندانه و خالی از غرضی است که مرد محقق و آزاده درباره مسائل عقلی و معنوی بکار میبرد. علاقه انسان باینکه بحقیقت وجود اشیاء و مسائل پی ببرد نشانه رزانت عقل و سلامت طبع اوست و البته داشتن چنین علاقه‌ای برای همه به سهولت میسر نیست. «مونتسکیو» میگوید نخستین عاملی که هر ذیشعوری را به پژوهش درباره حقیقت مسائل و مطالب وادار میسازد تمایلی است که به ترقی ذات و اعتلای طبع خویشتن دارد و از این رو همواره میکوشد که خود را با هوشتر و خردمندتر از پیش بسازد. حاصل این شور و شوق در راه کنجکاوی همان فرهنگ است و این تعریف از آن کسانی است که فرهنگ را زاییده کنجکاوی علمی و تحقیقی میدانند.

دسته دیگری از حکما عشق آدمی را برای رسیدن به کمال عامل اصلی پیدایش فرهنگ میدانند و چنین استدلال میکنند که علاقه به پژوهش علمی نتیجه عشق بشر به کسب فضیلت است در صورتیکه عشق به رسیدن بحد کمال حاصل علاقه انسان به خیر و خوبی و رستگاری است و آن غایت آمال اجتماعی اقوام است و تمام احساسات عالی بشری از قبیل نوع دوستی، ویاری و مددکاری، و علاقه به کار کردن، و اصلاح اشتباهات گذشته، و رفع خطاها، و محو بدبختی و جهل و تیره‌روزی انسانها، همه را شامل میشود. با این تفسیر میتوان گفت که هر کوششی که در راه مناسبتر ساختن و زیباتر جلوه دادن جهان برای زندگی بشر بکار برود در زمینه فرهنگ قرار میگیرد. بنابراین بعقیده این گروه از متفکران محرك اصلی برای پیدایش فرهنگ فقط کنجکاوی علمی برای کسب فضیلت نیست و انگیزه اخلاقی و اجتماعی نیز در آن دخیل است و آن همانا خیرخواهی و صلاح اندیشی برای بهبود زندگی بشر است و از اینجاست که اعمال و افعال فرهنگی با منطق و استدلال ملازمه دارد تا نه تنها تمایل ذاتی انسانی را برای کسب دانش تأمین سازد و در اصلاح و تکمیل نقصها و اشتباهات گذشته مؤثر افتد بلکه خیر و رستگاری بشر را نیز تضمین کند. جای هیچگونه بحث نیست که این تفسیر بمراتب جالبتر و رساتر و بغایت آمال انسانی نزدیکتر است تا تعریف گروه نخست ولی مستلزم گذشت زمان و پیدایش غیرت و همت و اخلاص و ایمان در بین طبقات مختلف اقوام است. هرگاه که فروغ دانش و بینش در افق زندگانی قومی بظهور پیوندند چنین فرهنگی خود بخود متجلی میشود.

جمع دیگری از محققان میگویند که بشر از نشر فرهنگ دوهدف مهم و اساسی داشته است. یکی صیانت نفس در مقابل عوامل طبیعت و دیگر ادامه نفوذ و دخالت خود در سالهای بعد از مرگ. با این تعریف، فرهنگ، همه مباحث عقلی و ذوقی در زمینه‌های مختلف علوم و صنایع و حرف و هنرهای ظریف و آداب و قوانین و تاریخ و مذهب را شامل میشود. این دسته از فیلسوفان میگویند که علاقه بشر باینکه نفوذ و دخالت خود را در سالهای بعد از خود باقی گذارد سبب شده است که به هر چیز که در مقابل عوامل طبیعت نیروی مقاومت کافی دارد توجه بیشتر نشان دهد و استدلال میکنند که اگر اجداد ما در هزاران سال پیش خانه و پرستشگاه و گورستان خود را از سنگهای سخت خارا میساختند مقصودشان فقط حفظ آن بناها در مقابل گزند عوامل طبیعی نبوده بلکه میخواستند باین وسیله خاطره نفوذ معنوی خود را در ذهن اخلاف خود در سالها و قرنهای بعد همچنان باقی بگذارند.

جمع آوری افتخارت تاریخ گذشته و ساختن موزه‌ها و گرد آوردن اشیاء نفیس دوره‌های باستانی و اقدامات نظیر آن تاحدی در نتیجه همین تمایل و غریزه صورت میگیرد.

از مجموع این اقدامات يك منظور دیگر نیز حاصل میشود و آن ایجاد و برقراری رابطه انسانی بین ابناء بشر است و همین رشته است که افراد هر جامعه را چون زنجیری استوار بهم می‌پیوندد و موجب استحکام مبانی ملی اقوام میگردد.

اما از جمله محصولات فکری و ذوقی بشر که خاصیت جاودان بودنش از آثار دیگر بمراتب بیشتر است ولی بخلاف آنچه گفته شد بسیار رقیق و لطیف است اندیشه و نیروی تخیل اوست. هنگامی که اندیشه یا عقیده‌ای در جامعه ریشه گرفت نسلاً بعد نسل از پدر بفرزند و از خانواده بخانواده دیگر رسوخ میکند و مخصوصاً هنگامی که این اندیشه با آداب و سنن و خلق و خوی جامعه تعدیل شد ریشه کن کردن و امحاء آن تقریباً امری مشکل بلکه محال است. اعتقادهای مذهبی و مراسم و مناسک دینی از این جمله است.

بنابراین یکی از نهضت‌های فرهنگی در قوم بکار بستن این اندیشه‌ها در تاروپود زندگی اجتماعی است باین منظور که منافع مشروع و علائق انسانی افراد آن قوم نه فقط حفظ شود بلکه مدام رو بترقی و پیشرفت باشد.

تشخیص منافع و علائق انسانی افراد جامعه از مباحث بسیار شیرین و عالی تحقیق در فلسفه فرهنگ است.

اما بحث درباره فلسفه فرهنگ باید با داوری صحیح و حسن تشخیص توأم باشد تا بتوان عواملی را که مبشر سعادت و رستگاری بنی آدم است برگزید و آنچه از آن که شایسته تشویق و تمجید است ستود و در صدد ترویج آن برآمد.

بدیهی است هر تحول فرهنگی مشکلات تازه‌ای در جامعه

بیار می‌آورد که بعضی از آنها ممکن است با خطرهای هم همراه باشد. و اگر ما بخواهیم که اقدامات فرهنگیمان سالم و بی خطر باشد باید ارزش معنوی و شایستگی ابدی بودن آن را معیار قرار دهیم.

هنرهای ظریف که در واقع زبان فکر و احساس است یکی از ارکان عمده فرهنگ اقوام را تشکیل میدهد. البته احساس بنتهائی بطور کلی زودگذر است و آنی. اما احساسی که مربوط بجنبه‌های عالی زندگی باشد هرگز از تفکر و تعقل جدا نیست و بهمین اعتبار آنرا احساس عالی می‌شماریم تا از احساس عادی جدا باشد. عالی بودن آن بدین سبب است که در لحظه‌هایی در شخص پدید می‌آید که با تحلیل یک نکته مهم بزرگ انسانی و یا با یک درون بینی و بینش کامل و صریح توأم گردد و هرچه که این مکاشفه عمیقتر باشد احساس آن هم والاتر خواهد بود. وظیفه هنرهای ظریف در هر جامعه اینست که لحظه‌های مختص باین احساسات عالی را دریابد و آنها را مخدّد و جاودان سازد. برای رسیدن باین هدف میکوشد مظاهر ذوقی و هنری را بوسائل مختلف تحت نظام درآورد تا همیشه باقی بماند. احساس و بینش هر دو باید در سنگ یا چوبی که با آن مجسمه‌ای می‌سازند یا در تصویری که بر دیوار و یا روی تابلو نقش میکنند و یا نوائی که در روی صفحه موسیقی ضبط میشود و یا مضمون و موضوعی که بصورت نمایشنامه درمی‌آورند بکار رود تا ارزش معنوی بیابد و امید جاودان بودنش مسلم باشد.

در تاریخ سه هزار ساله اخیر میلیونها نفر وقت و عمر خود را صرف کارهای هنری کرده‌اند ولی آثار تعداد بسیار محدودی از ایشان که از احساس و بینش برخوردار بوده است جزء میراث فرهنگی بشر بحساب آمده است و تا دنیا باقی است بشر بآن مباحثات میکند. موسیقی نه تنها احساسی گذران دارد بلکه خود نیز با گذشت زمان سپری میشود و اثری از آن باقی نمی‌ماند ازین رو بشر برای حفظ آن به اختراع الفبای موسیقی پرداخته تا بتواند آنرا بگوش مردم نسلهای آینده برساند و تا روزی که آهنگ‌های ثبت شده مطلبی انسانی برای بازگو کردن بمردم داشته باشد آن آهنگ تکرار میشود.

البته مقصود بشر از ثبت و ضبط آثار با ارزش این نیست که همان احساسی را که در بدو پیدایش ایجاد میکرد در دوره‌های بعد نیز بوجود آورد. مقصود فقط فراهم ساختن امکان پیدایش احساس معقول و منطقی است تا انسانها بتوانند بدین وسیله بر لطافت طبع خود بیفزایند و از آشوب و اغتشاش ذوق و بی حسی و کند فهمی و تیره گی ذهن و کودنی و بطور خلاصه طبیعت جانوری که خاصیت اجتماعات عادی است بدر آیند و مسیری عالی و انسانی برای خود برگزینند.

اینک با توضیح مجملی که درباره عقائد مختلف در خصوص فرهنگ و اهمیت و لزوم آن در هر جامعه مرقی بیان شد و

البته جا دارد بیش از این مورد بحث و تحلیل قرار گیرد لازم است نظری بوضع فرهنگ خود درسی چهل ساله اخیر بینکنیم. هیچکس از خودی و بیگانه نیست که وجود رستاخیز صنعتی و اجتماعی فعلی کشور را ندیده بگیرد. چنین نهضت تند و ناگهانی نیاز بیک نهضت فرهنگی مطالعه شده دقیق دارد.

یکی از ارکان عمده فرهنگ دموکراسی، یا به تعبیری بی‌شائبه‌تر، یکی از جمله ضروریات یک جامعه با فرهنگ اعتقاد به تعلیم و تربیت عمومی است.

در اقداماتی که رأی و عقیده قاطبه افراد ملت در آن دخالت دارد بدون اینکه کلیه مردم مملکت از تعلیم و تربیت بهره‌مند باشند هیچ کار اساسی و مفیدی نمیتوان انجام داد. از این گذشته فراهم ساختن این امکان که همه مردم این سرزمین بتوانند حقیقت وجود خویش را دریابند و در صدد ترقی و تکامل استعدادهای نهفته خود برآیند بزرگترین اقدام اساسی برای تقویت بنیان فرهنگ این کشور است.

نخستین اقدام اساسی که برای پی‌ریزی فرهنگ اساسی این کشور در چهل ساله اخیر صورت گرفته اعزام اولین گروه صد نفری محصلین ایرانی به کشورهای اروپائی بود که به همت و بینش سردودمان سلسله جلیل پهلوی رضاشاه کبیر صورت گرفت. آنهایی که در این کاروان علم و فضیلت بودند همان کسانی بودند که پس از بازگشت بوسیله تدریس و سخنرانی و چاپ و انتشار اندوخته‌های فکری خود و شرکت در تأسیس دانشگاه و اقدامات نظیر آن در گسترش و تعمیم فضیلت و دانش در این کشور سهم بسزائی داشته‌اند و این قدم نخستین بود.

اقدام بعد که بمراتب مهمتر و پرمایه‌تر بود و بر حسب معمول و مانند مدها ابتکار اصولی دیگر به تدبیر و اراده سنیّه پیشوای خردمند و دوراندیش کشور ما شاهنشاه آریامهر صورت گرفت تعمیم سواد بتوسط سپاهیان دانش‌دورسراسر کشور بود که با طرحی منظم و برنامه‌ای دقیق سرعت رو به پیشرفت است. عظمت و رفعت این نهضت بزرگ فرهنگی بر علمای امور اجتماعی کشورهای دیگر بمراتب روشنتر است تا بر خود ما که در داخل آن هستیم. این از جمله اقدامات اصولی و اساسی است که بهره آن در سالهای آینده بدست می‌آید. بدیهی است که هرچه بر دانش و بینش افراد کشور افزوده شود نیاز فرهنگی ایشان نیز بیشتر و کاملتر خواهد شد. پس در قبال این موهبت بزرگی که فعلاً مردم کشور ما از آن برخوردارند در زمینه هنر که از ارکان فرهنگ ملل است یک وظیفه بزرگ بعهد زمامداران امور هنری محول است و آن اینست که در ترویج هنرها و یا اقداماتی که به هنر منسوب است مسئولیت ملی خود را بشناسند مبدا در آینده با خطراتی که حاصل لاابالگیری و بی‌قیدی هنری است مواجه شویم.

امری بدیهی است که هسته اصلی وریشه ابتدائی هنرها،

پیدایش يك تأثیرذهنی كاملاً اختصاصی و شخصی است .
 بدین معنی كه هنرمند تحت تأثیر عواملی قرار میگیرد
 و نیروی آفرینش اوتهییچ میشود و احساسی دروی پدید می آید
 و در صدد بیان آن احساس برمی آید و حاصل این کیفیات
 آفرینش آثار هنری است . پیدایش اینگونه احساسات در همه
 كس میسر نیست و بهمین جهت است كه هنرمند با افراد عادی
 تفاوت دارد . مشاهده زیبائی غروب آفتاب یا دریای آرام یا
 انبوه درختهای جنگل در ذهن نقاش آنچنان تأثیری دارد كه

اورا وادار به تصویر آن میکنند . اما باید متوجه بود كه آنچه
 به حاصل ذوق هنرمند ارزش هنری میدهد غیرعادی بودن
 موضوع مورد انتخاب وی نیست بلکه آنچه كار اورا ممتاز
 میسازد دانش وینش و لطافت طبع و رقت ذوق او در مشاهده،
 و مسئولیت هنری او در تصویر و توصیف موضوع است و این
 میسر نیست مگر اینکه اندیشه و احساس هنرمند در این هردو
 زمینه بحد کافی رشد کرده و تربیت دیده و ورزیده و آماده
 شده باشد .



نظری بخت خوش فارسی

نقش‌ن در فرهنگ بشریات

محمدحسن سمسار
موزه‌دار موزه هنرهای تزئینی

نظری کوتاه به نقشی که خط در فرهنگ و هنر بشر دارد، ارج و ارزش آنرا بر ما روشن می‌کند. براه گراف نرفته‌ایم اگر خط را ما در همه دانشها و دانستیهای بشر بدانیم. زیرا اگر خط نبود که بتوان دانشها و دانستیها را بوسیله آن نوشت، و از دستبرد زمان نگاهداشت، گنج بزرگ دانش امروز بشر را گردباد مهیب زمان و رویدادهای گوناگون آن از میان برده بود. بدین سان پیدایش خط را باید یکی از بزرگترین رویدادهای تمدن بشر دانست. رویدادی که هرچه زمان بیشتر بر آن بگذرد ارزش و اهمیت آن روشن‌تر می‌گردد. نیازی به گفتن نیست که فرهنگ امروز بشر دارای ریشه‌های عمیق چند هزار ساله است، و تلاش و تفکر میلیونها بشر دست بدست هم داده تا دانش بشر را بدین پایه رسانده است. انتقال این میراث گرانبها که هر روز بارورتر و بارورتر میشود، چگونه انجام پذیرفته است؟ این سؤال است که تنها يك جواب دارد. از راه نوشتن.

آیا همین سؤال و جواب کوتاه برای نشان دادن ارج و ارزش خط بسنده نیست؟ اگر حاصل تجربیات و تفکرات هزاران هزار دانشمند و متفکر و فیلسوف روزگار گذشته، امروز در دسترس ما نبود، بشر ناگزیر به دوباره آزمودن، آزموده‌های گذشته می‌گردید، و پیداست که از این رهگذر چه فرصتهای گرانبهائی تباه میشد. شاید امروز کمتر کسی در این اندیشه نباشد که خط دارای چه ارزش گرانبهائی است. زیرا هزاران سال است که خط با فرهنگ بشر در آمیخته و جزء جدائی ناپذیر آن شده است. اما مطالعه برخی از رشته‌های دانش، سبب می‌گردد که گاهی به این ارج و ارزش توجه بیشتری گردد. از جمله این دانشها باید از تاریخ، باستان‌شناسی و تاریخ هنر نام برد. امروز وقتی سنگ نبشته‌ها، لوحه‌ها و خطوط نقش شده بر آثار باستانی مورد بررسی قرار می‌گیرد و خوانده میشود، می‌بینیم که بسیاری از آنچه تاریکی گذشت سده‌های بسیار از دیده ما پنهان داشته، روشن می‌گردد.

در حفاریات باستان‌شناسی، پرارج‌ترین اشیاء، سنگ نبشته‌ها و یا اشیائی است که حاوی خط باشد. زیرا این گونه اشیاء بیش از دیگر اسناد روشنگر گوشه‌های تاریک تاریخ گذشتگان است. با شناخت ارج و ارزش خط از نظر حفظ میراثهای معنوی، و فرهنگ و دانش بشر، بایستی به این اصل مهم توجه کرد که خط بدان سبب پدید آمد که وسیله‌ای برای نمایش وضبط و مبادله فکر و دانش باشد. تنها از این راه جاویدان ساختن افکار و دانشهای بشری مقدور بود، و هدف نهائی از پیدایش خط از دیرترین زمانها و در میان تمام ملتها همین بوده و امروز نیز چنین است.

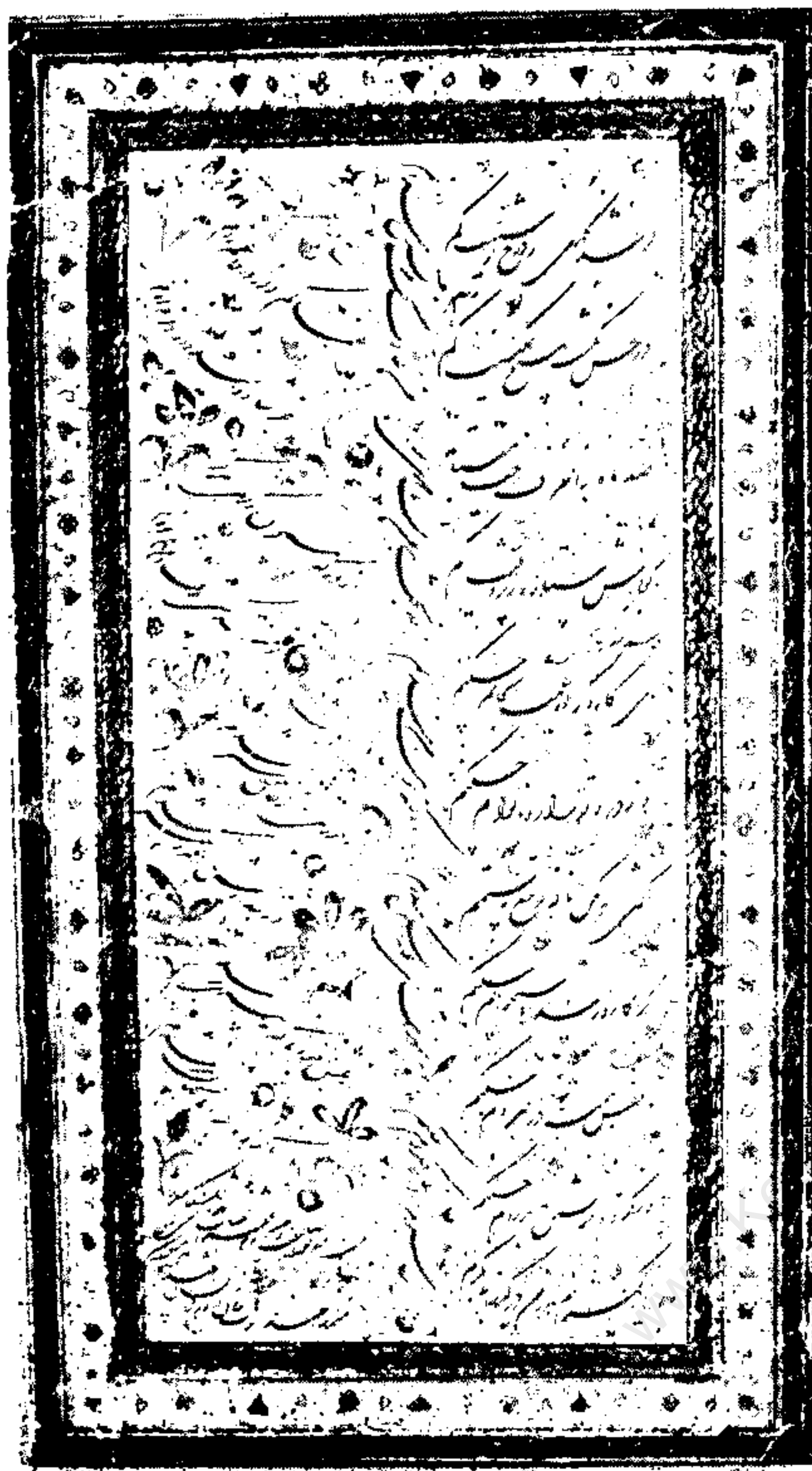
[illegible]

راست : خط ثلث و نسخ و رقاع - عبدالله مرارید بیانی ۹۱۳ ھ
چپ : خط نستعلیق خواجہ اختیارالدین منشی

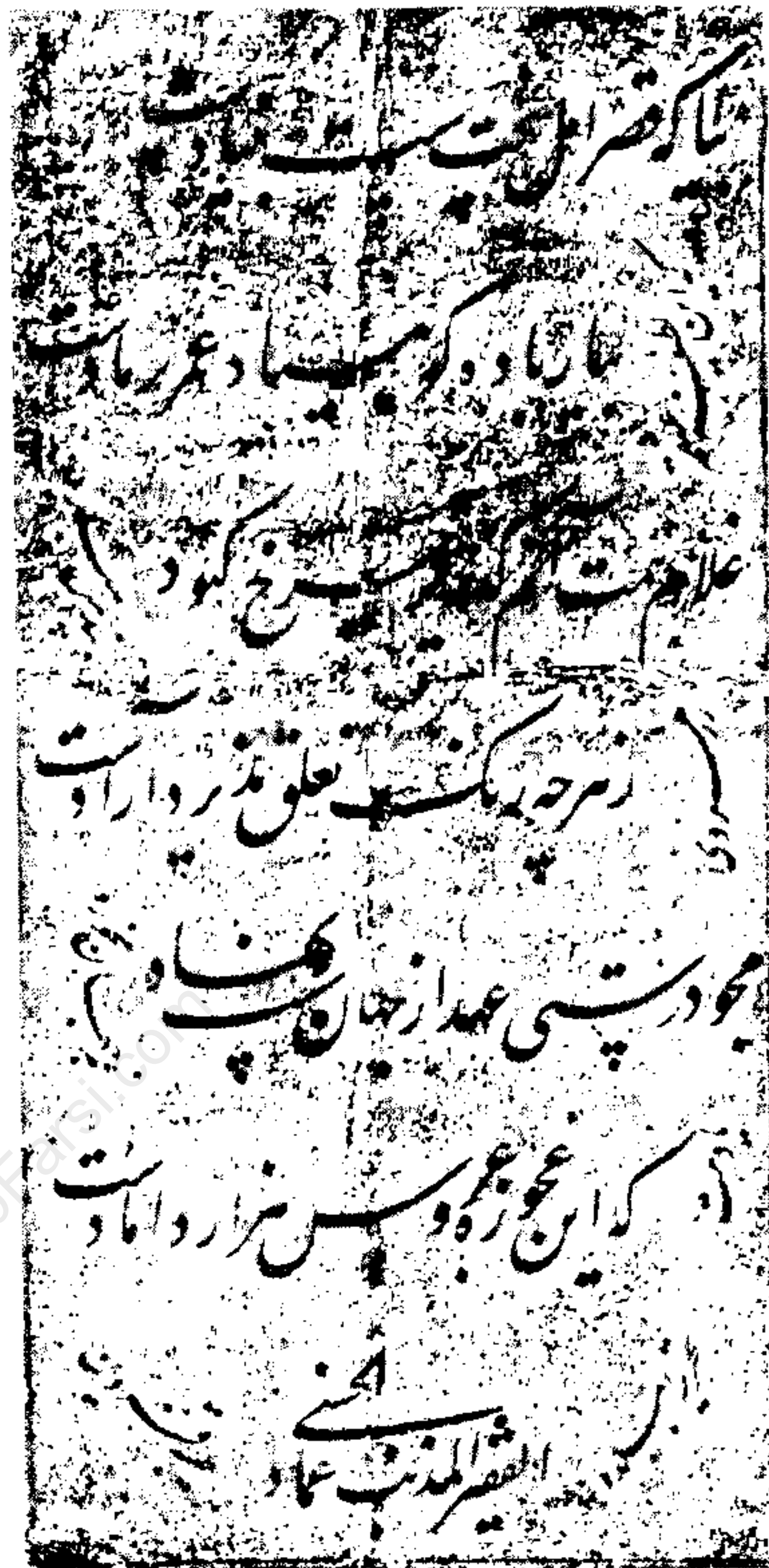
به هنر خوشنویس کمترین توجهی نمیشد. زیرا ایرانیان بخط عربی نیز چون خود اعراب بیچشم بیگانه می‌نگریستند. تازیان نیز دارای آن فرهنگ و هنری نبودند که بتوانند خود دست به ابتکار تازه‌ای در ایجاد خط بهتر و زیباتری بزنند. نیازی نیز به این کار حس نمی‌کردند. زیرا ثروت و نعمت و زیبایی سرزمین ایران چنان بود که گوئی آنها به بهشت موعود رسیده‌اند، و تنها فکر آنها سود بردن هرچه بیشتر از این بهشت بود. از اواخر سده دوم و آغاز سده سوم این وضع دگرگون شد. روی کار آمدن عباسیان بوسیله ایرانیان و رنگ ایرانی گرفتن خلافت عباسی و قدرت یافتن برامکه، ایرانیان را بخط تازه علاقمند ساخت و حس بیگانگی با آن روبه‌کاهش رفت. در این هنگام بود که ایرانیان بفکر افتادند از خط موجود، خط زیبایی بسازند که راضی‌کننده روح زیبا پسند آنها باشد. گذشته از آن میدانیم که یکی از ویژگی‌های تمدن و فرهنگ ایران زمین در گذشته، همواره این اصل مهم بوده که هر عامل بیگانه را در خود تحلیل برده و به آن رنگ و جلای ایرانی دهد، و خود هرگز رنگ بیگانه بخود نگرفته است. خط نیز

راست: خط نستعلیق میرعلی هروی وسط: خط نستعلیق سلطان علی مشهدی چپ: خط نستعلیق سلطان محمد خندان





خط شکسته درویش عبدالمجید طالقانی



خط نستعلیق میرعمادالحسنی

در دوره اسلامی از این اصل اساسی برکنار نماند. بزودی ایرانیان همان گونه که در تمام شئون زندگی مادی و معنوی، و آداب و رسوم، (حتی خوراک و پوشاک) تازیان را تحت تأثیر خود گرفتند، تا جایی که دربار خلفای عباسی نمونه بارگاه شاهنشاهان ساسانی گردید، با خط عربی نیز چنین کردند. همانگونه که برای لغت و زبان عربی قواعد و دستور نوشتند، برای خط نیز قواعد و قوانین تازه وضع کردند.

پیشاهنگ و مشوق این کار بزرگ برمکیان ایران پرست و نامور بودند. سرانجام در پایان سده سوم و آغاز سده چهارم چهره درخشانی چون محمد بن علی الفارسی (ابن مقله) وزیرالمقتدر، درعالم خوشنویسی جلوه گر شد. با ظهور ابن مقله خط وارد مرحله تازه‌ای گردید. این مرحله نخستین و مهمترین گام در راه تکامل خط و پیدایش گونه‌های جدیدی از آن گردید. و این آغاز يك جنبش بزرگ و پیدایش هنر خوش‌نویسی بود که در سده‌های بعد به اوج کمال رسید.

ابن مقله چهره‌ای درخشان و شاهدهی بود بر برتری فرهنگ و هنر ایران بر قومی که به ظاهر بر ایرانیان پیروز شده بود. اما به راستی اسیر سرپنجه‌های نیرومند فرهنگ و هنر و کشورداری ایرانیان بود.

ظهور ابن مقله بار دیگر برتری ایرانیان را بر تازیان فخر فروش و خودپسند ثابت کرد. اگرچه سرنوشت او نیز چون دیگر مردان نامدار پهنه سیاست و علم و هنر و پیکار مانند ابومسلم، ابن مقفع و برامکه که نبوغ خود را در خدمت تازیان حق‌ناشناس گذاردند، دردناک و خون‌آلود است، اما چنانکه گفتیم این آزمون تازه‌ای بود که برتری ایرانیان را به ثبوت رساند.

ابن مقله از مردم بیضای فارس بود و در علوم زمان خود چون فقه و تفسیر و ادبیات و شعر و ترسل یگانه زمان خویش بشمار می‌آمد. وی که دشواری خط کوفی را برای ایرانیان و دیگر مردم مسلمان دریافته بود، دست بکار ایجاد خط تازه‌ای گردید و خطوط محقق، ریحان پس‌آنگاه ثلث و سرانجام نسخ را که نسخ‌کننده همه خطوط در سهولت نگارش بود ایجاد کرد. خط رقاع را نیز از ابتکارات او دانسته‌اند.

ابن مقله به سال ۲۷۲ هجری چشم بدنیا گشود و زندگی پر نشیب و فرازی را پشت سر گذاشت. مدتی حکمران پاره‌ای از ولایات فارس بود. سه بار به وزارت رسید و بروزگار خلیفه ستمگر الراضی بالله، در پی سخن‌چینی دشمنان مورد خشم خلیفه قرار گرفت و دست راست او را بریدند. او زمانی با دست چپ و سپس با بستن قلم بر بازوی بریده به نوشتن پرداخت. اما دشمنان باز از او دست برنداشتند، تا سرانجام او را به زندان افکندند و به سال ۳۲۸ ه. وی را به قتل رساندند. چنین بود سرنوشت مردی که نخستین خطوط خوش را ایجاد کرد و نخستین قواعد خوشنویسی را پدید آورد.

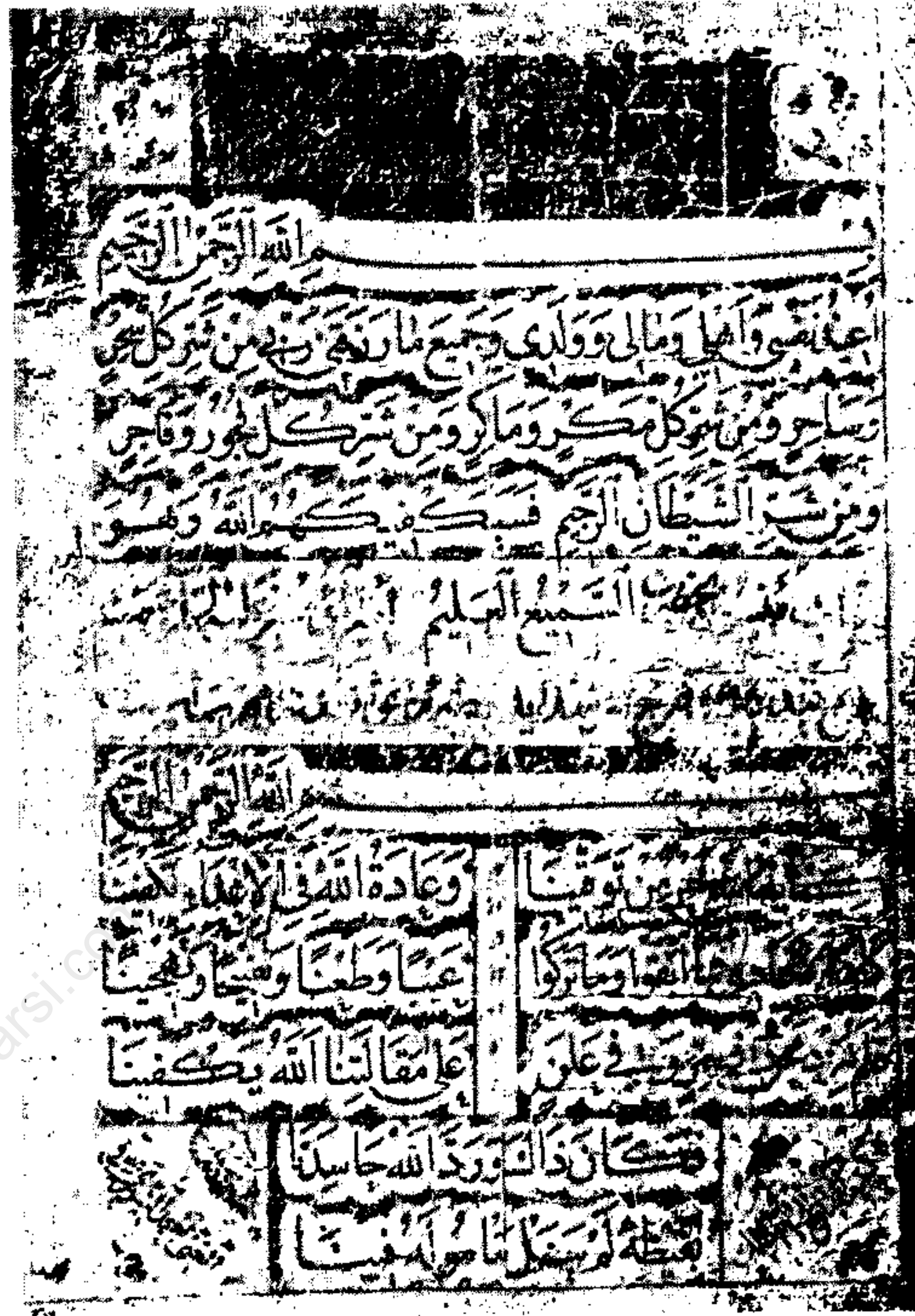
پیروی از مکتب هنری این ایرانی پالک‌نهاد بود که سبب درخشش چهره‌های تابناکی چون ابن‌بواب (در گذشته سال ۲۳۳ ه.) و یاقوت مستعصمی (در گذشته سال ۶۸۷ ه.) گردید. ایرانیان کار تغییر و تحول در خط و ایجاد خطوط تازه را همچنان ادامه دادند. در میانه سده هشتم هجری بتدریج سه نوع خط تازه ایجاد گردید که کاملاً رنگ ایرانی داشت، و حتی تأثیر خطوط پهلوی و اوستائی، یعنی خطوط دینی و ملی ایرانیان در آن دیده می‌شد.

این سه خط بکلی از رنگ و شیوه عربی تهی و کاملاً فارسی بود. شکل الفبای این سه خط با الفبای عربی تفاوت بسیار داشت. (اگرچه هم‌ریشه با خط عربی بودند) این سه خط عبارت بودند از تعلیق، نستعلیق و شکسته تعلیق.

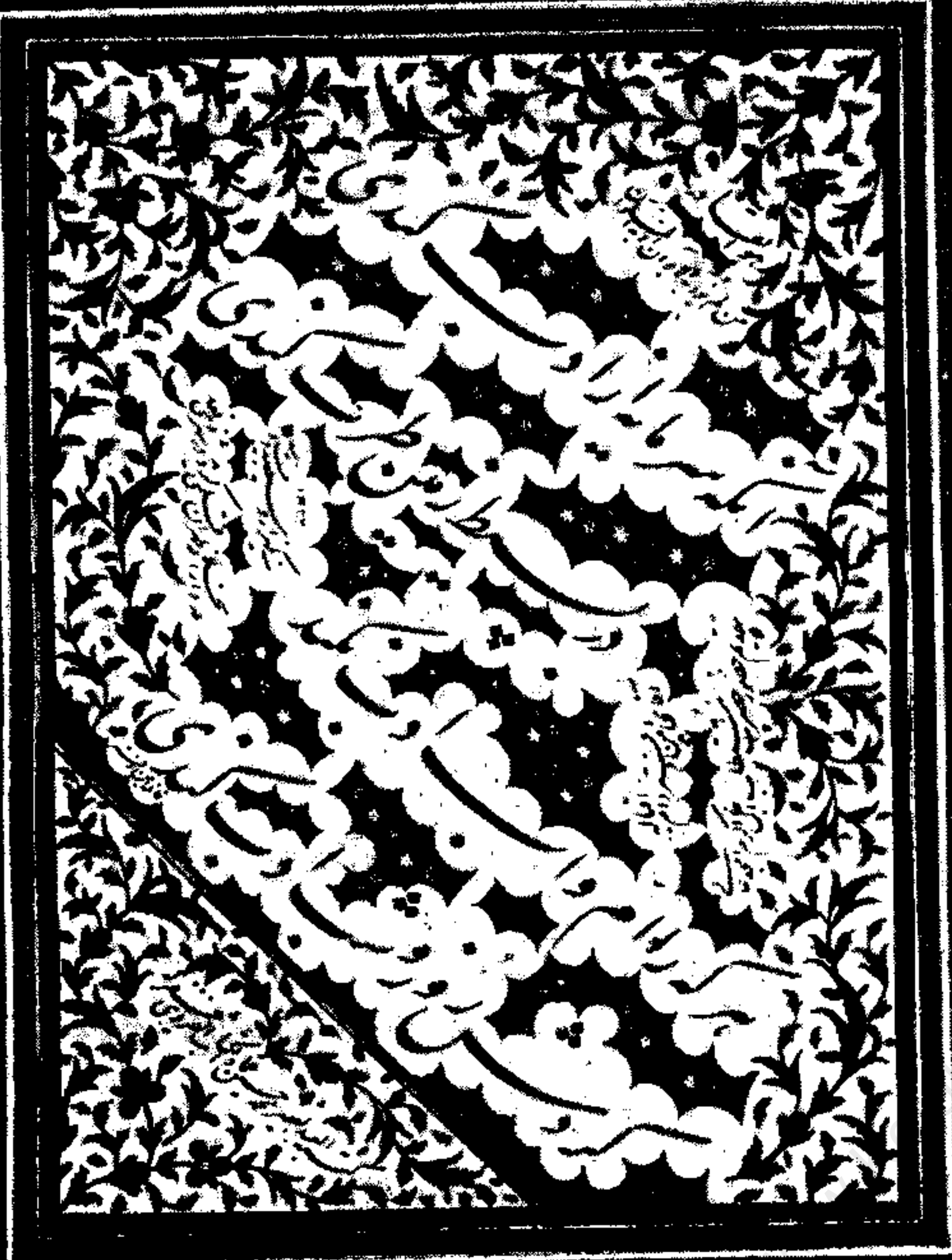
ظهور خوشنویسان و استادان بسیار، این سه خط را به اوج زیبایی رساند. تاجائی که در کشورهای نزدیک چون عثمانی و هندوستان و کشورهای دور چون مصر مورد تقلید قرار گرفت. نامورترین خوشنویس خط تعلیق اختیارالدین منشی گنابادی است. در نیمه دوم سده هشتم خط نستعلیق یعنی معروف‌ترین خط ایرانی رواج یافت. تبریز و هرات دو مرکز مهم رونق گرفتن این خط بودند. بیشتر مورخین و تذکره‌نویسان میرعلی تبریزی را واضع و ایجادکننده این خط میدانند.

نستعلیق از ترکیب دو خط تعلیق و نسخ بوجود آمده و در آغاز آنرا «نسخ تعلیق» میخواندند و سپس به صورت نستعلیق درآمده است.

خط نستعلیق نشانه‌ای از طبع و ذوق زیباپرست و زیباپسند ایرانی، و بی‌شک زیباترین و ظریف‌ترین خط فارسی است. اگرچه جمعی را عقیده بر این است که خط نستعلیق پیش از میرعلی تبریزی «واضع» وجود داشته است، اما آنچه مسلم است وی نخستین کسی است که خط را به صورت مستقل و با قاعده درآورده است. مرگ میرعلی تبریزی را سال ۸۵۰ هجری نوشته‌اند. از خوشنویسان دیگر نستعلیق که تعداد آنها بسیار زیاد است باید از میرزا جعفر تبریزی ملقب به بایسنقری، اظهر تبریزی، سلطان‌علی مشهدی، سلطان‌محمد خندان، سلطان‌محمد نور، میرعلی هروی و سرانجام مشهورترین آنان میرعماد حسنی سیفی را نام برد.



خط نسخ احمد نیریزی



خط نستعلیق محمد حسین عمادالکتاب

نام میر عماد با خط نستعلیق بنحو جدائی ناپذیر با هم آمیخته است. میر عماد ظاهراً به سال ۹۶۱ چشم به جهان گشوده و به سال ۱۰۲۴ بهروزگار شاه عباس بزرگ در اصفهان کشته شد. میر عماد هنرمندی بنام و انسانی به کمال بود. در نوشتن نستعلیق در درجه‌ای از بلندی مقام قرار دارد که نه دستی پیش از او بهتر نوشته، و گمان نمی‌رود که پس از او نیز مادر دهر فرزندی با چنین دستهای هنرمند بزاید. شیوه کار میر عماد و آنچه او در نستعلیق نویسی وضع کرده است هنوز بدون کم و کاست دنبال میشود.

شکسته نستعلیق از اواخر دوره صفویه متداول گردید. اما به سبب مشکلی نگارش و خواندن کم کم از رونق افتاد و به صورت شکسته درآمد.

در میان معروف‌ترین شکسته‌نویسان چهره درویش عبدالمجید طالقانی از همه تابناکتر است. وی در عمر کوتاه خود آثار بسیاری بجای گذاشته که امروز زینت بخش موزه‌ها و کتابخانه‌ها و مجموعه‌های خصوصی است. درویش عبدالمجید به سال ۱۱۸۵ به سن سی و پنج سالگی در اصفهان درگذشت.

هنر خوشنویسی از آغاز سده دوازدهم به انحطاط گرائید و از این زمان بی‌تعداد خوشنویسان همواره کمتر و کمتر شدند. تاجائی که در مدت دوسده تنها به نام تعداد انگشت شماری خوشنویس نامور برمیخوریم. در طول سده ۱۳ جنبش دیگری در هنر خوشنویسی پدید آمد. این جنبش بویژه در خط نسخ دیده میشود. ظهور خوشنویسانی چون وصال شیرازی، اشرف الکتاب اصفهانی، علیرضا پرتو کار نسخ‌نویسی را به کمال رساند.

در نیمه آخر سده سیزدهم خوشنویسانی چون میرزا اسدالله شیرازی، داوری (پسر وصال) حاج میرزا فضل‌الله و میرزا ابوالفضل ساوجی، میرزا غلامرضا اصفهانی، میرزا محمد رضا کاهن، میرزا محمد حسن کاتب شیرازی به کار نستعلیق‌نویسی جانی تازه بخشیدند. اما این دولت مستعجل دیری نپایید و در سده ۱۴ هجری این انحطاط تشدید شد. ظهور چهره تابناکی چون میرزا محمد حسین عماد الکتاب، واپسین نستعلیق‌نویس توانای ایران نیز نتوانست جلوی این فروافتادن را بگیرد.

آنچه گذشت نظری کوتاه به سیر خوشنویسی خط فارسی و یادی از برخی از خوشنویسان نامدار ایرانی بود. اما نقشی را که خط فارسی در تمدن و هنر ایران و کشورهای دیگر دور و نزدیک ایران داشته است بهمین جا پایان نمی‌پذیرد. همانگونه که زبان فارسی از طرفی تا سراسر هند و چین و خاور دور و از سوی تا آسیای میانه و ازجانبی تا مصر و دیگر کشورهای افریقا چون زنگبار رفت، خط فارسی نیز بناچار با زبان فارسی به دورترین نقاط جهان برده شد و نماینده تمدن و هنر ایران گردید و بناهای بزرگ و باشکوه را زینت بخشید. در ایران بزرگ که کانون خوشنویسی بشمار می‌آمد خط به صورت یک هنر اصیل بویژه از جنبه تزئینی مورد توجه قرار گرفت. بنحوی که به صورت کاملترین و زیباترین هنر تزئینی جلوه گر شد. هیچ یک از ساخته‌های دستی هنرمندان ایرانی از تزئینات خطی بی‌بهره نماند. خط به صورت عامل تزئینی در بناها، ساخته‌های فلزی، پارچه‌بافی، سفال‌گری، ساخته‌های چوبی و به گفته دیگر بر همه چیز خودنمایی کرد. این زاده ذوق لطیف و خوی هنرپرور و زیباپسند ایرانی بود. این توجه شدید به تزئین آثار بوسیله خط در ایران بزودی باوج کمال رسید. و این بدان سبب بود که با ورود مذهب اسلام به ایران، و پذیرفته شدن این دین بوسیله مردم ایران، هنر نقاشی به سبب پاردای عقاید مذهبی برای مدت کوتاهی بدست فراموشی سپرده شد، و بجای آن در تزئین اشیاء از خط استفاده گردید. چون از این زمان خط به صورت عامل تزئینی درآمد به خوشنویسی توجه بیشتری شد. شاید بتوان ریشه خوشنویسی، و رواج و رونق آنرا بوسیله ایرانیان همین عامل زیباپسندی دانست. زیرا چنانکه گفتیم ایرانیان چون اسلام را پذیرفته بودند، بناچار خط عربی را نیز که از نظر مذهبی و سیاسی به آن نیاز داشتند پذیرفتند. در آغاز قبول این امر تا اندازه‌ای دشوار بود. اما چون قدرت سیاسی در دستگاه خلافت بدست ایرانیان افتاد آن دشواری قبول خط عربی نیز از میان رفت، و ایرانیان کوشیدند تا از خط ناموزون و سخت و خشن تازی که درخور بیابانها و ریگزارها بود، خطی لطیف و زیبا و ایرانی‌پسند پدید آورند. و چنانکه دیدیم چنین کردند، تا بدانجا که خطوطی کاملاً ایرانی پدید آمد. خطوطی که سده‌های بسیار است زیب بناهای تاریخی و اشیاء و آثار هنری وطن ما است. بی‌تردید هیچ چشمی نیست که از دیدار کتیبه‌های خوش خطی که بر کاشیهای فیروزه‌ای رنگ مساجد، و گنبدها و گلدسته‌های سراسر وطن ما نقش گردیده است، لبریز از لذت و شگفتی نشده باشد. و این حاصل ذوق و تلاش هزاران هزار هنرمند ایرانی است که در طی سده‌های بسیار در راه بزرگداشت هنر وطن خویش فداکاری کرده‌اند.

یادشان گرامی باد هر چند از کالبد خاکی آنان اثری باقی نیست.

باری نظر به خاک عزیزان رفته کن	تا مجمل وجود بینی مفصلی
آن پنجه کمانکش و انگشت خوشنویس	هر بندی اوفتاده بجائی و مفصلی

یادی از استاد

در باره استاد گنجینه بهزاد که بدو سر تو فیض دل از جهان بهر
ضایعه حریف بهر نام در است خنجر بیافکند و آنچه در زیر مخلاصه نو بهر
دور حریف نظر از خنجر و بیافکند در تماشای زارین بهر سر نه دل

بهزاد پیغمبر افسونگری است از مشرق زمین داستان سرا

اگر همیشه مشرق زمین با قصه‌های شیرین هزار و یکشب و کاخهای
کهن افسانه‌ای و کنیزکان سیاه چشم ماهرویش برای ما داستانها میگفتند ،
این بار مردی با موهای سپید و چشمان با نفوذ و اندامی تکیده ، بیاری خطها
و رنگهای سحرآمیزش نقشهای افسون کننده‌ای در مقابل دیدگان ما گشوده است.
بدون شك در عرصه هنر مینیاتور قرن ما از جهت قدرت طرح
و رنگ آمیزی تنها يك استاد وجود دارد و او « حسین بهزاد » هنرمند
ایرانی است .

«ژان کوکنو»

آفرین بر قلمت ای بهزاد	که بتصویر جمادی جان داد
اندر اقلیم هنر آرای	زیبت داعیه یکتایی
مینیاتورسازی و نقش و تذهیب	دارد امروز بتو رونق و زیب
آب و رنگ تو برنگ دگراست	در ترازوی تو سنگ دگراست
دور تکوین بتو چون باز رسید	در تو حق روح رفائیل دمید
نقش را طرح نو انداخته‌یی	مکتب تازه ز خود ساخته‌یی
هست در کلاک تو آبی ز حیات	که دهد جان بجمادی و نبات
چونکه سر لوحه اهل هنری	بر سر لوح هنر جلوه‌گری
گرچه بسیار بود اهل هنر	هست در کار تو آثار دگر
در فن خویشتن استادی تو	تالی مانی و بهزادی تو
چون زنی خامه تصویر بنقش	سرخ و زرد و سیاه و سبز و بنفش
قلمت شیوه ایرانی داشت	رسم عهد مغولی را برداشت
طالب اهل هنر بنده (سنا)	گویدت از دل و جان مدح و ثنا

جلال‌الدین همنانی (سنا)



زیبایات کج در آثار تاریخی اصفهان

لطف الله هنر فر

از دوره های هخامنشی و اشکانی و ساسانی در اصفهان اثری برجای نمانده است تا پیشرفت هنر گچ بری را که مخصوصاً در آثار دوره ساسانی ایران میتوان مشاهده کرد مورد مطالعه و مقایسه قرارداد. بالعکس بهمان نسبت که اصفهان از آثار دوره های تاریخی قبل از اسلام فقیر است از آثار دوره های اسلامی تاریخ ایران نه تنها غنی است بلکه لبریز و سرشار است. ابنیه تاریخی اصفهان را از لحاظ نوع مصالحی که در ساختمان و تزئین آنها بکار رفته میتوان به چهار دوره تقسیم کرد:

۱ - دوره خشت خام ۲ - عصر آجر ۳ - عهد گچ ۴ - عصر کاشی.

بیشتر آثاری که در ازمینه قبل از اسلام و تا حدود قرن سوم هجری در اصفهان بنا شده از خشت خام بوده است. خاک رس اصفهان یکنوع استحکام و چسبندگی مخصوص دارد و خشت خامی که با آن ساخته میشود قرن ها دوام میکند ولی این استقامت تنها مربوط به نوع خاک نیست بلکه مربوط به خشکی هوا هم است. اصفهان منطقه ایست خشک و کم باران و خالی از رطوبت باین جهت بناهای خشتی آن اغلب چند قرن دوام میکند. قدیمی ترین ابنیه ای که در اصفهان میشناسیم بنای آتشکده ها - حصار اصفهان - قلعه اصفهان بنام سارویه - قلعه طبرک و مساجد اولیه است.

از قرن چهارم هجری بعد ابنیه تاریخی اصفهان با آجر بنا شده و تزئینات این بناها نیز تا اواخر قرن هفتم هجری آجری است و بمقدار خیلی کم تزئینات کاشی ساده فیروزه رنگ در بالای مناره های عهد سلجوقی و بعضی حاشیه های مختصر گچ بری در بناهای این دوره مشاهده میشود. نمونه های عالی بناهای آجری اصفهان با تزئینات آجری در این دوره بشرح زیر است:

سردر مسجد جامع جورجیر از دوره دیالمد اثر دوره زندگی صاحب اسماعیل بن عباد - گنبد نظام الملک اثر دوره زندگی خواجه نظام الملک طوسی وزیر مشهور ملک شاه سلجوقی - گنبد تاج الملوک که بقول پروفیسور پوپ ارزنده ترین اثر معماری جهان است از ابوالغنائم تاج الملک خسرو فیروز شیرازی وزیر دیگر ملک شاه - مسجد جامع برسیان - مسجد جامع اردستان - مسجد جامع زواره - مسجد جامع گز - مناره چهل دختران - مناره ساریان - مناره مسجد علی - مناره زیار - مناره گار - مناره سین و مناره راهروان.

آرایشهای کاشیکاری در آثار تاریخی اصفهان از نیمه اول قرن هفتم هجری اطراف وجوانب و سقف های آثار تاریخی را پوشانیده است و دامنه آن در قرن نهم و دهم و یازدهم تا نیمه اول قرن دوازدهم هجری بسط و توسعه مخصوص یافته است و نمونه های عالی آنرا در هارون ولایت و درب امام و مسجد شیخ لطف الله و مسجد شاه و مدرسه چهارباغ اصفهان میتوان مشاهده کرد.



چپ : تزیینات گچ‌بری در داخل مسجد پامنار زواره از نیمه دوم قرن پنجم هجری

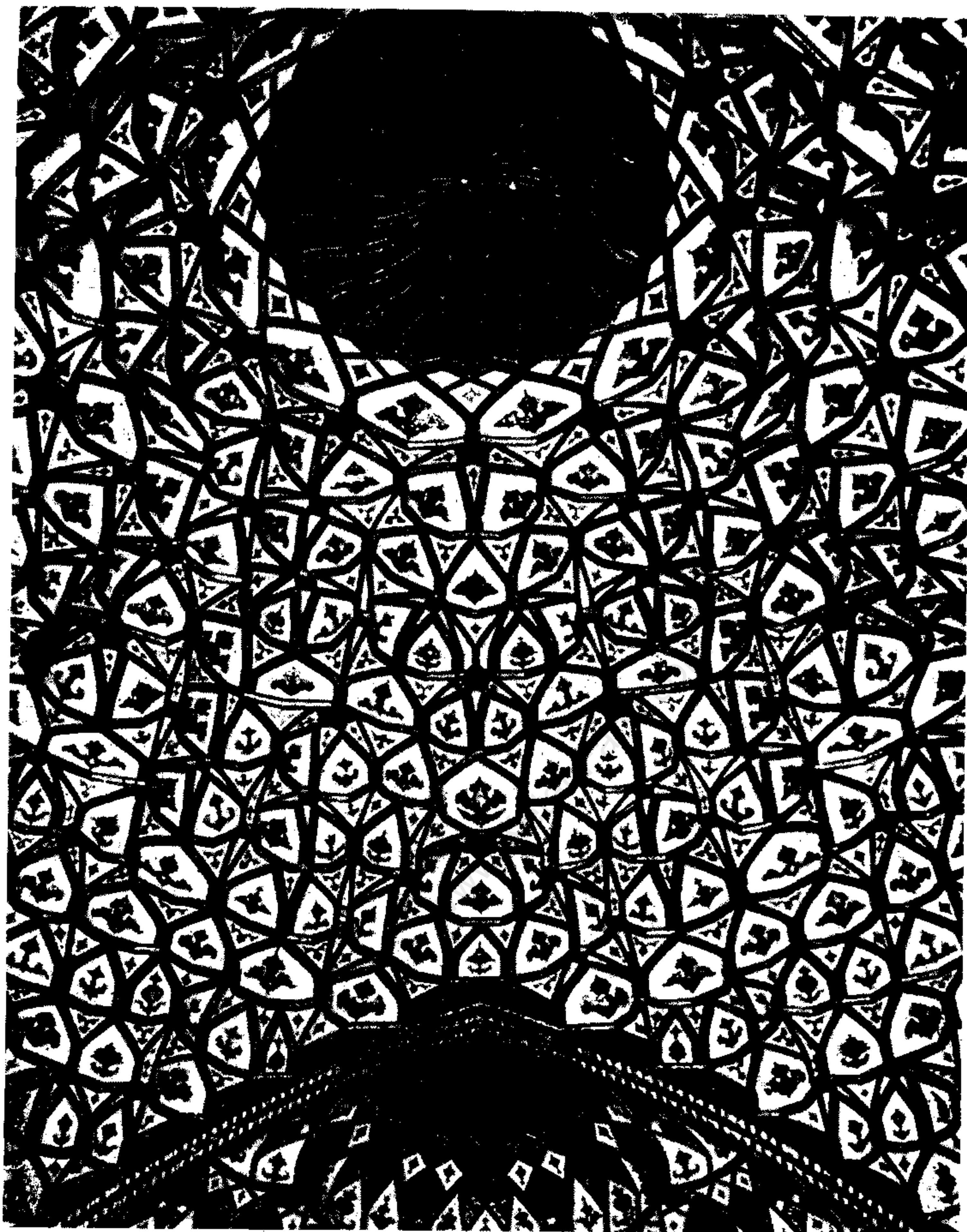
راست : تزیینات گچ‌بری در مسجد جامع نائین

- اما تزیینات گچ‌بری که موضوع اصلی این مقاله است و بمقدار زیاد در آثار تاریخی اصفهان مشاهده میشود بشرح زیر است :
- ۱ - تزیینات گچ‌بری بشکل نقوش گل‌وبوته و خطوط کوفی در شبستان اصلی مسجد جامع نائین از اواسط قرن چهارم هجری .
 - ۲ - تزیینات گچ‌بری داخل گنبد تاج‌الملک در شمال مسجد جامع اصفهان از دوره پادشاهی ملک‌شاه سلجوقی از اواخر قرن پنجم هجری (تاریخ اتمام این بنا بموجب کتیبه کوفی آجری داخل گنبد سال ۴۸۱ هجری است) .
 - ۳ - تزیینات گچ‌بری حاشیه‌های فوقانی چهلستون غربی گنبد نظام‌الملک در مسجد جامع اصفهان از اوایل قرن ششم هجری و دوره سلطنت جانشینان ملک‌شاه .
 - ۴ - آرایش‌های گچی در داخل گنبد نظام‌الملک از الحاقات دوره صفویه .



تزئینات گچ‌بری در داخل بقعه پیر بکران از قرن هشتم هجری

- ۵ - تزئینات گچ‌بری در داخل مسجد پامنار زواره از نیمه دوم قرن پنجم هجری .
- ۶ - آرایشهای گچ‌بری در اطراف محراب مسجد برسیان از آخر قرن پنجم هجری .
- ۷ - آرایشهای گچ‌بری در شاه‌نشین ایوان درویش در مسجد جامع اصفهان از اوایل قرن ششم هجری .



تزئینات گچ‌بری و طلاکاری تالار اشرف از اواخر عهد صفویه

- ۸- کتیبه ثلث قسمت فوقانی قاعده مناره چهل دختران از ابتدای قرن ششم هجری .
- ۹- کتیبه گچی گنبد بقعه آرامگاه الراشد بالله خلیفه مقتول عباسی در جی اصفهان از نیمه اول قرن ششم هجری .
- ۱۰- کتیبه ثلث محراب مسجد جامع اردستان و آرایشهای گچ‌بری اطراف آن مورخ

سال ۵۵۳ هجری .

۱۱- خطوط و آرایشهای صفه صفا (ایوان شمالی مسجد جامع اردستان) از الحاقات دوره صفویه مورخ سال ۹۴۶ هجری .

۱۲- خطوط و آرایشهای گچبری محراب مسجد جامع زواره از نیمه اول قرن ششم هجری .

۱۳- محراب عالی گچبری مسجد جامع اصفهان از دوره سلطنت سلطان محمد اولجایتو که بوسیله وزیر دانشمند او سعدالدین محمد ساوجی در سال ۷۱۰ هجری بنا شده است .

۱۴- تزیینات محراب و آرایشهای گچی دیوارهای مسجد هفشویه در اصفهان از قرن هشتم هجری .

۱۵- آرایشهای گچبری در ایوان شاگرد (ایوان شرقی مسجد جامع اصفهان) از قرن ششم و هشتم هجری .

۱۶- تزیینات فراوان گچبری در بقعه پیربکران .

قرن هشتم هجری (قرن چهاردهم میلادی) را که با سلطنت ایلخانان مسلمان مغول

راست : مقرنس گچبری در مدرسه نیم آورد از آثار دوره شاه سلیمان صفوی
چپ : تزیینات گچبری و آینه کاری در یک منزل برجای مانده
از اواخر عهد صفویه (محل فعلی دبیرستان رودابه در اصفهان)





آرایشهای گچ‌بری بشکل انواع جام و صراحی در طبقه ششم عمارت عالی قاپو

در ایران مقارن است باید عهد گچ یا قرن گچ نامید زیرا در تزیینات باقی مانده این دوره همه جا غلبه با ماده گچ است و استادان هنرمند این دوره در مساجد و بقاع و آثار دیگر برجای مانده آن زمان با گچ آثار بدیع و دلپذیری خلق کرده‌اند که موجب اعجاب و تحسین است و یقیناً شهر اصفهان بهترین آثار گچ‌بری این دوره را در آثاری مانند مسجد اولجایتو در مسجد اصفهان و بقعه پیربکران و مسجد اشترگان در بردارد. بقعه پیربکران در فاصله سی کیلومتری جنوب غربی اصفهان در دهکده پیربکران از دهات ناحیه لنجان واقع شده. پیربکران که نام او محمد بوده است از رجال مشهور و از مدرسین و زهاد و عرفای این محل در قرن هفتم هجری بوده است که در ابتدای قرن هشتم وفات کرده و در محل بنای فعلی بقعه که احتمالاً محل تدریس او هم بوده بخاک سپرده شده است و آرامگاه او را از لحاظ تجلیل مقام علمی و مذهبی او با انواع گچ‌بری و کاشی‌های فیروزه‌ای و لاجوردی رنگ تزیین نموده‌اند ولی موجب تأسف است که



قطار بندی های گچی در مسجد عالی از آثار دوره
شاه اسماعیل اول

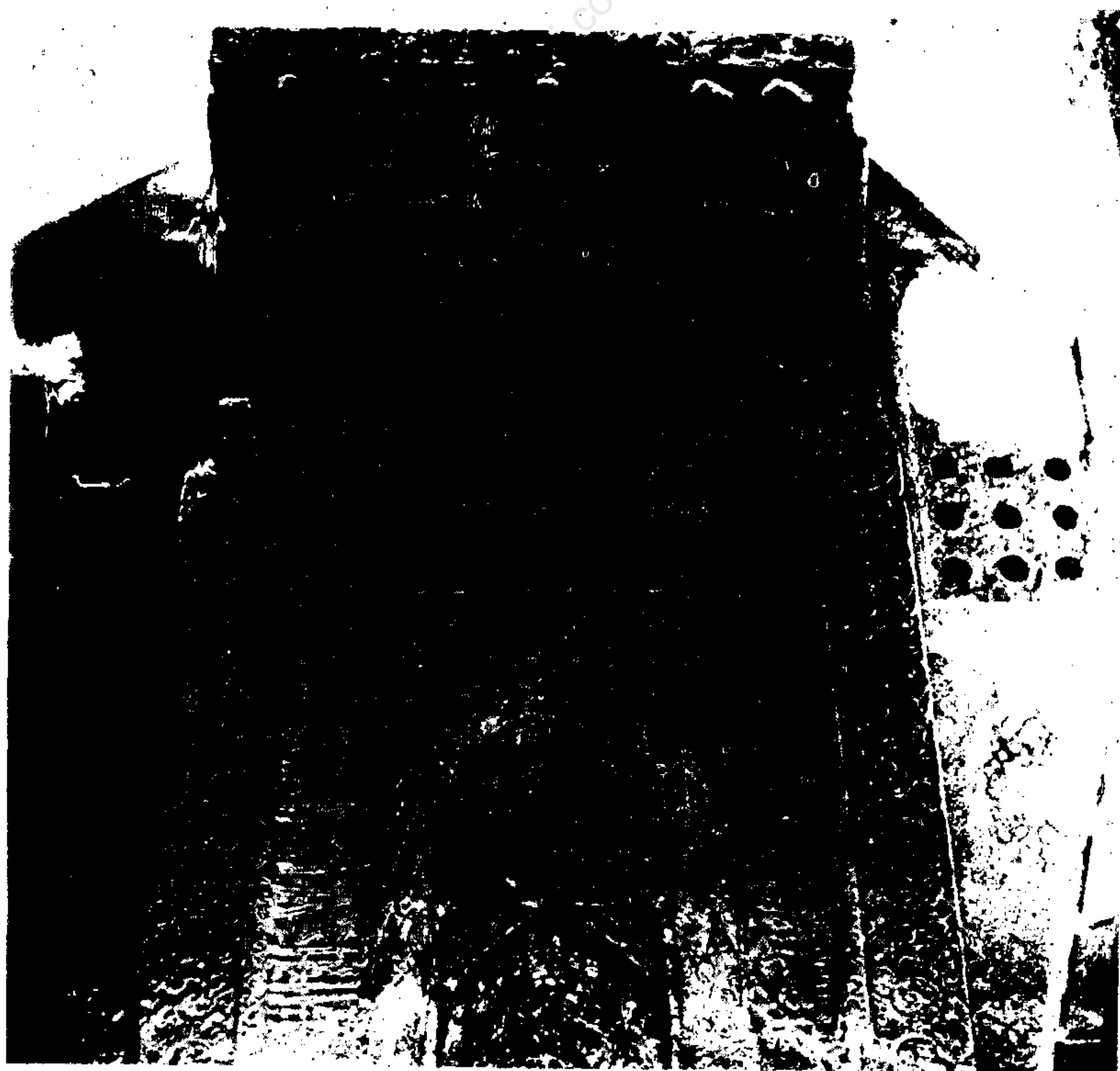


آرایشهای گچی بر آثار برجای مانده مسجد هفتشویه

آرایشهای گچ‌بری به خط کوفی در مسجد
جامع اردستان از قرن ششم هجری



محراب عالی گچ‌بری بقعه پیر بکران
در حومه اصفهان





قطار بندی زیبای گچی در تالار تیموری در الاماره رستم بن عمر شیخ بن تیمور در اصفهان

بیشتر کاشیهای نفیس این بقعه را که اغلب (خاجی شکل) و برنگ لاجوردی یا فیروزه‌ای میباشد در ازمنه‌ای که هنوز تحت مراقبت مستقیم دولت واقع نبوده‌است ربوده‌اند .
 نام استاد هنرمند گچ‌بر این بقعه در پایان کتیبه‌های قرآنی بشرح زیر ذکر شده‌است :

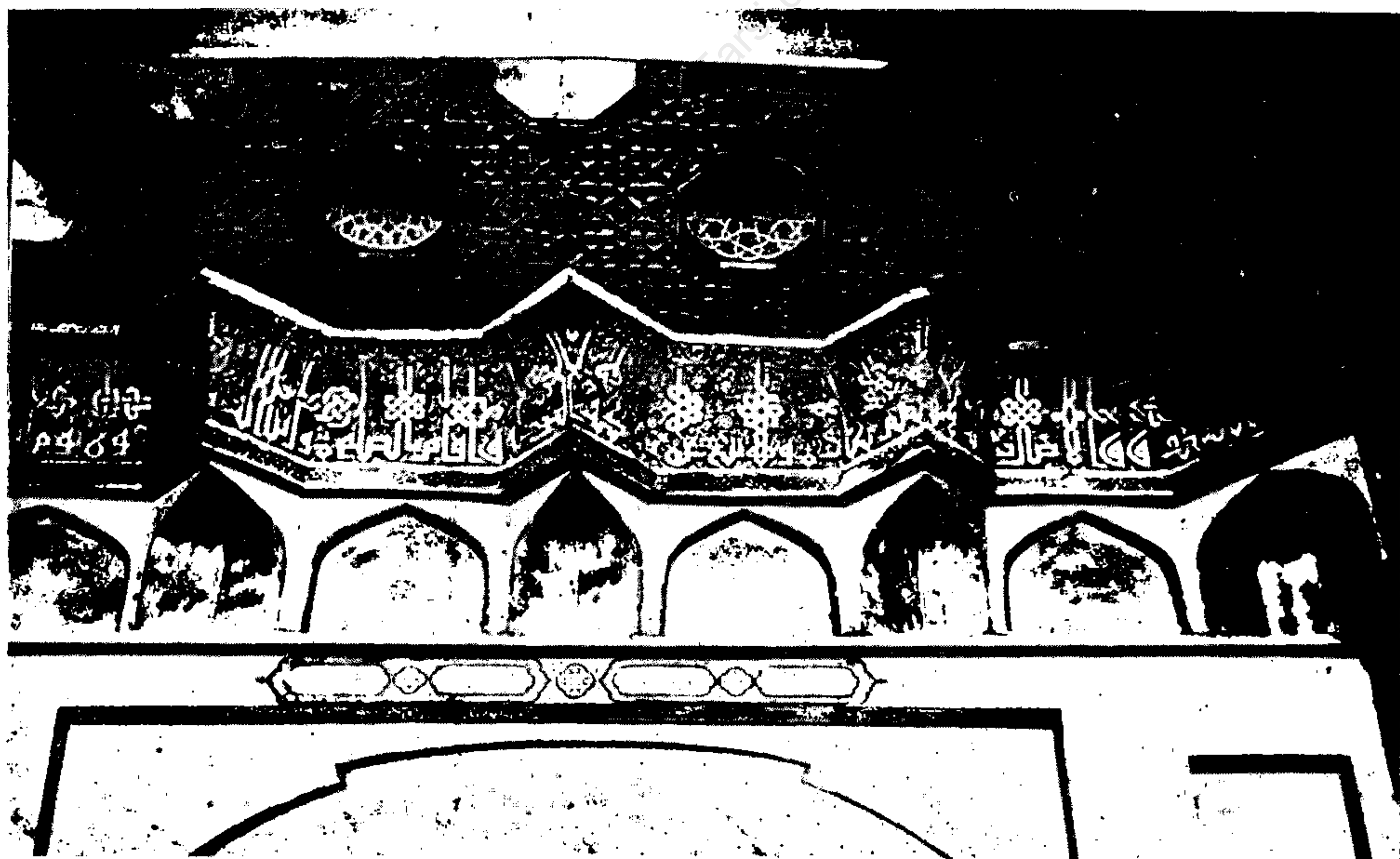
عمل محمد شاه نقاش

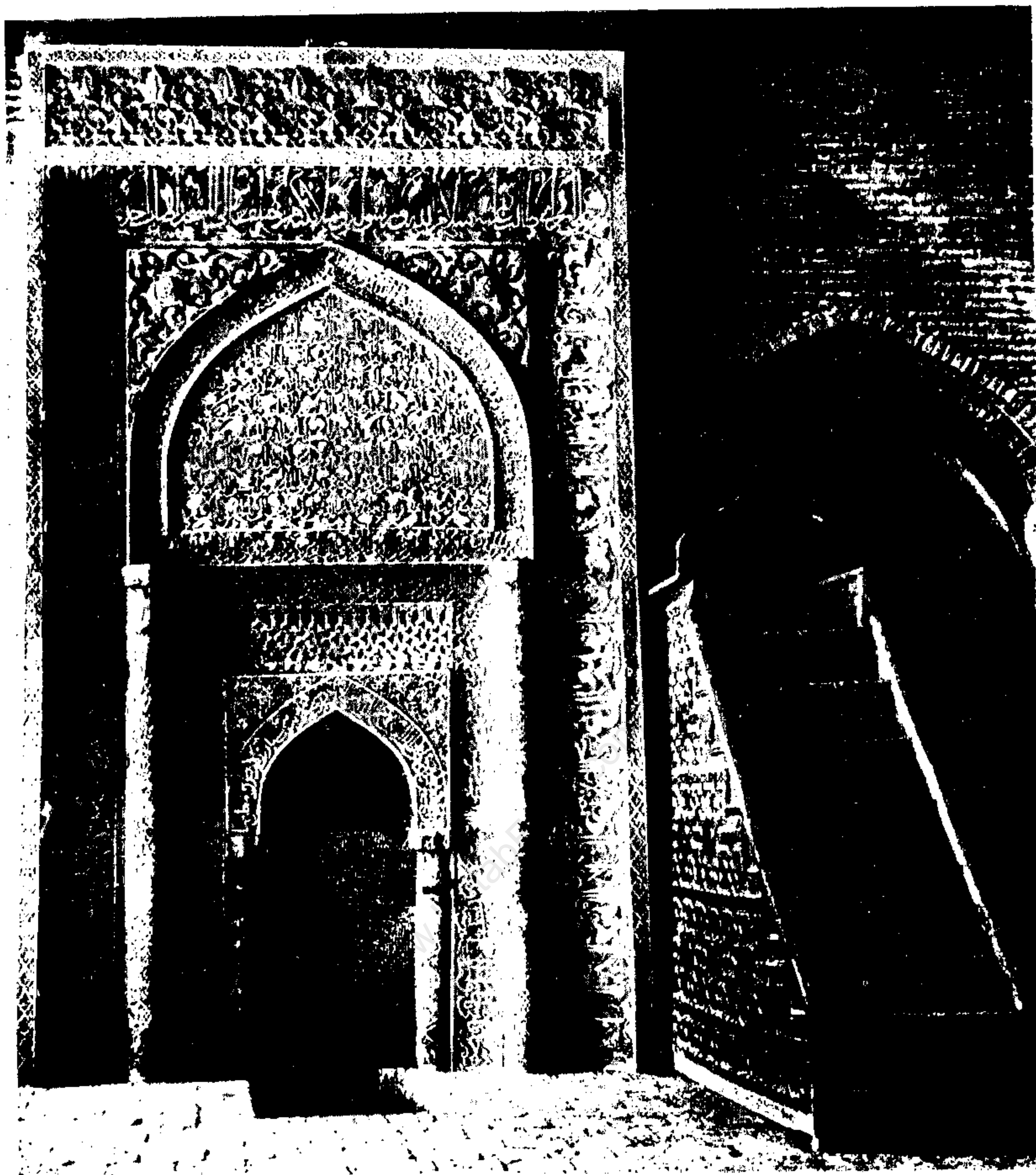
نام استاد هنرمند گچ‌بر دیگری در انتهای کتیبه تاریخی بقعه بشرح زیر آمده است :
 « هذه الروضة المقدسة المباركة لشيخ المشايخ المسلمين وقادة ارباب المحققين محيي
 معالم الشريعة معظم معالم الطريقة كاشف اسرار الحقيقة حجة الحق على الخلق هادي الخلق الى الحق
 العارف باسرار الربوبية الواقف بآثار الالهية محمد بن بكران جعلها الله روضة من رياض الجنة
 له في ليلة الثلاثاء عشر شهر ربيع الاول سنة ثلث وسبع مائه عمل سراج » .

۱۷- هنر گچ‌بری در عصر صفویه مانند هنر کاشیکاری تجلی مخصوص داشت. کاخهای پادشاهان و منازل وزراء و اعیان و مدارس و مقابر این دوره با صنعت گچ‌بری آراسته شده است. در مسجد علی که در اصل بنائی سلجوقی است و در دوره شاه اسماعیل اول تجدید ساختمان شده در داخل گنبد و اطراف صحن آن قطار بندیهای زیبای گچی بچشم میخورد. عمارت عالی‌قاپو در ضلع غربی میدان نقش جهان که کاخ سلطنتی و محل پذیرائی‌های رسمی شاه عباس کبیر بوده است سرشار از تزیینات گچ‌بری و مینیاتور است و طبقه ششم این عمارت با آرایشهای گچ‌بری بشکل انواع جام و صراحی تزیین شده است. (اخیراً استادان هنرمند اصفهانی این صنعت را بوجه قابل توجه و تحسین آمیز در مهمانسرای شاه عباس با تقلید از نمونه‌های برجای مانده دوره صفویه تجلی داده‌اند و مخصوصاً هنر گچ‌بری در قسمتی از این مهمانخانه که «بار شاه عباس» نام دارد جلب توجه میکند).

شاردن (Jean Chardin) سیاح معروف فرانسوی که از خود سفرنامه‌ای ارزنده درباره ایران عهد صفویه بجای گذاشته است و در دوران سلطنت شاه عباس دوم و شاه سلیمان چندین سال در اصفهان بسر برده است از منازل وزراء و اعیان و رجال سیاسی و مذهبی این دوره که با انواع تزیینات گچ‌بری و نقاشی و آینه کاری تزیین شده بوده سخن رانده است. با نهایت تأسف باید گفت که از این منازل باستانی چند منزل که بعضی از آنها هم راه ویرانی میسپرد اثری برجای نمانده و بسیار بموقع و بمورد است که از طرف انجمن آثار ملی و شورای حفاظت آثار باستانی

آرایشهای گچ‌بری در ایوان درویش - مسجد جامع اصفهان





محراب عالی گچ بیری مسجد جامع اصفهان از دوره اولجایتو

نسبت بحفظ این نمونه‌های باقی‌مانده اقدام عاجل مبذول گردد و منازل مزبور را بضمیمه چند منزل بسیار زیبا که از دوره قاجاریه برجای مانده است از صاحبان آنها خریداری کرده و این نمونه‌ها را که بحقیقت بوجود آوردن آنها دیگر امکان‌پذیر نیست برای نسلهای آینده این کشور که نسل نگاهی نمایند.

هنرمردم : مقاله «ابن بطوطه» که در شماره ۶۱ و ۶۲ این مجله بچاپ رسید نیز بوسیله آقای لطف‌الله هنرفر بنگارش درآمده بود.

ریشه نام فارسی در زبانه دیگر

(۱)

شین - پرتو

نهفته شده‌اند. بی‌مناسبت نیست در اینجا از کتاب (لوامع جامی) شاهی بیاوریم:

نکته در ادای معانی به لباس صور، چند چیز تواند بود:

۱ - یکی آنکه آدمی در بدایت حال، بواسطه آلات حس و خیال، از محسوسات به معقولات رسیده، و از جزئیات کلیات را دانسته، پس ادراک معانی، جز در ضمن صور، مانوس نفس و مألوف طبع او نباشد، اگر خلاف آن کند ممکن که قوت فهم او بدان نرسد و طاقت ادراک آن نیاورد.

۲ - دیگر آنکه از ادای معانی بی لباس صور، جز اهل معنی بهره‌ور نتواند شد، اما چون به لباس صور مؤدی گردد، نفع آن عام باشد و فائده آن تمام.

و بسیار باشد که صورت پرست را بمناسبت آنکه بعضی از معانی در صورت لباس مؤدی شده باشد باستماع آن میل افتد، کمال معنی از پرده صورت پرتو اندازد و فهم او تیزتر گردد و سر او را لطیف سازد، از صورت بگریزد و در معنی آویزد.

۳ - دیگر آنکه همه کس محرم اسرار حقیقت و واقف احوال اهل طریقت نیست، پس از برای ستر آن اسرار، و اخفاء آن احوال الفاظ و عباراتی که در محاورت اهل صورت در مقاصد مجازی مستعمل و مشهور باشد، استفاده کنند تا جمال معانی، از دیده بیگانگان دور ماند و از نظر نامحرمان مستور (صفحه ۲۵-۲۶).

دانشمندی که وارد مرحله تعقل میشود باید همواره از خود پرسد که آیا اسماء و الفاظی که مردم جهان بکار میبرند خود بخود پیدا شده‌اند و یا پیدایش و ترکیب آنها دارای علت و رموزی میباشد؟ و مثلاً از خود پرسید: آیا اسم‌هایی مانند بیهق، افریقا، بشرویه، گیلان، مازندران، طبرستان، اگیپت Egypt چندیشاپور و دیگر نامها معنی دارند، و اگر دارند معنی آنها چیست. و از کی و از چه زمان این نامها پدید شده‌اند؟

دانشمندی که درباره حقایق جهانی تفکر و تأمل می‌کند، در جستجوهای خود همواره به بن‌بست میرسند و در برابر هر یک از پرسشهای خود به حیرت دچار میشوند. اما هیچ دانشمندی هرگز از خود نمی‌پرسد حقایقی را که وی مطالعه میکند و برای کشف آنها جهد میورزد با کلمات و الفاظ بیان میشوند، و اگر اسماء و الفاظ بدرستی حقایق جهانی هستند، بی‌شک مفهومات آنها که انسانها، برای بیان مکنونات و افکار خود بکار می‌برند، نیز حقیقت حقایق میباشد. پس خردمند و یا عارفی که در جستجوی حقیقت است بایستی که بر رمز اسماء و کلمات دست یابد تا بتواند اندکی به اسرار جهان آگاه شود.

همه اشیاء جهان بیکدیگر مربوط‌اند. شناسائی وقتی به کمال نزدیک میشود که خردمندی بتواند ارتباط بین چند چیز و یا چیزها را که در باطن با هم یکی هستند و یا از یک ریشه بیرون آمده‌اند (ولی در ظاهر نمایان و مشهود نیستند) کشف کند و دریابد. و این ادراک وقتی حاصل میشود که آشنا و عارف به (سرشت) بوده باشند.

اما پژوهنده خرد و جویای اسرار نام‌ها میدانند که دانش چیز دیگر است و عرفان چیز دیگر. دانش را نزد استادان فن و در کتابهای علمی با کوشش و مجاهدت میتوان آموخت لیکن حقایق عرفانی را نه استاد میتواند که بیاموزد و نه در کتابها به آشکارا میتوان یافت و هر چه حقیقت است اندرین جهان، از رموز الفاظ و سرنامها و معانی آنها و جهان آفرینش همه به زبان لطیفه بیان شده‌است و راه یافتن بدانها نه کار هر کس است و به ریاضت و اشراق شاید بتوان بدانها راه یافت.

عرفان برترین و عالیترین مرحله شناخت و عالم شهود است و عبارت است از شناخت ذات و صفات و اسماء باری تعالی عزّ شأنه. و چون کسی بدین مقام رسد، سرشت چیزها شناسد و به رموز اسماء آگاه شود.

ادراک معانی اسماء و رمز ترکیب الفاظ و آگاهی از حقیقت آفرینش کار بسیار دشواری است از آنکه هر چه شناسائی است بصورت لفظ شناخته میشوند، و در پس پرده الفاظ، معانی

و یا فی المثل کلماتی از قبیل **Bush** بوته و **Luder** لش و **Le Vent** باد و **To Wash** شستن که در زبانهای اروپائی بکار میروند اصل آنها از چه زبانی گرفته شده است ؟ قواعدی که در کتابها ، درباره زبان شناسی ، نوشته شده و خواننده اید برای ادراک کلیات و شناخت حقیقت معانی و رموز الفاظ واسامی جایها و شهرها کافی نیست و نکات دقیقی را که باید خردمند پژوهنده همواره در نظر داشته باشد از اینقرار است :

- ۱- شناخت سرشت عناصری که پایه و اساس مفهومات کلی میباشد ،
- ۲- شناخت ویژگی حروف یعنی واریاسیون **Variation** یا باصطلاح عرفانی ، کثرات و تغییرات ،
- ۳- یافت پیوندها یعنی ارتباط چیزها ،
- ۴- در نظر داشتن تاریخ باستان و زمانهای پیشین ،
- ۵- احاطه به ادیان و اساطیر ملل قدیم ،
- ۶- بخاطر داشتن اینکه شهریاران باستان همه حکیم و حاکم شرع بوده اند ،
- ۷- آشنائی بزبان های گوناگون و زبان های باستان و غیره .

هیچ چیز در این جهان ، جز ذات ایزد تعالی بی نظیر نیست . صفات او عرشانه هر چند بظاهر از هم دور و جدا گانه بنظر میرسند ، لیکن در حقیقت دارای يك نوع فروغ و جوهر میباشد . چنین است الطاف و فیض و اسماء وی . پس گوئیم : هر لفظ یا اسمی که در حیطه دانش بشری است ، آنرا معادل و مثال ومانندی دیگر و یا مثال هائی دیگر ، بیرون از حیطه دانش است . لیکن گاهی ممکن است شباهت ها ، بظاهر با هم یکسان بنظر نرسند از آنکه سرشت ایشان را بصورت های گوناگون در آورده و یا با آوندهای پنهانی درهم آمیخته باشند تا آنکه از يك دیگر رنگ و سیمائی داشته باشند .

۱- از این مثل معروف چه میدانید :

Dom Zapta Pascal ou Pascal Zapta

یعنی «چه علی خواجه یا چه خواجه علی» اینك از این حقیقت بزرگ چند مثال برای شما میدهم:

اردشیر = ریشارد **Rish-ard**

کوبا = باکو

سائول = لائوس

افزا (یش) = اضافه

چیت (اوستائی) = تیج (انگلیسی) **To teach**

سر = راس
خایه = اگ **Egg** (هك پهلوی)
بر = رب

۲- هر گونه اسم جا و مکان که در شهرهای دیگر جهان موجود میباشد همه آنها بهمان سیما و یا بصورت های دیگر در سرزمین ایران وجود دارد . دانشمندی گفته است که همه اسماء عجمی میباشد .

الفاظ واسامی که از زبانی بزبان دیگر برده میشوند، تغییراتی در آنها پدید میشود ، گاهی خود بخود و گاهی به عمد . همچنین تغییر الف با ، سیمای بسیاری از الفاظ واسم هارا دیگرگون میکند ، چنانکه الفبای فارسی چندین بار عوض شده است . در الفبای فرس هخامنشی و دین دبیره و پهلوی برخی از حروف غالباً بدون قاعده جای یکدیگر را می گیرند . و چنانکه گفتیم در ترکیب لغات واسامی ، رموز بسیار نهفته است که ادراک و فهم آنها بسیار دشوار است .

۳- برای مثال گوئیم که اسم رامبلر **Rambler** يك نام فارسی است و معادل اسم برمك **Baramaka** است . و چون بدانیم که اسم برمك در اصل بخ راما **Bagh-Rama** به معنی (رب) و (پروردگار) است پس اگر در میان (راما + رب) حرف لام بصورت رمز جای دهیم ، اسم (رامبلر) آشکار میشود . یعنی رب راما یا رامای بزرگ . در زبان هندی (بره) بمعنی (رب) و بزرگ است . (**Bara**)

۴- و یا فی المثل وقتی میگوئیم کلمه (باش) که در زبان ترکی بمعنی (سر) است از فارسی گرفته شده است شاید تعجب کنید ، اما چون بدانید که حرف (را) و (با) بزبان رمز با یکدیگر عوض میشوند پس (ر - اس) یعنی راش و وارونه آن ، یعنی (سر) بدست میآید .

۵- و یا اگر بگوئیم (اینچ) در این جمله ارمنی (اینچ پسر) یعنی حال شما چطور است ؟) فارسی است باز تعجب خواهید کرد . اما اگر بدانید که (اینچ) بمعنی (چون) است ، پس با کمی تغییر ، لفظ اینچ بدست خواهید آورد . زیرا حرف (واو) و (یا) بهم ابدال میشوند .

۶- حروف (تا) و (ش) نیز با هم عوض میشوند . مثل تیره (تیره بختیاری) و عشیره . پس بوش **Bush** انگلیسی و بوش **Busch** آلمانی در اصل از بوته که در فارسی گاهی آنرا بته (بظم) تلفظ میکنیم گرفته شده است و چون این را بدانید بخوبی خواهید فهمید که کلمه فرانسوی **بتانیک** **Bota-n-ique** از بوته ترکیب یافته است .

پس بطوریکه مشاهده میشود شناخت ریشه های فارسی در زبانهای دیگر کار آسانی نیست . بجز اندکی از کلمات که ممکن است در برخی از کتابها و مقالات از آنها اسم برده شده باشد و یا بعضی از واژه ها که با اندك تغییر ، صورت فارسی

بخود میگیرند، کشف و پیدا کردن سرشت‌هایی که اساس بسیاری از لغات در دیگر زبانها شده‌اند، بسیار دشوار است مگر آنکه کسی بر رمز سرشت و مفهومات اولیه و پیوندهایی که زبان‌ها را بوجود آورده‌اند، اشراق گردد. و این تنها کار يك عارف است تا از راه کشف و شهود و دقت و فراست بتواند، در طول يك عمر به قسمتی از آنها آگاه گردد.

پس از آن باید شیوه و اساسی را که نخست، قانون‌گذاران کم‌کم و یا بعدها، بتدریج برای لغت‌سازی یافته و بکار برده‌اند، بشناسد. زیرا علاوه بر آوندهایی که علم و دانشمندان می‌شناسند، آوندهای دیگری هم هست که بصورت رمز در کالبد الفاظ آمیخته شده‌اند.

هم‌چنین دیگر گونی اصوات که گاهی بر حسب ضرورت و یا بر حسب قاعده‌ای انجام میگیرد، دارای رازهای پنهانی و پیچیده‌ای است که تا کسی بهمه آنها آگاه نگردد، ممکن نیست بتواند در کشف ترکیب الفاظ توفیق یابد.

مثلاً کسی که زبان فرانسه را میداند باید آگاه باشد که در بسیاری از کلمات حرف (ت) به (س) (S) و یا (س) (S) به (ز) (Z) ابدال میشود و یا کسیکه زبان انگلیسی را هم میداند باید آگاه باشد، که گاهی حرف (ت) (T) در این زبان به (Sh) و یا به (چ) تبدیل میشود.

بی‌شك دانشمندی که در جستجوی حقایق زبان است بایستی که مطالعات بسیار کرده باشد و بزبان‌های قدیم و جدید آندك آشنائی داشته باشد. همچنین لازم است که از اساطیر و افسانه‌های ایران باستان و دیگر اقوام، بویژه مطالبی که در تاریخ باستان ایران نوشته‌اند اطلاع کافی بیندوزد.

۷- در اینجا شایسته است تذکر دهیم لفظ افسانه که در زمان ما به قصه تعبیر میشود اصل آن (اوسان) و بمعنی «فهم و مفاهیم و معنی و معانی» است. پس وقتی که صحبت از (افسانه) است مقصود درك حقایقی است که در آن افسانه بصورت رمز مستور است.

زبان‌های بشری که در روی زمین تکلم میشوند بر دو گونه‌اند:

یکی آنها که در مراحل ابتدائی باقی مانده و نتوانسته‌اند شیوه منظمی برای لغت‌سازی پیدا کنند، و یکی گروه زبانهای آریانی که در طی قرن‌های متمادی عناصر طبیعی و سرشت‌هایی که اساس الفاظ و کلمات و اسامی میباشند شناخته شده‌اند و شیوه منظمی برای ترکیب واژه بنیاد نهاده‌اند. زبانهای به اصطلاح سامی از همین گروه‌اند و خارج از روش آریانی نمیباشند.

شکی نیست که زبان و دین و روش آریانی از خاور و به ویژه از سرزمین آریانی‌ها بوسیله هیئت‌های مذهبی و سیاسی بدیگر کشورها رفته است و اگر در الفاظ و نام‌هایی که در خاور و باختر بکار میروند بظاهر جدائی و اختلاف بنظر میرسد، در باطن همه آنها از يك منبع سرچشمه گرفته‌اند.

زبان‌شناسی بزرگترین و خجسته‌ترین دانش‌هاست، زیرا پایه و اساس و ابزار اندیشه و شناخت و علوم نزد همه ملت‌هاست. دانستن اینکه زبان چگونه پیدا شده و از چه کشوری آغاز شده است کار آسانی نیست و جای دیگر از آن صحبت خواهیم کرد. اما در اینجا باید گفته شود که بی‌شك از هر کجای زمین که تمدن‌های باستانی آغاز شده است زبان‌های اولیه و مفهومات آن نیز از همانجا پدید شده است.

تا این اواخر چنین می‌پنداشتند که تمدن از یونان سرچشمه گرفته است و بعد این عقیده تغییر یافت و تصور کردند که از مصر آغاز شده است. لیکن چندیست که این فکر هم از میان رفته، و در نتیجه کاوش‌هایی که در نواحی مختلف ایران بعمل آمده معلوم شده است که تمدن از سرزمین شاهنشاهی ایران به دیگر کشورها ریشه دوانیده است.

در کشور بزرگ شاهنشاهی هخامنشی هفت زبان معمول و متداول بوده است که باهم نزدیکی دارند. زبان سریانی یکی از آن هفت زبان است که زبان دبیرخانه شاهنشاهان بوده است. زبان عبری و عربی و دیگر لهجه‌های سامی از این زبان مشتق شده‌اند.

بنابراین زبان عربی نسبت بزبان فارسی بیگانه نیست و بیرون کردن همه لغات عربی از فارسی، بویژه الفاظی که با زبان ما آمیخته شده و رنگ فارسی بخود گرفته‌اند کار دشوار و ابلهانه‌ایست. بعلاوه عده بیشماری از کلمات عربی که در ظاهر بیگانه بنظر میرسند، از ریشه‌های فارسی ساخته شده‌اند که حروفشان به حروف دیگری ابدال یافته و صورت عربی یافته‌اند. چنانکه نشان خواهیم داد. پس بهتر است بجای اینکه لغات عربی معمولی را از زبان فارسی بیرون کنند، کسانی که بزبان فارسی علاقه‌مندند، باید چاره‌ای بیندیشند و برای اصطلاحات و کلمات علمی خارجی، که با سرعت در فارسی‌رخنه پیدا کرده‌اند معادل‌های مناسبی پیدا کرده و بکار ببرند.

اینك گوئیم نفوذ اندیشه و تمدن کشور شاهنشاهی ایران در دنیای قدیم و در عصر‌های مختلف باندازه‌ای ژرف و گسترده و خردمندانه‌است که کمتر کس میتواند به شگفتی و حقیقت آن واقف شود. میدانیم که نفوذ اندیشه و تمدن، اثراتی محو ناشدنی در اجتماعاتی که آنها را آموخته‌اند باقی میگذارد

و مهم‌ترین این اثرات ، دین و سازمان اجتماعی و سیاسی یعنی تشکیل دولت و طرز حکومت و بویژه زبان میباشد .

در کشور شاهنشاهی ایران چندین بار سلسله‌های بزرگی در عرصه تاریخ گام نهاده و خدمات بزرگی به فرهنگ و دانش بشریت نموده‌اند که گسترش زبان هم یکی از آنهاست .

تجزیه کلمات و نمودن ریشه‌های فارسی آنها البته کار آسانی نیست و مانند فرمول‌های علمی میباشد و همانطور که فرمولهای علمی را دانشمندان و اهل فن می‌شناسند ، الفاظ و لغات ملت‌های گوناگون هم دارای اسرار و رموزی میباشد که شناخت آنها جز از راه عرفان میسر نیست .

پس اگر در شیوه ما ، که از صورت الفاظ و اسماء زبانهای گوناگون پرده بر میداریم ، و یا برخی از رموز و ترکیبات لغات را نشان میدهیم ، پیچیدگی و تردید حاصل شود ، خواننده باید که در روش تفکر و اطلاعات پیشین خود ، تجدید نظر کند و تأمل و ژرف بیشتری بنماید و اگر ادراک حقایق کار آسانی بود پیش از ما میتوانستند بیان کنند .

الفبای بسیاری از زبان‌ها ناقص است و برخی از حروف را ندارند و یا بعضی از ملت‌ها هنوز هم نمیتوانند ، برخی از اصوات اصلی را تلفظ کنند . پس ممکن است بسیاری تصور کنند لفظ یا نامی که در آغاز ساخته و وضع شده است همه مردم میتواند و یا میتوانند آنرا بصورت اصلی تلفظ کنند ، و یا در طی زمان بحالت نخست باقی میماند . در حالیکه همه چیزهای این جهان حتی الفاظ ، دستخوش تغییر و حوادث میباشد .

۸ - در میان اسکاتلندیها اسمی بدین شکل BUCHAN وجود دارد که آنرا (باخن) بکسر (خ) تلفظ میکنند و می‌بینید که برعکس ایرانیان ، که گاهی بادنجان را بادنجون تلفظ میکنند ایشان معمول میدارند . اما اگر يك نفر انگلیسی بخواهد آنرا تلفظ کند (بوچان) میگوید و فرانسوی آنرا (بوشان) خواهد گفت و فارسی زبان آنرا (چوپان) و یا شبان خواهد گفت . پس می‌بینید که بوخان ، باخن ، بوشان ، چوپان ، و شبان و یگانه یکدیگرند . (این اسم صورت‌های دیگری هم دارد) .

اما اگر در يك زبان زنده ، يك یا دو صوت یا بیشتر مثل گ و چ و یا خ دیده نشود ، نباید تصور کرد که این اصوات در آن زبان وجود ندارد بلکه ممکن است آنها را بدیگر اصوات تغییر داده باشند .

گفتیم که سرشت اساس لفظ است و در قالب‌های گوناگون فرو نهفته‌اند و معانی يك کلمه و یا گروهی از کلمات از سرشتی است که در بن لفظ پنهان است .

۹ - اکنون به يك ریشه فارسی که در زبان فرانسه و انگلیسی و آلمانی به صورت مختلف درآمده توجه کنید: واژه فرانسه Charronge در زبان انگلیسی به Carrion تبدیل یافته است باین طریق که حرف (ش) تبدیل به (کاف) و (گاف) به (ی) تغییر یافته است و این دو جای خود را بیکدیگر داده‌اند . (شار) ریشه این دو کلمه است و در اصل وارونه (راش) است . و چون میدانید که حرف (را) و (لام) در فارسی بیکدیگر تبدیل میشوند (مثل دیوار دیفال) پس ریشه (لاش- لاشه - ولش) بدست می‌آید .

و چون میدانید که حرف (الف) و (واو) بهم ابدال میشوند و نیز حرف (دال) و (ش) با هم عوض میشوند ، پس لود یا لودر L U D E R بزبان آلمانی بمعنی لش و لاش است و از فارسی گرفته شده است .

۱۰ - کلمه فرانسه لاش Lâche می‌بینید که فارسی است . بسیاری از واژه‌های خارجی که در علوم و زبان آنها بکار میرود از ریشه‌های فارسی است با تغییر حروف آن و اگر کسی بر موز زبان آگاه باشد با يك نظر و تعمق میتواند باصل آنها پی ببرد .

۱۱ - در زبان عربی (خرع) بمعنی ساختن و کردن و اختراع است .

این فعل از ریشه بسیار قدیمی فارسی کر Ker در کردن Kerdan (به کسر کاف چنانکه شیرازیها آنرا تلفظ میکنند) . کردن بمعنی سازندگی و آفریدن و پدید کردن است . و همین ریشه است که در فرانسه Créer و در انگلیسی Create بکار میرود .

۱۲ - میدانید که (واتیکان) مرکز پاپ و جهان مسیحیت است . این اسم با (اکباتان) و همدان و (هگمتانه) یکیست و دارای يك مفهوم و يك ساختمان است به سه گونه .

اول از واتیکان شروع میکنیم : این نام مرکب است از (واتی Vati و کان) . کان مثل : اردکان و رادکان .

واتی و یگونه واتا VATA یعنی (باد) است . اگر در میان این لفظ حرف (ن N) بیفزائیم با اندک تغییر Vent بدست می‌آید . و اگر باز حرف (ت T) را تبدیل به (دال D) کنیم Wind خواهیم داشت که در زبان فرانسه و انگلیسی بمعنی باد است .

بر میگردیم به اکباتان : اگر این اسم را بدینگونه بنویسید اکباتا - ن Ek-bata-n می‌بینید که (باتا) یعنی باد ، در میان پسوند (کان) قرار دارد .

۱۳ - واما (ماتا) یا (مادا) در هگمتانه و همدان ، چگونه باید تعبیر شود . گفتیم که حرف (میم و با) بهم ابدال میشوند . ماتا و باتا و مادا یکیست . (هان) و (گان) و یگونه (کان) است بمعنی محل و جایگاه و شهر .

۱۴ - (ماتا یا مادا) یعنی ماه و بزبان عرفان یعنی حاکم و فرمانروای شریعت . شریعت عین علم طریقت و علم حقیقت است .

پس واتیکان و اکباتان و همدان یا هگمتانه بمعنی جایگاه و شهر (ماه یا ماد) است .

۱۵ - سرزمین مادیا یا Madya کشور ماه است .

۱۶ - بی شک میل دارید بدانید که اصل آن از کجاست . در اوستا خدایگان لهراسب ، ملقب است به ائورا - واتا - ساب Aura-Vata-Sab یعنی صاب که هم خورشید و هم ماه است یعنی شاهنشاه و حاکم شریعت .

جای دیگر گفته ایم نام خدای یهود یعنی (یهوه صبا اوت) با نام ائورا واتا ساب یکست . یهوه یعنی خورشید ، (اوت) واتا و صبا ، ساب است .

۱۷ - باد صبا اشاره و رمز عرفانی به لهراسب میباشد .

نیرنك آب

اینك برای اینکه خوانندگان بروش کار و ادراک ترکیبات ساده و اولیه و اثرها آگاه شوند و قوانینی را که پایه لغت سازی است و بسیار لازم است بشناسند از شناخت و (نیرنك آب) آغاز میکنیم زیرا آب مبداء حیات و زندگی و شناسائی است . و من الماء کل شیئی حی .

۱ - در زبان زند و سانسکریت آب AP و آبا Apa بمعنی آب و آبها میباشد .

۲ - به ورونه آن حرف (ن) یا (نی) بیفزائیم و پانی بزبان هندی یعنی آب . Pani

۳ - حرف (پ) به (ب) تغییر یافته است و آب در زبان فارسی بکار میرود .

۴ - (ب) به (واو) تبدیل میابد پس او AV و او AU و او AW یعنی آب .

در بسیاری از لهجه ها او AW بجای آب بکار میرود .

۵ - (اوت) در زبان سندی بمعنی باریدن است .

۶ - در مصری قدیم اون AON بمعنی آب است . و آب و ابو Abu بمعنی آشامیدن .

۷ - در زبان قبطی آپوت Apot یعنی جام .

۸ - با BA ورونه آب است . و چون میدانید که حرف (با) و (میم) بهم ابدال میشوند ، (مثل بون بمعنی بام در لب بون آمدی قالیچه تکاندی) پس ما MA یعنی آب .

۹ - میدانید که در زبان فارسی در پس واژه هائی که به الف ختم میشوند حرف (ی) می افزایند . پس (مای May) یعنی آب بزبان عربی .

۱۰ - حرف (یا) و الف و همزه جای یکدیگر را میگیرند پس (ماء) یعنی آب .

۱۱ - در زبان قبطی موئو Moou بمعنی آب است .

۱۲ - در ژاپونی میزه Mizu (Meedz) بمعنی آب .

۱۳ - در زبان فرانسه او Eau بمعنی آب .

۱۴ - گفتیم که (با) ورونه آب است . پس وا VA نیز بمعنی آب است .

۱۵ - در زبان روسی حرف دال d بآن افزوده اند . وادا Vada بمعنی آب . در زبان های اسلواکی این واژه بکار میرود .

۱۶ - در زبان دانمارکی واند Wand بمعنی آب . و آد Waad بمعنی تری و رطوبت است .

۱۷ - در زبان برمائی یای Yay آب است . (Y - Av)

۱۸ - پس چون AW آب است ورونه آن یعنی وا WA نیز آب است .

۱۹ - در زبان خطائی (هیتی) به وا Wa آوندی افزوده اند و واتو Watu وواتر WATAR بمعنی آب است .

۲۰ - در زبان آلمانی میانه واززر Wazzer و آلمانی قدیم واززار Wazzar بمعنی آب شده است . و میبینید که حرف (تا) تبدیل به (ز) شده است .

۲۱ - ساکسون های قدیم به آب و اتار Watar میگفته اند و هلندیها واتر Water میگویند .

۲۲ - در گوئیک واتو WATO آب است و رودخانه اها AHWA .

۲۳ - آلمانیها به آب و اسر WASSER میگویند ، یعنی حرف (ت) به (س) تبدیل یافته .

۲۴ - در زبان چینی شوی SHUI بمعنی آب . شوی همچنین بمعنی کانال و پیروی و دنبال کردن است .

۲۵ - شیخ Shin در چینی به معنی تر و نمناک است . پس لفظ تگرشخ از این ریشه است .

۲۶ - میدانید که انگلیس ها حرف (ت) را گاهی (ش) تلفظ میکنند . در زبان هلندی توی TWEE بمعنی آب است .

۲۷ - شاید بدانید که حرف (کاف) و (ش) گاهی بهم ابدال میشوند مانند میکائیل و میشل ویا The Cat و Le Chat بمعنی گربه .

۲۸ - میدانید که ما در خاور زمین از راست بچپ می نویسیم و در باختر از چپ بر راست . در زمان باستان برای پنهان نگاه داشتن اسرار گاهی الفاظ را ورونه اصل آن ساخته و یا می نوشتند . پس اکوا Aqua در زبان لاتین از شوی ساخته شده است .

لاتین يك زبان ساختگی تازه است و برای رموز کلیسا بکار میرود .

۲۹ - در زبان خطائی اکوانتری Akw-anzi بمعنی آشامیدن است .

۳۰ - ونیز در این زبان (له ح حو) Lahhu یعنی شستن .

۳۱ - در زبان خطائی شاکواش Sha-ku-esh یعنی چشمه .

۳۲ - مصدر شستن در فارسی از شو + ستن (مثل دان + ستن) ترکیب یافته است .

۳۳ - در انگلیسی واش To Wash بمعنی شستن وارونه این ریشه است (شوی) .

۳۴ - میدانید که س و ش گاهی جای یکدیگر را میگیرند . پس سوی Sui یعنی آب . در زبان چینی (سوی) بمعنی آب است .

۳۵ - سوی در چینی بمعنی پیروی و دنبال کردن است . پس سویور Sui-vre در زبان فرانسه از این ریشه است .

۳۶ - در مصری قدیم سائو Sau بمعنی آشامیدن است .

۳۷ - سوی Sui در چینی معنی کانال و «خمره آب» هم میدهد .

۳۸ - و چون آب یا او همواره در حال پیشروی و جلو رفتن است ، پس در کلمه فرانسوی Avancet که از ریشه Av - ant ترکیب یافته مفهوم پیشرفتن بدست آمده است . از این ریشه ترکیبات دیگری هم در فرانسه ساخته اند .

۳۹ - اگر حرف (ای) از ریشه سوی Sui برداشته شود کلمه (سو) بدست میآید که در زبان ترکی بمعنی آب است .

۴۰ - اگر در آغاز ریشه (آب) حرف لام بیفزائیم کلمه (لاو Lav) بدست میآید و چون میدانید که برخی از فعلهای فرانسه به (er) ختم میشود پس لاوه laven بمعنی شستن است .

۴۱ - توجه کرده اید که گفتیم در زبان خطائی (له ح حو) بمعنی شستن است .

۴۲ - لاوک در زبان فارسی یعنی ظرف کوچکی که در آن آب بریزید . Bad, Bath, Bain گرمابه نیز از (آب) ترکیب یافته اند .

۴۳ - لفظ وان Van یعنی جای آب و با فارسی بیگانه نیست .

۴۴ - گفتیم که سوی و شوی بیک معنی است . اینک به الفاظ سومری زیر توجه کنید :

Mu	آب
DUG	آبدان
LAG	شستن
NAG	نوشیدن

SHITA آب

SUG آب

UTUL کوزه

۴۵ - در زبان موندائی باین کلمات توجه کنید :

BARI باریدن

BAIDI باریدن

ABUNG دست شستن

ATU جاری

CHAPI شستن هر چیز

۴۶ - در زبان براهوی آب AB شستن است و به آب

DIR و DOR میگویند .

۴۷ - از گروه زبانهای (دراویدی) مثال های زیر را میدهیم :

زبان تامیل :

NIR - TANNIR آب

MULLU آب

KARUVU شستن

مالایالام :

WALLUM آب

MARA باران

AYER آب

تلوگو :

NEERU آب

AMU آب

WAMA باران

THRAGU آشامیدن

اینکه از زبان های گوناگون مثال ها نشان داده ایم برای

این است که :

۱ - مشهود شود که این کلمات از یکی دو چشمه بیرون آمده و چگونه به سیماهای مختلف درآمده اند .

۲ - با مقایسه یکایک آنها معلوم شود که يك یا دو مفهوم با چه آوندهائی ترکیب و کنرات یعنی مفهومات گوناگون پدید شده اند .

۳ - آنکه به شیوه تفکر و طرز تلفظ و کلمات ، که ملتهای گوناگون آنها را ساخته و بکار برده و می برند آگاهی حاصل شود ، و از این راه است که میتوان باصل ریشه ها و حقیقت سرشت پی برد .

در صورتیکه این نکات همواره حفظ و بآنها توجه شود

میتوانید هزاران واژه و اسم در زبان های مختلف بیابید و یافت آنها شمارا به کشف های بیشتری هدایت میکند که موجب شگفتی و درخشندگی روح و روشنی نفس شما خواهد گردید .

ناتمام

تاریخچه کتابخانه در ایران

(۲۳)

تاریخچه کتابخانه‌ای که در خارج کشور ایران ایرانیان بنیانگذار آن بوده‌اند

رکن‌الدین همایونفرخ

در قرون اخیر گروه کثیری از ایرانیان خیر و دانشور در شهرهای مذهبی عراق کتابخانه‌های بزرگ و قابل توجهی برای استفاده و استفادۀ طلاب ایرانی ایجاد و تأسیس کرده‌اند و از آنجا که بنیان‌گذار این کتابخانه‌ها ایرانی بوده و هستند، و همچنین اکثر کتابهای این کتابخانه‌ها کتابهای خطی فارسی است که از ایران بآن کتابخانه‌ها انتقال یافته لازم دانست که در این تاریخچه نام و نشان آنها بدست داده شود.

۴۴۵ - کتابخانه امیر مؤمنان و رهبر آزادگان، نجف اشرف: از زمان دیلمیان در نجف اشرف برای آستانه مقدس حضرت علی بن ابی طالب (ع) کتابخانه‌ای دائر گردید که بسیار قابل ملاحظه و توجه بوده است و بیشتر از نویسندگان و دانشمندان نسخه‌ای از آثارشان را بکتابخانه آن حضرت تقدیم میداشتند و از این رهگذر این کتابخانه در شمار یکی از کتابخانه‌های نفیس ایران درآمد که بیشتر کتابهای آن نسخه‌های دستنویس نویسندگان و منصفان و سخن‌سرایان شیعی بوده است.

بنا به انقلاب احوال طی قرون و اعصار کتابخانه عالیمقدار آن سرکار دچار تغییر و تحول بسیار گردید. در اواخر دوران صفویه که باردیگر توجهی خاص بکتابخانه آستانه مبارک آن حضرت از طرف پادشاهان صفوی مبذول گردید کتابخانه رونق و شکوه گذشته را بازیافت. شیخ محمدعلی حزین شاعر و نویسنده عالیمقدار که سال ۱۱۳۸ ه. ق. از آن کتابخانه دیدن کرده است مشهوداتش را چنین توصیف میکند:

«از کربلای معلی به نجف اشرف رفته توطن اختیار کردم و قریب سه سال در آن آستان مقدس کامروا بودم و در نهایت آرامش و ضبط خاطر اوقات میگذشت، همیشه آرزوی نوشتن مصحفی بخط خود داشتم در آن ایام توفیق یافته و نوشتم و در آن روزه علیا گذاشتم و گاهی به تحقیق مطالب و تحریر رسائل می پرداختم و گاهی بمطالعه مشغول می شدم. در کتابخانه سرکار آن حضرت چندان از هرفن کتب اوایل و اواخر جمع بود که تعداد آن نتوانستم از بسیاری شمرد!» کتابخانه آن حضرت چندبار مورد دستبرد و تاخت و تاز و هابیها قرار گرفت و مجدداً تأسیس شد. در این اواخر مرحوم کاشف الغطا تعدادی از کتب نفیس کتابخانه را بمنزل برده و از استرداد آنها ابا میکرد. سرانجام دولت آنها را مسترد داشت، بسیاری از آثار نفیس نویسندگان شهر ایران جزو این کتابها بود.

در سنوات اخیر به همت آقای شیخ عبدالحسین امینی کتابخانه آن حضرت رونق و شکوه دیرین را بازیافته است. آقای شیخ عبدالحسین امینی از دانشمندان معاصرند که کتاب الغدیر یکی از آثار گرانبه‌ای ایشان است. جنابشان برای تکمیل یادداشت‌های مورد استفاده جهت تألیف الغدیر رنج سفر هندوستان بر خود هموار ساخته و ماهها در کتابخانه‌های غنی هندوستان بخصوص کتابخانه معظم آقای سید حامد حسین مؤلف عبقات الانوار معتکف شدند. آقای امینی که مردی محقق و کتاب‌شناسند توفیق یافته‌اند که در طی سالهای اخیر کتابخانه

حضرت امیر را در شمار یکی از کتابخانه های بزرگ جهان شیعی درآوردند .

۴۴۶ - کتابخانه عضدالدوله دیلمی ، مکتب الغرویه . نجف : مکتب الغرویه در حال حاضر کتابخانه متروکه ایست در آرامگاه حضرت امیر . این کتابخانه از مخازن بسیار بزرگ و نفیس کتاب بود و نخستین کسی که این کتابخانه را تأسیس و آن را وقف آستانه حضرت امیر کرد عضدالدوله دیلمی بود بسال ۳۷۲ ه .

ابن طاووس در کتاب سعدالثبوت از این کتابخانه یاد کرده و برادرزاده اش در رساله فرحت القریب از دونفر کتابدار این کتابخانه یکی ، ابو عبدالله بن شهریار ایرانی بسال ۵۰۱ که داماد شیخ توسی بوده و بهاء الشرف صحیفه سجادیه را از او بسال ۵۱۴ روایت کرده است و دیگری یحیی بن اولیاء که در قرن هفتم میزیسته یاد میکند . هم چنین شیخ جعفر در کتاب ماضی الشرق و حاضرها از دوتن دیگر از کتابداران این کتابخانه معظم و گرانقدر یاد میکند . یکی محمد جعفر کیشوان و دیگری محمدحسین بن محمدعلی خادم کتابدار که در اوائل عصر صفویه عهده دار کتابداری آستانه مبارکه بوده اند .

ابن عتبه در عهده الطالب یادآور شده است که در سال ۷۵۰ ه . حریق در آرامگاه مولی متقیان رخ داد که قسمت اعظم کتابخانه مبارکه سوخت . ابن عتبه یادآور شده است که در سال ۷۵۷ ه . مقداری از کتابهای کتابخانه از حریق مصون مانده بوده است .

۴۴۷ - کتابخانه مدرسه حاج میرزا خلیل تهرانی . نجف : حاج میرزا خلیل تهرانی جد آقای عباس خلیلی نویسنده معاصر است . این مرد دانشمند از یانیان مشروطیت ایران بود نخستین کسی است که فتوی به برقراری حکومت مشروطه داد . حاج میرزا خلیل تهرانی بانی دو مدرسه در نجف اشرف بوده است . یکی مدرسه کوچک و دیگری مدرسه بزرگ میرزا خلیل - این هر دو مدرسه طلبه نشین است و در حدود دویست طلبه دارد .

کتابخانه در مدرسه کوچک میرزا خلیل قرار دارد و هم اکنون دائر است و کتابهای آن بیش از شش هزار جلد کتاب دستنویس است .

۴۴۸ - کتابخانه سید آقا شوشتری جزایری . نجف : سید آقا شوشتری از نوادگان سید نعمت الله جزایری است . بیش از نود سال عمر کرد و در تمام مدت حیات با همت و کوششی خستگی ناپذیر کوشید که کلیه تألیفات سید نعمت الله جزایری را که متفرق بود در پنج مجلد بزرگ فراهم آورد . کتابخانه او از نظر اینکه حاوی کلیه آثار دودمان جزایری ها بوده است حائز توجه و اهمیت است . این کتابخانه در خاندان جزایری در نجف موجود است .

۴۴۹ - کتابخانه مدرسه بخارائیه . نجف : کتابخانه مدرسه بخارائیه ها در نجف جنب مدرسه بزرگ آخوند خراسانی قرار دارد . و در حدود دویست طلبه در آن مدرسه تحصیل میکنند . این مدرسه از محل وجوهی بنا گردید که امیر بخارا برای مراجع تقلید شیعیان به نجف فرستاده بود . کتابخانه این مدرسه در حدود بیست هزار جلد کتاب داشت متأسفانه در وقایع و حوادث انقلابی وضع آن دستخوش اختلال گردید و مجدداً به همت میرزا محمدعلی مدرس چهاردهی متوفی ۱۳۳۶ ه . دائر شد و بار دیگر سروسامانی گرفت . هم اکنون این کتابخانه دائر است و در حدود شش هزار جلد کتاب دارد .

۴۵۰ - کتابخانه شوشتری ها . نجف : آقا شیخ علی محمد نجف آبادی اصفهانی که از مرتاضان بنام نجف اشرف بود این کتابخانه را تأسیس کرد و امروز بنام کتابخانه شوشتری ها مشهور است . چند کتابخانه معتبر و معروف نیز بآن منضم گردیده از جمله کتابخانه آقا شیخ جواد زنجانی مدیر مدرسه ایرانیان این کتابخانه در حدود هفت هزار جلد کتاب دارد .

۴۵۱ - کتابخانه شریعت اصفهانی . نجف : شریعت اصفهانی متوفی ۱۳۳۹ ه . در نجف اشرف کتابخانه غنی و نفیسی داشت که الذریعه در جلد ششم متذکر آنست . کتابهای این کتابخانه پس از درگذشت شریعت متفرق گردید .

۴۵۲ - کتابخانه سید ابوتراب خونساری . نجف : سید ابوتراب صاحب کتاب شرح

نجات‌العباد است . او از دانشمندان رجالی است . کتابخانه او نزدیک به ۹ هزار جلد کتاب مخطوط داشت و او وصیت کرده بود که آقا سید محمدرضا تبریزی وصی او شود و کتابهای نادر و نایاب کتابخانه‌اش را بچاپ برساند لیکن باکمال تأسف ورثه او باین وصیت تن درندادند و کتابها را فروختند . نسخه‌های نادر کتابخانه خونساری از آثار نفیس و گرانقدر فرهنگ و ادب فارسی بود .

۴۵۳ - کتابخانه میرزا محمدعلی مدرسی چهاردهی نجف اشرف . تهران . این مرد از فقهای دانشمند ایران بود در نجف اشرف کتابخانه‌ای که حاوی کتب تفسیر و علوم معقول و منقول شیعی و از نسخه‌های نادر و نایاب بود فراهم آورد .

شرح حال او در الذریعه و اعیان‌الشیعه و معجم‌المؤمنین به تفصیل آمده است . او بسال ۱۳۳۴ درگذشت و قسمت اعظم کتابهای او به تملك آقای مرتضی مدرسی چهاردهی نوه‌اش درآمد که خوشبختانه این کتابها نزد ایشان در تهران موجود است .

۴۵۴ - کتابخانه آقا شیخ اسمعیل محلاتی . نجف : محلاتی از علمای عالیقدر نجف اشرف بود . فرزند برومندش شیخ محمد محلاتی مؤلف کتاب « گفتارخوش یارقلی » است .

کتابخانه شخصی او یکی از کتابخانه‌های غنی آثار مخطوط فارسی بوده اجازه داد که ملك‌الکتاب بسیاری از نسخه‌های نفیس کتابخانه او را بچاپ سنگی در بمبئی چاپ کند و از این راه به نشر فرهنگ و ادب زبان فارسی کمک شایانی کرد . پس از درگذشتش کتابخانه به تملك آقای سید محمدباقر محلاتی درآمد و خوشبختانه این کتابخانه هنوز موجود است .

۴۵۵ - کتابخانه خونساری . نجف : آقای شیخ محمدعلی خونساری متوفی ۱۳۳۲ هـ . بیش از هزار جلد کتاب مخطوط در مسجد عبدالرحیم نجف اشرف فراهم آورد که بیشتر آنها نسخ قیمتی و گرانقدر است و برای آن نیز فهرست دقیقی تهیه و نوشته شده است . متأسفانه پس از مرگ این دانشمند کتابها بصورت حبس در نجف باقی ماند و فرزندش آقا محمد ساکن اراك هیچگونه اقدامی نسبت به انتقال آنها بایران بعمل نیاورده است .

۴۵۶ - کتابخانه نجف آبادی . نجف : حاج محمدرضا در محله عماره نجف حسینی‌ای ساخت و در آنجا کتابخانه‌ای دائر کرد و از آن تاریخ (۱۳۳۲ هـ) این کتابخانه رو به وسعت نهاد و چندتن از ایرانیان مقیم عراق وصیت کردند که کتابخانه‌هایشان بآن کتابخانه منتقل گردد . از جمله کتابخانه سید محمدرضا استرآبادی متوفای ۱۳۳۶ هـ . - کتابخانه شیخ جواد زنجانی متوفی ۱۳۵۰ - کتابخانه شیخ محمدتقی هروی متوفی ۱۲۹۹ - کتابخانه سید محمد معروف به پیغمبرخانه‌ای متوفی ۱۳۵۲ - کتابخانه شیخ غلامحسین بن محمدحسین نجف آبادی متوفی ۱۳۴۷ و این شخص اخیر نخستین مدیر این کتابخانه بود و در این اواخر سید محمدرضا شوشتری چهارصد جلد از کتابهایش را بکتابخانه بخشید .

اکنون این کتابخانه دائر و بیش از دوهزار جلد کتاب مخطوط نفیس و ارزنده دارد .
۴۵۷ - کتابخانه حسینییه کاظمیه : بانی آن سیدنا سید محمد حیدری است . او بسال ۱۲۹۷ هـ . حسینییه کاظمین را بنا نهاد و سپس از متروکاتش بسال ۱۳۵۳ هـ . کتابخانه را ساخت و پس از او رجال‌خاندان حیدری در احیای کتابخانه کوشیدند و نام کتابخانه را کتابخانه امام صادق (ع) نهادند . این کتابخانه هم اکنون پانزده هزار جلد کتاب دارد . کتابهای مخطوط و نفیس این کتابخانه شهرتی فراوان یافته است .

۴۵۸ - کتابخانه جامع کهیاء . بغداد : حاج محمد امین زنده که از ایرانیان دانشمند بود کتابخانه بزرگی در بغداد فراهم آورد و در سال ۱۳۲۱ پس از مرگش بفرزندش انتقال یافت . او این کتابخانه را که ۱۲۲۳ جلد کتاب مخطوط فارسی و عربی داشت بسال ۱۹۲۸ م بکتابخانه عمومی بغداد بخشید .

۴۵۹ - کتابخانه سید عبدالحسین حجت . کربلا : دوفرزند سید علی بن حاج میرزا ابوالقاسم حجت صاحب ریاض‌المسائل جد خاندان طباطبائی است که بسال ۱۳۶۳ هـ . در کربلا درگذشت و کتابخانه‌اش که از کتابخانه‌های مهم کربلا بود به تملك نوه دختری ایشان آقای دکتر

آیه الله زاده اصفهانی در آمد و کتابهای کتابخانه را بکتابخانه اسلامی تهران فروختند .

۴۶۰ - کتابخانه سید محمدباقر حجت . کربلا : این کتابخانه را باید یکی از کتابخانه های قدیمی کربلا که بوسیله ایرانیان بنیاد یافت دانست که در زمان مرحوم میرزا سیدعلی ، صاحب ریاض المسائل تأسیس گردید . پس از درگذشت او کتابخانه بفرزندش سیدمحمد مجاهد مؤلف ریاض رسید و این مرد ایران دوست و آزادیخواه کسی است که فتوی علیه روس های تزاری را در زمان فتحعلیشاه داد (۱۲۴۲ هـ) . پس از او کتابخانه بفرزندش آقای سیدحسین حاج آقا ، سبط فتحعلیشاه قاجار رسید . و پس از او به حاج میرزا ابوالقاسم ملقب به حجت منتقل شد . سید حجت کسی است که ثروت بی کرانی در اختیار داشت و شرح حال او در کتاب روابط ایران و انگلیس نوشته محمود محمود به تفصیل آمده است .

در سال ۱۳۰۹ هـ . درگذشت و کتابخانه به سید محمدباقر حجت که از ادبای شهیر و سخنوران کم نظیر بود رسید و پس از درگذشت ایشانهم کتابخانه به سید محمد صادق حجت انتقال یافت و هم اکنون در خاندان حجت باقی است . خاندان حجت از معاریف قزوین بوده اند و پیوسته ریاست روحانی و علمی کربلا با این خاندان بوده است .

۴۶۱ - کتابخانه هبة الدین شهرستانی : سید محمدعلی هبة الدین شهرستانی از خاندان شهرستانی اصفهانی است . این مرد دانشمند و آزادیخواه از بانیان مشروطیت ایران بود و در آغاز مشروطیت با نشر مجله علمی و ادبی المرشد خدمتای بادب و فرهنگ ایران انجام داد . یکی از شخصیت های برگزیده و ممتاز علمی بشمار می آید و مدت ها وزارت فرهنگ عراق را بر عهده داشت . تألیفات متعدد دارد از جمله اعجاز القرآن - هیأت و اسلام . این مرد دانش دوست برای طلاب ایرانی در کاظمین کتابخانه بزرگی بنیاد نهاد و هم چنین کتابخانه عمومی جوادین را سال ۱۳۶۰ هـ . در یکی از حجره های صحن مقدس کاظمین تأسیس کرد که بنام مکتب الجوادین معروف است و دوهزار و پانصد جلد از کتابهای کتابخانه اش را وقف بر این کتابخانه کرد . بفرمان شاهنشاه آریامهر هر سال تعدادی کتاب از نشریات دانشگاه ، بنیاد فرهنگ ایران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب و نشریات وزارت فرهنگ و هنر بکتابخانه های جوادین شهرستانی اهدا میگردد .

۴۶۲ - کتابخانه فراهانی . کربلا : ملا عبدالحمید فراهانی فرزند ملاعبدالله اراکی از شاگردان نامی ملا محمدعلی محلاتی ساکن شیراز بود سال ۱۲۷۶ هـ بکربلا رفت و برای طلاب علوم کتابخانه نفیسی ایجاد کرد بسیاری از کتابهای مخطوط این کتابخانه بخط ملاعبدالله فراهانی است و آثار ملا محمدعلی محلاتی مجموعاً در این کتابخانه موجود است . مؤلف الذریعه از کتابهای این کتابخانه بسیار استفاده کرده است .

۴۶۳ - کتابخانه سیدمحمد مهدی قزوینی . بصره : آقا سیدمحمد مهدی از علمای طراز اول بصره بود . کتابخانه معظمی داشت که در حدود هزار و پانصد جلد کتاب مخطوط داشته است . بر طبق وصیتش کتابخانه را بکتابخانه شوشتری های نجف تحویل دادند .

۴۶۴ - کتابخانه سید محمد یزدی : فرزند آقا سید محمد کاظم یزدی مفتی شیعه بود که در جهاد استقلال عراق شهید شد جامع ترین کتابخانه های ایرانیان مقیم عراق متعلق باو بود و کتابهای خطی کتابخانه او از کتابهای ممتاز بودند . از نسخ های نفیس این کتابخانه میتوان از کتاب مجسطی بخط خواجه نصیرالدین طوسی یاد کرد که بکتابخانه های دیگر فروخته شد .

۴۶۵ - کتابخانه میرزا محمد بوشهری معروف بخان بهادر . بصره : خان بهادر مؤلف کتابهای دوستاران بشر و انشای علائی است . این دانشمند کسی است که مرحوم سیداحمد کسروی کتاب دیه ها و شهرهای ایران را باو تقدیم داشته است .

خان بهادر کتابخانه بزرگی داشت که کتابهای آن متجاوز از شش هزار مجلد خطی بود . او سال ۱۳۴۴ هـ . درگذشت و سرنوشت کتابخانه او بر این نویسنده مجهول است .

۴۶۶ - کتابخانه عکا : ایرانیان در کتابخانه عکا کتابهای خطی فارسی نفیسی جمع آوری کرده اند .

۴۶۷ - کتابخانه سبزواری . کاظمین : سید محمدعلی سبزواری (در گذشته بسال ۱۳۳۸ هـ . در کاظمین) مردی دانشمند و ریاضی دان و طبیب بود و در کاظمین بخیرید و فروش کتاب اوقات میگذرانید و در رشته کتابشناسی بصیرتی داشت . و آنچه نسخه نفیس و نادر و کمیاب بدست میآورد در کتابخانه اش محفوظ میداشت . پس از مرگش کتابخانه اش بفرزندش آقاسید هاشم سبزواری منتقل گردید .

۴۶۸ - کتابخانه میرزا محمدتقی شیرازی . سامره : میرزا محمدتقی متخلص به گلشن در گذشته بسال ۱۳۲۸ هـ . هنگامیکه در کربلا مرجع تقلید بود ، کتابخانه عظیمی ایجاد کرد . پس از مرگش کتابها را طبق وصیتش بکتابخانه مدرسه شیرازی که خود او مؤسس آن بود منتقل کردند .

۴۶۹ - کتابخانه میرزا احمد تهرانی . کربلا : میرزا احمد تهرانی در کربلا کتابخانه ای تأسیس کرد که در حدود ده هزار جلد کتاب داشت . این کتابخانه وقف بر طلاب بود و هم اکنون دائر است و تولیت و مدیریت آن با آقای نجم الدین از علمای کربلاست .

۴۷۰ - کتابخانه مدرسه شیرازی . سامره : پس از اینکه هیأت علمی از نجف اشرف به سامره انتقال یافت در سال ۱۲۹۱ هـ . مرحوم میرزا محمدحسین شیرازی در آنجا خانه ای خرید برای سکونت طلاب ایرانی و پس از اندک مدتی حاج میرزا عبدالحسین امین التجار که در بمبئی تجارتخانه داشت در سامره کاروانسرائی را خریداری کرد و زمین آن را برای ساختمان مدرسه جهت طلاب ایرانی اختصاص داده و پیشوائی آن را به میرزای شیرازی سپرد .

پس از درگذشت میرزای شیرازی امور مدرسه بدست میرزا محمدتقی شیرازی افتاد . در سال ۱۳۴۴ هـ . مؤلف دانشمند الذریعه حاج آقا بزرگ تهرانی کتابخانه بزرگی برای مدرسه تأسیس کرد و کتابهای متفرقه علمی - ادبی و فقهی را که در کتابخانه میرزای شیرازی و میرزا محمدتقی شیرازی بود بآنجا انتقال داد و برای کتابهای کتابخانه فهرست جامعی تدوین کرد و از آن پس وسیله اشخاص خیر مانند آقای میرزا هاشم ایپکچی و شیخ حسنعلی خان تهرانی و شیخ محمدحسین شیرازی و دیگران کتابهای نفیسی باین کتابخانه اهدا گردید . آقا شیخ حسین تهرانی دارنده دو مجله فارسی الفریق و در النجف است و از این راه بفرهنگ و ادب فارسی خدمتی شایان میکند . کتابخانه مدرسه شیرازی یکی از کتابخانه های معروف شیعیان جهانست .

۴۷۱ - کتابخانه میرزا محمد مجتهد تهرانی . سامره : این کتابخانه جامع ترین کتابخانه ایست که دارای کتابهای اختیاری شیعی و سنی است و با استفاده از مصادر و مآخذ این کتابخانه ، کتابی عظیم بنام مستدرک بهار الانوار در ۲۵ مجلد فراهم آمده است . پس از درگذشت مجتهد تهرانی کتابخانه به تملک آقای میرزا نجم الدین عسکری فرزند ایشان که از مؤلفان بنام هستند درآمد و از سامره به بغداد منتقل گردید .

۴۷۲ - کتابخانه مدرسه هندیه : مؤسس این کتابخانه مرحوم آقا شیخ جعفر رشتی بود . کتابخانه مدرسه هندیه بصورت کتابخانه عمومی اداره میشود و هم اکنون متجاوز از ده هزار مجلد کتاب دارد .

۴۷۳ - کتابخانه آستانه مقدس سید الشهداء : بانی این کتابخانه حضرت آیه الله زاده میلانی هستند و کتابهای نفیسی در این کتابخانه از طرف ایرانیان پاکدین فراهم آمده است .

۴۷۴ - کتابخانه سید محمد مهدی اصفهانی . کاظمین : آقای سید محمد مهدی مؤلف کتاب عالیقدر تأسیس الشیعه است که خلاصه آن بنام شیعه و فنون اسلام ، در ایران نشر یافته . کتابخانه ای تأسیس کرد که بنظر صاحب نظران از بزرگترین کتابخانه های جهان اسلام و بیش از ده هزار جلد کتاب مخطوط دارد .

۴۷۵ - کتابخانه شیخ عبدالحسین رشتی : آقای شیخ عبدالحسین رشتی صاحب حاشیه بر کفایه است . کتابخانه ایشان پس از درگذشتش بکتابخانه حضرت آیه الله الحکیم منتقل گردید .

دانشهای ایرانی در عهد باستان

علی سامی

از دانشهای ایرانی در عهد هخامنشی بواسطه از بین رفتن اسناد آنزمان در حمله مقدونیها و سایر تحولات، شواهد و مدارك زیادی در دست نیست ولی از روی کتیبه‌ها و آثار و روایات تاریخ نویسان یونانی و مندرجات اوستا میتوان مطالبی استنباط کرد که معرف سطح بلند دانش و فرهنگ در زمان هخامنشی میباشد.

ایران زمین در آن عهد مرکز دانشها و مبادلات فرهنگی بین کشورهای متقدم زمان بود و از همه علوم و فنون بین النهرین و مصری و عیلام و هند و اقوام ساکن آسیای صغیر و جزایر کرانه‌های آن که جزو قلمرو این شاهنشاهی بودند استفاده میشده و با دانشهای ایرانی آمیخته گردیده بود. در ایران باستان دانش بر پایه دین قرار داشته و از ۲۱ نساك اوستا هفت نساك آن از مباحث علمی صحبت کرده ازینجهت که علم از راه نيك پایه اساس خود که دین باشد منحرف نگردد.

در حقیقت اگر دانش بر پایه نيك کرداری و راستی و صلاح و رفاه انسانی بکار افتد، فرجامی نيك خواهد داشت و برای سعادت جامعه بشری مورد بهره برداری قرار میگیرد و از همین لحاظ است که در اوستا دانشی مقدس و محترم شمرده شده، که بر اندیشه و کردار و گفتار نيك استوار باشد و دانا و دانشور باید مردم را بسوی راستی و درستی راهنمایی نماید.

قسمتهائی از این کتاب که از دستبردهای یغماگران و دیگر گونیهای روزگار باقی مانده، حاکی از علوم آن زمان و پایه‌های رفیعش میباشد. در این کتاب دینی که خود بمنزله دائرة المعارفی بوده، از ارج دانش و بزرگداشت دانشمندان در گذشته‌های خیلی دور صحبت مینماید. يك فصل مشبع و جالب آن بدانش «چیستا» اختصاص داده شده است و در آن پزشکی، دامپزشکی، ستاره شناسی، حکمت، علم مبدا و معاد و تکوین و امور اجتماعی و حقوقی و علوم طبیعی گفتگو کرده است.

یشت شانزدهم در ستایش ایزد دانش است. ایزد دانش

پایه‌ای بس ارجمند داشته. در بند دوم زرتشت خطاب بدانش چیستا میگوید: «ای علم راست ترین مزدا، آفریده مقدس، اگر تو در پیش باشی منتظر من بمان و اگر در دنبال باشی بمن برس» در جای دیگر میگوید: «راست ترین دانش مزدا، آفریده مقدس را میستائیم که راه نيك نماید و بگذر نيك كشاند و بمقصد نيك رساند و گشایش بخشد...» در بند سوم همین فصل آمده است که: «بشود که از پرتو دانش آشتی بهره ما گردد راه ها بمقصد نيك بآخر برسد در کوه‌ها و گذرها و بیشه‌ها میتوان باسانی گذشت از رودهای قابل کشتی رانی به خوبی گذر کرد. سود و نیروی دانش با فرجام نيك از آن ما باد.» دروندیداد آمده که «اگر شخصی بیگانه یا هم کیشی یا برادر یا دوست برای تحصیل دانش و هنر نزد شما آید، او را بپذیرید و آنچه خواهد باو بیاموزید...» در فقره ۴۵ و ۴۶ این کتاب راجع با موختن علم چنین دستور داده شده: «پاس اول و آخر روز، پاس اول و آخر شب، باید در راه فرا گرفتن خرد (علم) با پرهیزکاری صرف شود. پرهیزکاری و فروتنی در فرا گرفتن دانش باید پایداری داشته باشد (در دوپاس) نیمروز و نیمه شب استراحت کند. (طالب علم) روز و شب چنان کند تا بخواند (یعنی بیاموزد) آنچه را که هیربد های سابق خواندند.» فقره ۴۶:

«ای زرتشت مردان باید در تحصیل مثل آب داغ باشند (یعنی با زحمت بسیار بکوشند) گوشت و لباس موافق خواهش خود نگویند (یعنی مقید بلباس و خوراك نباشد).»

یکی از خواسته‌های نیاکان ما از ایزد توانا این بوده است که فرزندان شان دانا و با تربیت و فرزانه بار آیند و معتقد بودند روشنی ضمیر و بینائی دل از فروغ دانش حاصل میگردد و برای همین منظور فرزندان خود را از کوچکی بدبستان میفرستادند تا علم بیاموزند و تربیت شوند و از آناهیتا ایزد دانش میخواستند که در فرا گرفتن علم و اندوختن دانش بدانها کمک نماید:

بآموختن گر به بندی میان
 ز دانش روی بر سپهر روان
 زمانی میاسای از آموختن
 اگر جان همی خواهی افروختن
 چنان دان هر آنکس که دارد خرد
 بدانش روان را همی پرورد
 اگر تخت جوئی هنر بایدت
 چوسبزی دهد شاخ، بر بایدت
 توانا بود هر که دانا بود
 ز دانش دل پیر برنا بود
 * * *

چو دانش تنت را نگهبان بود
 همه زندگانت آسان بود
 هر آن چیزگان بهره تن بود
 ز دانش پس از مرگ دشمن بود
 * * *

از این گفته‌های اوستا که بگذریم خاندان هخامنشی خود دانشور و دانش‌پرور بوده‌اند غیر ازینهم نمیتوانست بوده باشد زیرا کشوری که نخستین بار در تاریخ امپراطوری دنیا تشکیلات اداری و مالی و قضائی منظمی داد که تا برچیده شدنش اجرا میشد و بعدها سرمشق سایر امپراطوریه‌ها هم گردید بدون داشتن معلومات و تمدن کافی ممکن نبوده است.
 درایوش در کتیبه تاریخی در نقش رستم از خداوند بزرگی که باو خرد و دانش (خرثو) و جنبش و کوشش (ارووستا) عطا فرمود سپاسگزاری مینماید.

دیودورسیسیلی تاریخ‌نویس سده یکم پیش از میلاد مینویسد که درایوش بزرگ ششمین قانون‌گذار مصر بود و با دانشمندان مصری خوش رفتاری کرد و از آنها احکام دین و رموز حکمت را فرا گرفت و بدرجه‌ای رسید که او را احترام کردند و مرتبه خدائی دادند و باو خداوند خطاب میکردند و باز بطوریکه نوشته‌اند و کشف یک قطعه پاپیروس در مصر مؤید آن گردیده، اودستور داد که دانشمندان کهنه قوانین قدیم مصر را تا زمان آمازیس جمع‌آوری و تدوین نمایند و اینکار شانزده سال طول کشید و سپس باکثر زبانهای معمول حوزه شاهنشاهی از قبیل مصری، بابلی و آرامی نوشته شد.

هرودوت نوشته است که دختران کوروش بزرگ مخصوصاً آتس‌سا همسر درایوش اهل ادب و صاحب کمال بوده است. پلوتارک نیز نوشته است که فرزندان اردشیر فلسفه و علوم مغی (ماژیک) را از دانایان آن علوم فرا گرفته بودند. در کتاب استر باب اول آیه ۱۳ از مجالست و محاورت شاه با حکیمان صحبت مینماید باینمضمون که: «پادشاه اردشیر به حکیمانی که از زمانها خبر بودند تکلم نمود زیرا عادت پادشاه

با همه کسانی که بشریعت و احکام بودند چنین بود.» دانشکده «سائیس» در جوار معبد «نیت» با وجوه پرداختنی درایوش بزرگ بدستور او توسط یکی از پزشکان و دانشمندان معروف مصری دایر گردید. این دانشکده از مراکز مهم علمی و فرهنگی دنیای باستان بوده است در این آموزشگاه عالی پزشک تربیت میشده و بتمام حوزه‌های شاهنشاهی اعزام میگرددیده و باز نوشته‌اند که در آن شهر آموزشگاه بزرگ دیگری برای تربیت کهنه جهت انجام مشاغل دیوانی و روحانی دایر بوده است قسمتی از مطالب نوشته شده روی مجسمه دانشمند مصری هم عصر درایوش بزرگ و کمبوجیه بنام «اوجاهورسن Oudjahorsne» که خود مؤسس و مدیر دانشکده پزشکی سائیس بوده است، مربوط با اقدامات و مساعی درایوش برای ترمیم و تجدید حیات دانشکده نامبرده میباشد.

اوجاهورسن پسر سرپرست پرستشگاههای گرای ونیت (مادر خدایان) بود و این کتیبه تاریخی در تیولی Tivoli در بیلاق آدرین امپراطور روم یافته‌اند که جزو مجموعه مصری قیصر نامبرده بوده است. در تائید این گفته کشف یک قطعه کاغذ حصیری (پاپیروس) میباشد که بروی آن جمله «من از سائیس بیرون آمده‌ام» مرقوم گردیده است. نظیر آنچه که امروز پزشکان بر روی تابلوهای خود مینویسند مشعر بر نام دانشگاه یا بیمارستان معروفی که در آنجا تحصیل کرده و یا خدمت نموده است. مفاد قسمتی از نوشته روی مجسمه اوجاهورسن چنین است:

«درایوش شاه شاه شاهان پادشاه مصر بالا و پائین بمن فرمان داد که بمصر بازگردم او که درین هنگام پادشاه بزرگ مصر و کشورهای دیگر است در عیال (شوش) بسر میبرد. مأموریت من این بود که ساختمان «پران‌خا» قسمتی از معبد نیت را که ویران شده بود بسازم. آسیائیان مرا از کشوری بکشور دیگر بردند تا آنچنان که فرمان شاهنشاه بود بمصر می‌رسانیدند. باراده شاهنشاه رفتار کردم. به کتابخانه‌ها کتاب دادم. جوانان را در آنها داخل کردم و آنها را بمردان آزموده سپردم و برای هر یک چیزهای سودمند و ابزارهای لازم برای آنچه در کتابهایشان آمده بود ساختم و فراهم آوردم. این چنین بود فرمان شاهنشاه زیرا وی سود و بهره دانش پزشکی را میدانست و میخواست جان بیماران از مرگ و مرض رهائی بخشد.»

از سه دانشکده معروف دیگر زمان هخامنشی بنام برسیپا Borsipa و آرشوئی Archoi و میلیتیس Militus در تواریخ نام برده شده است.

دربار هخامنشی نه تنها مشوق و پروراندنده دانشمندان و هنرمندان ایرانی بودند بلکه برای دانشمندان و پزشکان بیگانه و جلب آنها ارزش بسیاری قائل بودند.

واز همه اتباع آنروز ایران مانند مصر و بابل و هند و یونانیهای آسیانشین و یونانیهای کرانه‌های دریای سیاه و بحرالجزایر که دانشهای باستانی قابل توجهی داشتند استفاده میکرده‌اند و حتی از شبه جزیره یونان نیز دانشمندان و پزشکان و نویسندگان و مورخان و هنرمندان باین مرکز علمی بزرگ خاورمیانه روی می‌آوردند.

از قول هرودوتوس نقل شده که کوروش بزرگ چشم پزشکی از آمازیس فرعون مصر خواست و او یک نفر از کحالان زبردست را بدربار او فرستاد.

نام هیپوناکس شاعر و هکاته مورخ و هراکلیت و سه پزشک معروف یونانی در دربار سه پادشاه هخامنشی در تواریخ مسطور است. این سه پزشک یونانی یکی آپولونیدس کوسی Apollonide پزشک دربار اردشیر اول (۴۶۵-۴۲۴ ق م) و دیگری کتریاس پزشک دربار داریوش دوم و اردشیر دوم و سومی پولیکریتی Polickritus میباشد. کتریاس پس از مراجعت از ایران در سال ۳۹۷ ق م. کتابی در اطراف تاریخ و جغرافیای ایران و هند بنام پرسیکا و ایندیکا نوشت که مورد استفاده بسیاری از تاریخ‌نویسان بعد از او قرار گرفت. کتریاس کتاب دیگری در پزشکی داشته بنام Commentarii Medici که فقط نام آن باقی مانده است و اثر دیگری از آن موجود نیست. پولیکریتی پس از کتریاس پزشک دربار هخامنشی بوده است.

دیگر از پزشکان خارجی نام دینن Dinon پزشک اردشیر دوم (۳۵۸ - ۴۰۴ ق م) هم ضبط گردیده است. دموسدس Democedes اهل کروتون یکی از پزشکان حاذق یونان بود که چون سایر پزشکان ایرانی و مصری مقیم دربار از معالجه پای داریوش بزرگ که هنگام پیاده شدن از اسب در شوش آسیب دیده بود درماندند معالجه کرد و هم او غده‌ای را که روی سینه آتس‌سا ملکه پیدا شده بود جراحی و معالجه کرد. دموسدس با توشه‌هایی از طب ایرانی و هندی و بابلی با تدابیری خود را از چنگ دربار رها نید و یونان برگشت.

داستان ورود دموسدس را بدربار داریوش اینطور نوشته‌اند: که وی ابتدا در خدمت پلیکرات پادشاه ساموس Samos بود. پلیکرات در سال ۵۲۲ ق م بر حسب دعوت خستره پاون (شهربان) لیدییه اری‌تس Orites بدانجا می‌آید و کشته میشود. دموسدس نیز به همراه سایر اتباع پلیکرات زندانی و نزد شهربان نامبرده میماند. بعداً که داریوش به شهربان نامبرده بدگمان میشود او را از بین میبرد.

دموسدس نیز همراه سایر اتباع و ملازمان ساتراپ لیدی بشوش اعزام میگردد و در آنجا زندانی میشود. تا پای داریوش هنگام پیاده شدن از اسب یا در حین شکار در می‌رود و هفت شبانه روز رنج میکشد دموسدس را از زندان بیرون آورده وی پای داریوش را معالجه مینماید. از آن پس مورد بخشش

و عنایت قرار میگیرد ولی چون مایل بود بمیهن خود باز گردد و داریوش اجازه نمیداد تقاضا کرد که چند نفر همراه او شوند تا مانند اسکولاکس که به هندوستان رفت وی نیز بیونان رود و فتح یونان را جهت داریوش آسان نماید. داریوش با این مسافرت موافقت کرد ولی دموسدس در بین راه همراهان خود را اغفال کرد و فرار نمود.

وباز مینویسند که زمان اردشیر اول حدود سال ۴۳۰ ق م. بیماری طاعون شدیدی بروز نمود و چون اردشیر توصیف بقراط را شنیده بود نامه‌ای باو نوشت و او را بدربار خواند و وعده‌های بسیار داد.

بقراط به نوشته اردشیر توجهی نکرد و پیغام داده بود که وظیفه من مداوای هموطنانم میباشد نه پارسیها که دشمن یونانی‌ها هستند. پادشاه از این جواب درخشم شد و ساکنین جزیره کوس Cos را که زادگاه بقراط بود تهدید بمرگ کرد و با اینحال بقراط بایران نیامد. یک نقاش فرانسوی بنام Girod de Roussy (۱۷۲۷-۱۸۲۴ م) شکل بقراط را کشیده که فرستاده اردشیر برای او پول آورده و او آن پول را رد مینماید. (دانشکده پزشکی پاریس).

پزشکی

سابقه و پیشرفت علم پزشکی در ایران باستان از روی مندرجات اوستا بخوبی هویدا است. در فروردین یشت بند ۲۵ از حکیمی بنام سئنا نام برده شده که حوزه درسی داشته و دانشجویانی بگرد او جمع بوده‌اند. (سئناپور اهورم استوت Saén poure Ahurmstut) را گرداننده مکتب هگمتانه (همدان) نوشته‌اند که یکصد شاگرد داشته و کار درمان و مداوای مردم را عهده دار بوده. پلوتارک نوشته است که او خود این مدرسه را دیده که در آن حکمت نجوم و طب و جغرافیا تعلیم داده میشد و صدها شاگرد مشغول فرا گرفتن این دانشها بودند.

دراوستا از یک پزشک ایرانی «تهریتا» که دروندیداد او را «بهی‌خواه نوع بشر» خوانده ذکری بمیان آمده است که او خواص گیاهان و نباتات را میدانسته و بدانوسیله بیماران را مداوا و معالجه مینموده است. در همان کتاب مذهبی بسیاری از بیماریها از قبیل تبهای مختلف مخملک، دمل، خارش، ضعف اعصاب، لرز، سنگ مثانه، زخم و انواع دیگری از ناخوشیها نام برده شده که دلالت بر وجود پزشکان کارآمدی مینماید که این دردها را تشخیص و معالجه مینموده‌اند.

تهریتا Thrita همان مقام و اهمیت را داشته که ایمهوتپ Imhotep وزیر زوسر Zoser (حدود ۲۸۸۰ ق م) پزشک معروف مصری و همانطور که در مصر باستان این پزشک را پدر طب و مبتکر این علم میدانسته‌اند، تهریتا نیز نزد آریاهای

ایرانی و هندی همین اهمیت و پایه را داشته است .

در وندیداد باب بیستم چنین گفته است : « زرتشت از اهورمزدا پرسید که کیست درمیان دانایان و پرهیزکاران و توانگران و پیشوایان که تندرستی دهنده و برطرف کننده جادو و زورآور که بیماری و مرگ و زخم نیزه پران و گرمای تب را از تن مردم ببرد ؟

اهورمزدا پاسخ میدهد . ای سپنتمان زرتشت « تهریتا » درمیان مردم و پرهیزکاران و پیشوایان ، نخستین فردی است که تندرستی دهنده و باطل کننده جادو و زورآور بیماری و مرگ و زخم نیزه بران و گرمای تب را از تن مردمان دور میسازد . »

در فقره سوم آمده است . « که تهریتا پزشک برای درمان کاوش کرد و از فلزات درمان برای برابری با درد و مرگ بی هنگام و سوختن و تب و سردرد و لرزه و مرض اژانه « Ajana تهوع » و بیماری اژوهه « Ajahva اختلال دماغ و بد خوئی » مارگزیدگی و بیماری دور که Dorka اختلال دماغ لاغری و چشم بد و گندیدگی که اهریمن در تن مردم آورد ، بدست آورد .

مداوای بیماران با شیر و نباتات و ریشه گیاهان و جراحی ، دو کار عمده پزشکی بوده است و طبیب باید در محضر استادان فن و حکیمان بمرحله آزمایش و امتحان درآید و گواهی نامه بگیرد و اگر سه بار مورد آزمایش قرار میگرفت و مردود میشد برای همیشه از شغل طبابت محروم میگردد .

دراوستا پزشکان بسه دسته تقسیم میشده ، « آنها که با آهن سروکار داشته یعنی جراحان ^۱ . آنانیکه با گیاهان طبیعی و ریشه نباتات بیماران را درمان میکردند ^۲ . سوم پزشکان امراض روحی و عصبی که از راه گفتارهای مذهبی و اوراد و روانکاوی و اندرز و تلقین بیماریهای عجیبه روحی و عصبی را درمان میکردند . در همین نامه دینی برای پزشکان ارزش زیادی قائل گردیده و دستمزد قابل ملاحظه ای تعیین شده است .

از دو دسته پزشک دیگر یکی « اشوبئی شه زه » ^۳ پزشک بهداشت که مأمور نگاهداری بهداشت و پیشگیری بیماریها بود و دیگری « اتوبئی شه زو » ^۴ پزشک قانونی هم صحبت شده است . در طب قدیم آریاهای هند و ایرانی اهریمن و دیوان را سبب اصلی بروز بیماریها میدانستند و ازینجهت باوراد و اذکار متوسل میشدند بعدها که بعلم طبیعی امراض پی برده شد از شیر گیاهان داروهای فراهم و به بیمار میخوراندند و چنانچه ضرورت پیدا میکرد بجرای و داغ کردن متوسل میشدند .

برای بیماریهای صعب العلاج مجلس مشاوره طبی تشکیل میگردد و مزدا پرستان معتقد بودند ، که اهورمزدا میلیونها گیاه سودمند برای تندرستی و درمان بشر آفریده است . ویل دورانت در کتاب تاریخ تمدن در باره وضع علم پزشکی

در زمان هخامنشی مینویسد :

« در زمان اردشیر دوم سازمان منظمی برای پزشکان و جراحان پیدا شد . مزد آنان را قانون مطابق مقام اجتماعی بیماران تعیین کرد و این کاری بود که قانون حمورابی نیز پیش از آن کرده بود . علمای دین را میبایستی برایگان معالجه کنند و درست همانگونه که درمیان ما امروز معمول است طبیبان تازه کار حرفه خود را با معالجه پیروان ادیان دیگر و بیگانگان آغاز میکردند چه هر طبیبی در آغاز کار خود ناچار بود يك یا دو سال بر روی مهاجران و فقیران آزمایش کند . این خود فرمان پروردگار بود :

« ای آفریدگار جهان ای قدوس اگر بنده ای از بندگان خدا بخواهد بفن درمان کردن بپردازد در آغاز کار مهارت خود را درباره چه کسان باید بشود برساند ؟

درباره بندگان اهورمزدا (مزدیسنا) یا بندگان دیوان (دیویسنا) ؟ اهورمزدا در جواب چنین گفت که باید مهارت خود درباره بندگان دیوان بیازماید نه در باره بندگان خدا اگر بانشر خود بنده ای از بندگان دیوان را علاج کرد و آن بنده مرد و سپس بانشر خود بنده دیگری از بندگان دیوان را علاج کرد و آن بنده مرد و پس از آن بنده سومی از بندگان دیوان را علاج کرد و آن بنده مرد آن طبیب ناشایسته ای است و هرگز نباید بمعالجه بندگان خدا بپردازد اگر با نشتر خود بنده ای از بندگان دیوان را علاج کرد و آن بنده شفا یافت و آنگاه با نشتر خود بنده دیگری از بندگان دیوان را علاج کرد و آن بنده شفا یافت و سپس با نشتر خود بنده سومی از بندگان دیوان را علاج کرد و آن بنده شفا یافت و آن بنده شفا یافت برای همیشه طبیب شایسته ای است و اگر بخواهد میتواند بندگان خدا را درمان کند و با نشتر خود آنان را از بیماریهای خود شفا بخشد ^۵ .

در شاهنامه از جراحی پهلوی سزاره ^۶ رودابه مادر رستم و بیرون کشیدن رستم از شکم او دارد که مخصوصاً بیهوشی و جراحی پهلوی جالب و شایان توجه است .

۱ - کرتوبئی شهزو یعنی کارد پزشک .

۲ - اروروبئی شهزو یعنی دهنده داروهای گیاهی .

۳ - ماتره بئی شهزو یعنی روان پزشک .

۴ - بئی شهزو واژه اوستائی بمعنی پزشک میباشد .

۵ - صفحه ۵۵۳ جلد اول شرق زمین یا گهواره تمدن .

۶ - علت نامگذاری این عمل به «سزاره» از آنجهت است که اگوست «سزار» امپراطور روم باین ترتیب دنیا آمد یعنی مادرش مرد و اگوست در شکم او بود . پهلوی او را دریدند و اگوست را بیرون آوردند . این عمل در لاتین یعنی «پاره شده از آن» از آنرو نام نوزاد سزار «قیصر» شد و او پیوسته فخر میکرد که از مجرای طبیعی زنان بیرون نیامده است . حضرت عیسی در زمان همین امپراطور دنیا آمده است .

بیامد یکی مؤبد چیره دست
مرآن ماه رخ را بمی کرد مست
بکافید بیرنج پهلوی ماه
بتابید مر بچه را سر ز راه
چنان بی گزندش برون آورید
که کس در جهان آن شگفتی ندید.

باید همان «دژنبشت» موصوف فارس نامه ابن البلخی و دیگر
تاریخ نویسان قدیم باشد محتاج تعمق و بررسی بیشتری است و
احتمال قوی می رود که دژنبشت جائی در خود تخت جمشید یا جوار
کاخ شاهنشاهی هخامنشی بوده است.
نوشته ابن البلخی که محل شاهد پرفسور هنینگ قرار
گرفته چنین است:

«چون زرتشت بیامد و شناسف اورا ابتدا قبول نکرد
و بعد از آن اورا قبول کرد و کتاب زند آورده بود بحکمت و بر
دوازده هزار پوست گاو دباغت کرده نبشته بود به زروشناسف
آنرا قبول کرد و باصطخر پارس کوهی است کوه نفشت گویند گی
همه کنده گریها از سنگ خارا کرده و آثار عجیب اندر آن بود
و این کتاب زند و پازند آنجا نهاده بود»^۷.

تسر هیربدان هیربد زمان اردشیر بنیانگزار شاهنشاهی
ساسانی ضمن نامه خود به جسنفشاه پادشاه طبرستان باین عبارت:
«میدانی که اسکندر کتاب دین ما دوازده هزار پوست گاو باصطخر
بسوخت» مقصودش از استخر در این جا همان تخت جمشید بوده
است. در اردا و پرافنامه درباره کتابخانه و برگهای اوستا مطالبی
است بدین مضمون: «زند اوستا که در روی پوستهای گاو بخط
زر نوشته شده بود در استخر پاپکان بود در دفترخانه، اهریمن
پتیاره شوم، اسکندر بدکنش را بر آن داشت که آنرا بسوزاند»
در دینکرد این کتابخانه اینطور یاد شده است: «دارای دارایان
همه اوستا وزند را چنانکه زرتشت از هر مز پذیرفته بود نوشته
ودو پچم (نسخه) یکی بگنج شایگن (مقصود شسپیکان است)
و یکی به دژنبشت فرمود نگهداشتن...»

با توجه بمطالب بالا و مندرجات سایر تاریخ نویسان
تصور می رود که بنا بسنت قدیم ملل مشرق و ایران که کتابخانه ها
و سالنامه ها در جوار کاخهای شاهی یا پرستشگاهها و یا
آتشکده های مهم و بزرگ مضبوط بوده، دژنبشت هم در جوار
تخت جمشید بود که همراه آتش سوزی سال (۳۳۱ ق. م.) یکسر
بسوخت و نابود گردید و ربطی بکعبه زرتشت ندارد. زیرا
مدرک و قرینه ای در دست نیست که نقش رستم هم چون تخت
جمشید در حمله مقدونیها سوخته باشد بویژه آنکه کعبه زرتشت
بنائی است با سقف سنگی و مرتفع که هر چند هم در پیرامون
آن فرضاً آتش سوزی شده باشد، بخود آن بنا و طاق کوچکش
که بر فراز برج سنگی و یکدرب سنگی قطور آنرا کاملاً مسدود
میساخته، سرایت نمیتوانسته است، بنماید. مگر آنکه مخصوصاً
در آنرا گشوده و آتش بدرون طاق افکنده باشند تا محتویات
آن بسوزد و خود تفر کتیبه در زمان شاپور اول ساسانی بر بدنه
خارجی کعبه زرتشت دلیل مصونیت آن از آتش سوزی بود

تأکید و توصیه ای که در اوستا نسبت به نگاهداری و معالجه
و تکثیر حیوانات سودمند در آئین مزدا پرستی شده وسیله
پرورش دام پزشک گردید تا حیوانات اهلی و سودمند را
چنانچه بیمار شوند درمان نمایند. برای دام پزشک دستمزدی
فراخور ارزش و سودمندی حیوان مورد معالجه تعیین گردیده
است.

کتابخانه ها و سالنامه ها:

از کتابخانه های معروف عهد هخامنشی که نامی از آن
در تواریخ مسطور است یکی کتابخانه دژنبشت یا گنج نبشته ها
در تخت جمشید و دیگر گنج شسپیکان یا شیزیکان در جوار
آتشکده آذر گشنسب Adhur Gushnaspe در آذربایجان میباشد
و از اگره محلی در هگمتانه نیز اسمی برده شده که کتابها و اسناد
و دفاتر شاهی در آنجا مضبوط بوده است دانشکده پزشکی سائیس
نیز کتابخانه معتبری داشته است که در کتیبه روی مجسمه
اوجاهورسن که قبلاً نقل شد منعکس گردیده است. دژنبشت
تخت جمشید ظاهراً علاوه بر وجود تمام اوستا روی دوازده
هزار پوست بزرگترین مخزن کتاب عهد هخامنشی بوده است
که به همراه آتش سوزی تخت جمشید یکسر بسوخت و نابود
گردید.

اسناد فقید پرفسور هنینگ در مقدمه کتاب «مجموعه
کتیبه های ایرانی Corpus inscriptionum iranicarum
London 1957. درباره کتیبه پهلوی اطراف بنای مکعب سنگی
در نقش رستم معروف بکتیبه زرتشت در تفسیر کلمه «بن خانک»
که در کتیبه کر تیر یاد شده چنین اظهار نظر میکند که «... اکنون
ما متوجه کلمه «بن خانک» یا «خانه بنیادی» میشویم و بنابراین
ممکن است چنین حدس زده شود که بنای مزبور برای
نگاهداری منشورها و فرمانها و مدارک پرستشگاه نه تنها مدارکی
که کرتیر علاقه مند بذکر آنها بوده، و شاید برای نگاهداری
نسخ اصلی اوستا بکار میرفته است. در اینجا ممکن است خاطر نشان
گردد که کوه نقش رستم در اول دارای نام نبشت (کوه کتیبه ها)
بود زیرا کتاب اوستا در آنجا نگاهداری میشده (فارس نامه
ابن بلخی) و نیز اصطلاح پهلوی «دژنبشت» «دژ کتیبه ها»
ممکن است برای خود کعبه زرتشت مورد استعمال واقع میشده...»
در این اظهار نظر حدس پرفسور هنینگ که کعبه زرتشت

۷ - صفحات ۴۰ و ۵۰ فارس نامه ابن البلخی باهتمام لیسرنج
Lestrangle و نیکلسون Nicholson چاپ کمبریج ۱۹۲۱.

ریرا اگر پیرامون آن آتش سوزی شده و این بنا در وسط آتش قرار میگرفت، سنگهای آهکی آن در اثر شعله و لهیب آتش سست گردیده و مستعد کندن کتیبه نمی بود.

همانطور که بسیاری از سنگهای تخت جمشید در اثر آتش سوزی سوخته و سست گردیده است، نویسنده همین مطلب را در سالی که کتاب نامبرده چاپ و منتشر گردید ضمن مقاله‌ای در مجله دانشکده ادبیات شیراز مشروحاً متذکر گردیدم و ترد خود پرفسور هنینگ هم فرستاده شد.

پرفسور هنینگ از استادان مسلم و بزرگ و کم نظیر خطوط قدیمه مشرق زمین مخصوصاً ایران بود که در سال ۱۹۶۷ رخت از جهان برست و تألیفات و رسالات زیادی درباره خط های دنیای کهن دارد که به اغلب از آنها در شماره مرداد ماه ۴۷ مجله راهنمای کتاب صفحه ۲۱۲ اشاره گردیده است. از دفاتر شاهی و سالنامه های مدون و مضبوط که مورد استفاده دانشمندان و تاریخ نویسان زمان قدیم قرار گرفته بسیار در گفته های مورخان یادداشت شده است. هرودوت که درك زمان این شاهنشاهی را کرده از دفاتر شاهی صحبت می نماید و کتزیاس پزشك و مورخ یونانی زمانیکه در دربار داریوش دوم وارد شیر دوم بوده است بهره های فراوان علمی و تاریخی از این مخازن برده است. پلوتارک ضمن توصیف جنگ خشایارشا با یونانیها نوشته است «شاه بر تخت زرین قرار گرفته بود و در اطرافش چند نویسنده برای ثبت وقایع جنگ ایستاده بودند» دیودورسیسیلی هم از سالنامه ها ذکری کرده است.

در کتاب استر باب ششم آیه ۱ تحت این مضمون «در آن شب خواب از پادشاه برفت و امر فرمود که کتاب تذکره تواریخ و ایام را بیاورند تا آنرا در حضور شاه بخوانند...» و همچنین در فصل ۱۰ همین کتاب و باب چهارم کتاب عزرا (آیات ۱۴-۱۵-۱۶-) اشاره صریحی بر وجود سالنامه ها و دفاتر شاهی است بطوریکه معروف است در سال ۴۵۸ پیش از میلاد یکی از روحانیون یهود (عزرا) در اورشلیم از طرف خشایارشا مأمور گردید که کلیه قوانین حضرت موسی را جمع آوری و برای قوم یهود در دسترس آنها قرار دهد.

در باب چهارم از کتاب عزرا آمده: که چون دشمنان بنی اسرائیل ضمن نامه ای که به آرتخشته (اردشیر) نوشتند گفتند پس چون ما نمك خانه پادشاه را میخوریم ما را نشاید که ضرر پادشاه را به بینیم لهذا فرستادیم تا پادشاه را اطلاع دهیم که در کتاب تواریخ پدران تفتیش کرده شود و از کتاب تواریخ دریافت نموده بفهمی که این شهر شهر فتنه انگیز است... اردشیر در جواب نوشت مکتوبی که نزد ما فرستادید در حضور من واضح خوانده شد و فرمانی از من صادر گشت و تفحص کرده دریافتند که این شهر از قدیم با پادشاهان

مقاومت مینمود...» و در باب ششم و پنجم از همین کتاب معلوم میشود که در عهد داریوش محل نگهداری این سالنامه ها و تواریخ در بابل و ماد (هگمتانه) بوده است. طومار و فرمان کوروش راجع بآزادی یهود در ماد بوده است.

در باب دهم از کتاب استر نوشته شده «اخشورش پادشاه بر زمینها و جزایر دریا خراجگذار و جمیع اعمال قوت و توانائی او و تفصیل عظمت مردخا که چگونه پادشاه او را معظم ساخت آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان ماد و پارس مکتوب نیست...»

درباره سرنوشت این کتابخانه ها و سالنامه ها و دفاتر که بدست مهاجمین مقدونی نابود گردید، تاریخ نویسان بکرات نوشته اند در اینجا به قسمتی از نوشته دو مورخ اکتفا مینماید: ابن الندیم به نقل از کتاب نهمطان تألیف ابی سهل بن نوبخت مینویسد: «پس از اینکه اسکندر بر فارس و کاخ داریوش دست یافت گنجینه های دانش آنرا که بر سنگها و لوحها و پوست گاو از دانشهای گوناگون طبیعی پزشکی و هیئت نوشته شده بود فرمان داد تا بزبانهای قبطی و یونانی برگردانند و آنها را بمصر فرستاد تا در کتابخانه اسکندریه نگهداری شوند بسیاری از این کتابها را نابود ساخت و از آنجمله کتاب «گشتك» گشتك بود که در آتش انداخت و سوخت. آنچه را از علم نجوم و طب و علم النفس میخواست از آنها برگرفت و بار دیگر چیزها از علوم و اموال و گنجینه و دانشمندان تصاحب کرد و بمصر فرستاد» حمزه اصفهانی میگوید: «من بتاریخ اشکانیان که پیش از ساسانیان بودند چندان توجه ندارم زیرا مشکلات آن بسیار و حوادثی که آن تاریخ را درهم و برهم نموده، بیشمار است. زیرا هنگامی که اسکندر شهر بابل را گشود بر مردم آن سامان حسد برد که چرا بایستی علوم و آداب آنها فروز تر و بهتر از سایر مردم باشد بدین سبب کتابها و نامه ها را طعمه آتش نمود. سپس مؤبدان و دانشمندان و علماء و فلاسفه را بخاك و خون کشید تا آنچه را که دانند بیادگار نگذارند. هیچیک از آن گروه از مرگ نجست. این اقدام پس از ترجمه و نقل علوم بزبان یونانی بود.»

ابومعشر بلخی هم در کتاب «الزیجات» مطالبی دارد که ابن الندیم از او نقل کرده و مشروحاً توضیح میدهد که ایرانیان باستان چه اهتمام و کوشش در راه حفظ و صیانت دانشها داشته و برای محفوظ نگذاشتن آنها جاهای محکم و متناسبی را انتخاب کرده و آنگاه کتابها را که روی پوست درخت خدنگ «تور» نوشته شده بود در آن دژ مضبوط میداشتند. این مورخ سپس از کهن دژ جی حوالی شهر اصفهان که یکی از آن دژهای کتاب بود توضیح میدهد.

پولینوس مورخ سده اول میلادی نوشته است که «هرمیپوس» یونانی برای شرح و تفسیر عقاید زرتشت از

کتاب او که در بیست مجلد و هریک حاوی صدهزار شعر بود استفاده کرد.

نجوم و هیئت :

ترتیب سال خورشیدی و تقسیم آن بدوازده ماه و سی روز و نامگذاری آنها و کوشش در نگاهداری تاریخ وقایع از يك اطلاعات عمیق نجومی و توسعه علم هیئت حکایت مینماید . در اوستا به کرویت زمین اشاره‌ای شده است . صفت (سکارنا Skarena) بمعنی گرد یا واژه «سپهری Sepehri» برای زمین بکار رفته و معتقد بودند که دورادور زمین سپهر یا ویو Vayu (همان آتمسفر) و سپس آسمان در بالا و ماوراء آسمان روشنایی بی‌پایان (انیرارتچا) قرار گرفته است.^۸

داریوش و دیگر شاهان هخامنشی همانطور که برای پیشرفت علم پزشکی و حکمت و علوم طبیعی تشویق مینمودند متوجه پیشرفت علم هیئت و بررسیهای نجومی نیز بودند . نام دونفر از منجمان بزرگ و معروف کلدانی که بتشویق او و جانشینانش در این راه مجاهدات فراوانی مصروف داشتند ، یکی نبوریمنو Nabu rimmannu (بیونانی نبوریمانوس) پسر بالاتو Balatu در سال ۴۹۱ ق م و دیگری کیدینو Kidinnus (بیونانی کیدناس) بسال ۳۷۹ ق م و یونانیها بخوبی هردوی این منجم عالقدر را میشناسند^۹ . نبوریمنو با حسابهای دقیقی که کرده بود حرکات ماه و خورشید و زمان نسبی روز و هفته و ماه و سال و خسوف و کسوف و روزهای سال شمسی را که ۳۶۵ روز و ۶ ساعت و ۱۵ دقیقه و ۴۱ ثانیه است تعیین و جدول‌بندی کرده بود . حساب او بقدری دقیق

و جالب است که با حساب نجوم امروز پس از اختراع تلسکوپ و آلات و وسائل مجهز نجومی تقریباً یکسان و ۲۶ دقیقه و ۵۵ ثانیه بیشتر تفاوت نداشت متون Meton (۴۳۲ ق م) برای تهیه تقویم خود از تحقیقات نبوریمنو استفاده نمود .

کیدینو تغییر تدریجی در انحنای زمین را کشف کرد وی بیادداشت های ۳۶۰ سال قمری که منظمآ نگاهداری شده بود دسترس داشت و يك سلسله جداول محقق نجومی صحیحی تهیه کرده بود که ملاک عمده منجمین زمان و منجمین یونانی گردید .

دیوژن لائرتیوس Diogenes Lapértios از قول ارسطو نقل کرده که یکی از مؤبدان ایرانی در ستاره‌شناسی استاد بود و از راه شام به یونان سفر کرد و با سقراط مباحثه نمود و وی پیشگوئی کرد که سقراط بمرگ دهشتناکی خواهد مرد و همچنین پیشگوئی مغان ایرانی ولادت حضرت مسیح را برطبق شرح باب دوم انجیل متی که آنها ستاره او را تشخیص داده و براهنمائی آن تا زادگاه آن حضرت رفتند ، نمودار يك پیشینه درخشان و پیشرو علم نجوم زمان هخامنشی و قبل و بعد از آن میباشد که قرن‌ها بعد هم رو بگسترش و پیشرفت بوده است . سه نفر مغانی که از مشرق زمین «از سابه Saba که شاید ساوه باشد» بر حسب اطلاعات و قواعد نجومی و از روی سطور حرکات ستارگان بزادگاه حضرت عیسی رفتند بنامهای Belshasar, Caspar, Melchior گردیده است .

۸ - سیرتمدن و تربیت در ایران هخامنشی تألیف دکتر اسدالله بیژن استاد دانشگاه - تهران صفحه ۳۳۰ .
۹ - تاریخ علم تألیف ژرژ سارتن .



فرهنگ و دستیار علم و عمل برادران کارشناسان هنر

(۱۷)

چگونه از فساد چوب جلوگیری کنیم؟ روش‌های قالب‌گیری

فساد و پوسیدگی چوب (Pourriture Séche — Dry Rot)

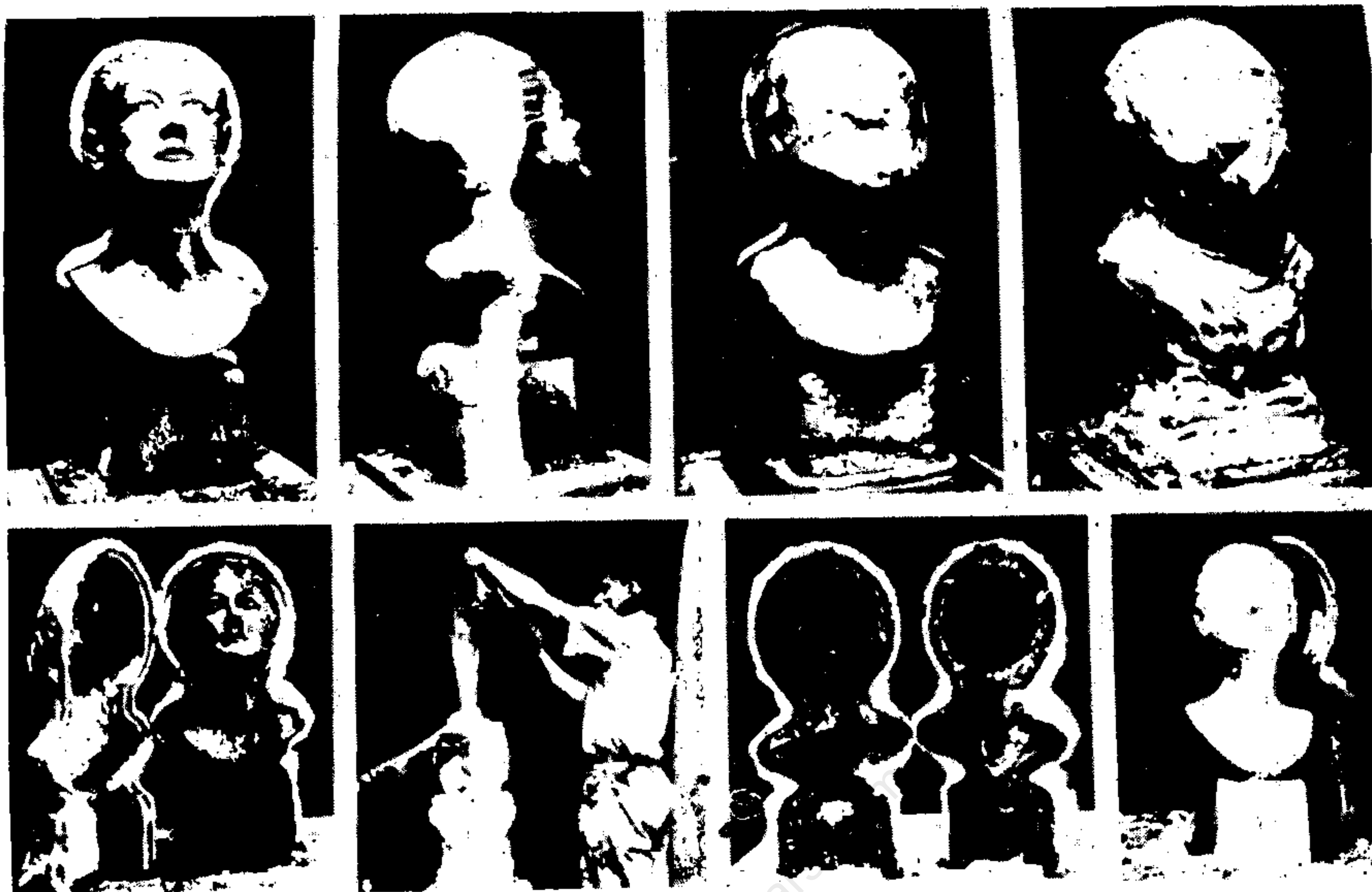
هوای مرطوب و راکد برای رشد و نمو تعدادی از قارچ‌ها بهترین شرایط بشمار می‌آیند، این قارچ‌ها می‌توانند اشیاء چوبی را خورده و کاملاً فاسد و مضمحل نمایند بطوریکه چوب بصورت گردی مانند خاک ارّه جلوه‌گر شود - قارچ سرعت تکثیر می‌یابد و تنها راه مبارزه با آن دورانداختن قطعات آلوده شده بقارچ میباشد! زیرا فقط معالجاتی مؤثر و مفیدند که عملی کردنشان در محیط خارج از آزمایشگاه امکان‌پذیر نمیشد و فقط از عهده کارشناسان بر می‌آید بنابراین ذکر این روش‌ها در این مقالات بدون فایده خواهد بود و بهترین راه برای محافظت اشیاء آلوده نشده سالم - دورانداختن و از بین بردن قسمتهای آلوده شده میباشد - معمولاً تیرها و الوارهای چوبی که برای مفروش کردن کف یا سقف اطاق بکار می‌روند دچار این عارضه میشوند و اگر با نوک چاقوئی سر الوار مشکوکی را در مجاورت دیوار بخراسند مشاهده گرد نرمی شبیه خاک ارّه دلیل بارزی است بر آلوده بودن الوار مورد آزمایش و اگر پیشرفت قارچ بمرحله‌ای رسیده باشد که انگل‌های قهوه‌ای مایل بقرمز نیز در این آزمایش بچشم برسد معالجه قطعات آلوده شده تقریباً غیرمقدور میگردد.

تأخیر در معالجه سبب دشوار شدن کار میشود و بهترین راه عملی برای شروع کار تأمین جریان هوا است تا شرایط محیط برای رشد و تکثیر قارچ نامساعد شود و اگر سوزانیدن یا دورانداختن قسمتهای آلوده شده مقدور نباشد، باید بکمک داروی حشره‌کش مناسبی تمام قطعات مشکوک را سمپاشی نمایند.

در مورد اشیاء موزه‌ها که دورانداختن و سوزانیدن آنها امکان‌پذیر نمیشد ممکنست بعد از معالجات مقدماتی مذکور در بالا - آنها را در پارافین مذاب فرو برده و سپس تمیز نمایند، این عمل نه تنها نسل حشره را از بین میبرد بلکه سبب تقویت شیئی چوبی نیز میگردد (برای پی‌بردن بروش صحیح کار و وسائل لازم مراجعه شود بکتاب «نگاهداری و مرمت اشیاء باستانی و آثار هنری» از انتشارات اداره کل باستانشناسی).

فلدسپات (Feldspath — Feldspar) ترکیبات سیلیکاتی هستند که قسمت اعظم سنگهای آتشفشانی و صخره‌های زمین را تشکیل میدهند - فلدسپات در اثر عوامل جئوی بتدریج تجزیه شده و خاک چینی و کائولن (Kaolin) از آن بدست می‌آید - این مواد را برای تهیه چینی بکار می‌برند.

فلدسپات خالص بیرنگ است ولی بسبب وجود ناخالصی‌ها غالباً بصورت رنگین نیز یافت میشود و اقسام رنگین آن باسامی مختلف نامیده میشوند مانند (Amazon) که سنگ کدری است برنگ سبز کمرنگ که در محضر باستانی مورد مصرف زیاد داشت و (Aventurine) برنگ طلائی و جلای خاص - سختی آن شش میباشد (مراجعه شود بشماره‌های قبل درجه سختی اجسام - جدول بندی Moh).



مراحل مختلف تهیه قالب از سر يك مجسمه

فیکساتورها (Fixateurs — Fixatives) بموادى اطلاق میشود که برای محافظت نقاشیهائی که با زغال یا گچ رنگی یا مداد رنگی تهیه شده‌اند بکار میرود تا از سائیده شدن آنها جلوگیری گردد - انواع گوناگون فیکساتور وجود دارد که نوع معمولی آن از انحلال يك نوع رزین مانند ماستیک یا کوپال (مراجعه شود برزین‌ها در شماره‌های قبل) در الکل بنسبت دو درصد بدست می‌آید - این محلول الکلی را بكمك دستگاهی شبیه دستگاههای سمپاشی یا عطریاش بروی نقوش مورد نظر می‌پاشند .

قالبگیری (Moulage — Casting) به فنی اطلاق میشود که از راه تهیه قالب از شیئی یا نمونه مورد نظر و پر کردن قالب با ماده مایعی که بتدریج سخت و جامد میشود کپی‌ها و بعبارت دیگر نسخه‌های بدلی بشکل دلخواه بدست می‌آورند .

گچ و برنز (Bronze) دو ماده‌ای هستند که برای منظور بالا زیاد بکار می‌روند - خمیر گچ پس از مدتی که در قالب بماند سفت شده و با اصطلاح خودش را میگیرد و برنز مذاب (مراجعه شود شماره‌های قبل) نیز پس از اینکه در قالب ریخته شد با سانی سرد شده و بشکل قالب در می‌آید .

البته توضیح تمام جزئیات مربوط بقالبگیری در این مختصر امکان‌پذیر نیست و فقط بذکر نکاتی اکتفا میشود که مورد نیاز مرمت کنندگان اشیاء عتیقه و آثار هنری میباشد .

اصولاً سه روش کلی در قالبگیری متداول میباشد :

۱ - قالبگیری بروش (Waste — Moulding) برای مواردی که فقط بدست آوردن يك کپی مورد نظر میباشد .

۲ - قالبگیری بروش (Piece-Moulding) برای مواردی که بخواهند تعداد کمی کپیه بطریقی تهیه کنند که تمام جزئیات مدل اصلی در کپیه‌ها نمایان و منعکس باشند .

۳ - قالبگیری بروش (Gelatine — Moulding) در این طریقه تحویل تعداد زیادی نمونه بدلی بر (ریزه کاری) مقدم است و عبارت دیگر در این روش کمیّت بر کیفیت غلبه دارد . برای روشن شدن موضوع فرض کنیم منظور تهیه قالبی است از سرمجسمه کوچکی از خاک رس (Terre Glaise — Clay) یا از گچ (Plâtre à mouler — Plaster of Paris) در روش اول - ابتدا نواری از خاک رس بعرض تقریبی سه سانتیمتر تهیه کرده و آنرا دور سرمجسمه بقسمی قرار میدهند که کاملاً از پشت گوشه‌های عبور نماید ، این عمل را بدین سبب انجام میدهند که ضخامت قسمت خلفی قالب کمتر از ضخامت قسمت قدامی گردد ، سپس مقداری گچ را با آب مخلوط کرده و ماده رنگینی بدان میفزایند تا خمیر نسبتاً روانی بدست آید (شبه خمیر دندان یا کرم صورت) صورت مجسمه مورد نظر را با دقت کافی وبوسیله انگشتان دست بخیمر مزبور می‌آلایند ، برای این منظور از بالاترین قسمت مدل شروع کرده و طوری عمل میکنند که خمیر بتمام شکافها و درزها نفوذ نماید وضخامت آن بیک سانتیمتر بالغ گردد ، سطح زیر گچ را نباید کاملاً صاف و پرداخت نمایند تا لایه‌های بعدی در اثر زبری باسانی بر آن بچسبد همینکه لایه گچ رنگین کاملاً خشک شد باستثنای حاشیه‌ای در حدود یک تا یک سانتیمتر و نیم را بوازلین یا صابون نرم یا روغن آغشته مینمایند (مقدار روغن نباید هرگز از میزان مورد لزوم تجاوز نماید) - سپس در ظرف دیگری خمیری از گچ تهیه میکنند که غلیظتر و سفت‌تر از خمیر پیشین باشد و آنرا متناسب با ابعاد مدل بضخامت یک و نیم تا سه سانتیمتر روی لایه قبلی میکشند ، برای تهیه قالبهایی با ابعاد بزرگ بهتر است میله‌های آهنی متعددی را در خمیر مزبور فرو نمایند تا استحکام قالب افزایش یابد .

هنگامیکه لایه دوم (گچ غیر رنگی) کاملاً خشک شد دیواردها و قطعات خاک رسی را تهی میکنند و نواری باریکی در قسمت انتهائی که باید بقسمت خلفی قالب متصل شود بوجود می‌آورند بالاخره لایه‌های قالب را بوسیله برسی بروغن یا صابون نرم (مراجعه شود بانواع صابون در شماره‌های پیشین) آغشته مینمایند تا از چسبندگی آنها جلوگیری شود . بدین ترتیب قسمت قدامی قالب مورد نظر آماده شده است و قسمت خلفی آنرا نیز بطریقی که برای قسمت قدامی ذکر گردید فراهم می‌آورند .

هنگامیکه دونیمه قالب بدین ترتیب آماده و کاملاً خشک گردید ، اسکنه لبه‌پهنی را مانند اهرمی میان آنها فرو برده و بآرامی حرکت میدهند وبا چکش چوبی کوچکی ضربات ملایمی بر دسته اسکنه وارد میکنند (هرگز نباید اصرار داشت که با یک ضربه اسکنه قالب جدا شود زیرا این عمل سبب شکستن قالب میگردد) لبه اسکنه را باید باحوصله تمام در تمام طول شکاف تغییر مکان داده وبا ضرباتی که بدان وارد میسازند عمل برداشتن قالب را آسان نمایند واگر در نقطه‌ای آثار شکست در قالب ظاهر و هویدا شود باید بلافاصله اسکنه را از آن نقطه برداشته و از محل دیگری در امتداد شکاف عمل را ادامه دهند ، چون نیمه خلفی نازکتر از قسمت قدامی است لذا زودتر از نیمه قدامی از مدل جدا میشود - خاک رس قسمت داخلی نیمه قدامی را بوسیله چاقو یا مفتول مناسبی بخوبی پاک کرده و از مدل جدا مینمایند .

پس از جدا شدن هر دونیمه قالب مدل باقیمانده خاک رس را بدقت پاک کرده وبوسیله برس و آب و صابون آنها را تمیز کرده و پس از آغشتن سطح داخلی قالب بصابون نرم دونیمه را بیکدیگر جفت کرده وبا نخ محکم می‌بندند .

مخلوط دیگری از گچ بغلظت اولین مخلوط ولی بدون افزودن ماده رنگین تهیه کرده و مقداری از آنرا داخل قالب ریخته و پس از حرکت دادن تخلیه میکنند و این عمل را آنقدر تکرار می‌نمایند تا مخلوط گچ شروع بسفت شدن بنماید (باصطلاح عامیانه خودش را بگیرد) اگر لایه گچی که باین ترتیب در داخل قالب بتدریج رسوب میکند نازک باشد ، مخلوط تازه‌ای از گچ

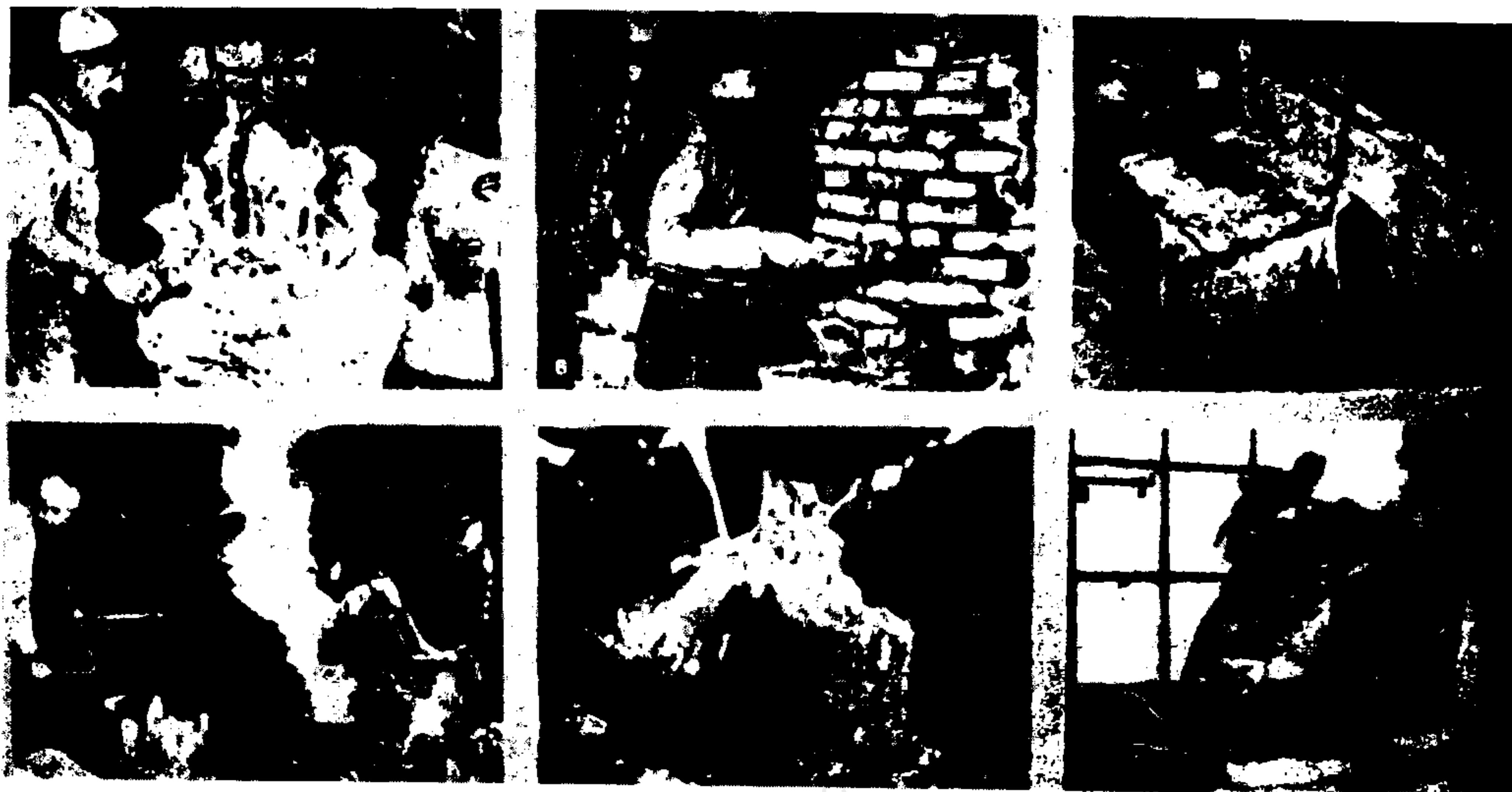


مراحل مختلف تهیه قالب از یک مجسمه برنزی

با غلظت بیشتر تهیه کرده و عمل مذکور در بالا را با مخلوط جدید آنقدر تکرار مینمایند که ضخامت لایه راسب شده بحد دلخواه برسد بهتر است در اینصورت مخلوط غلیظ را با انگشت بنقاط مورد نظر کشیده سپس قطعه کرباسی را در مخلوط گچ فرو برده و نقاط ضعیف و مورد نظر را با آن ترمیم و تقویت نمایند (مانند ناحیه گردن) باین ترتیب آخرین مرحله قالبگیری (گچریزی) خاتمه میپذیرد - مدتی صبر میکنند تا گچ سفت شده و در ضمن انبساط حجمی که پیدا میکند خودش را کاملاً بگیرد و چد بسا در اثر ازدیاد حجم قالب را نیز بترکاند.

برای برداشتن قالب، ابتدا نخ دور آنرا باز کرده و بکمک اسکنه و چکش چوبی از یکی از شکافها یا ترکهای کوچکی که در سطح خارجی قالب بچشم میخورد شروع بکار کرده و بدوآ ببرداشتن قطعات کوچکی از قالب قناعت میکنند (برای این منظور اسکنه چوبی بکار میبرند که درازای لبه آن در حدود یک تا یک و نیم سانتیمتر باشد و برای برداشتن گچ نواحی و قسمتهای دشوار تر بهتر است اسکنه چوبی دیگری که لبه آن در حدود نیم سانتیمتر طول داشته باشد بکار ببرند). اگر شکاف بتدریج گسترش یابد بکار ادامه میدهند و قطعاتی از قالب را که روی طبقه رنگین قرار گرفته اند کم کم جدا میکنند تا فقط طبقه رنگین باقی بماند (این طبقه که میان جدار سطحی قالب و کپیه تهیه شده قرار گرفته است مانع از انتقال ضربات مستقیم چکش به کپیه درونی میشود) اگر چنانچه قبلاً ذکر شد سطح درونی لایه رنگین بخوبی بصابون نرم آغشته شده باشد بآسانی و حتی بوسیله ناخنهای دست از کپیه جدا میشود، البته بهتر است برای جدا کردن آن از تیغه چاقوی مناسبی استفاده شود.

البته در هر قالب قسمتهای معینی یافت میشود که کار کردن با آنها دشوارتر از سایر نواحی

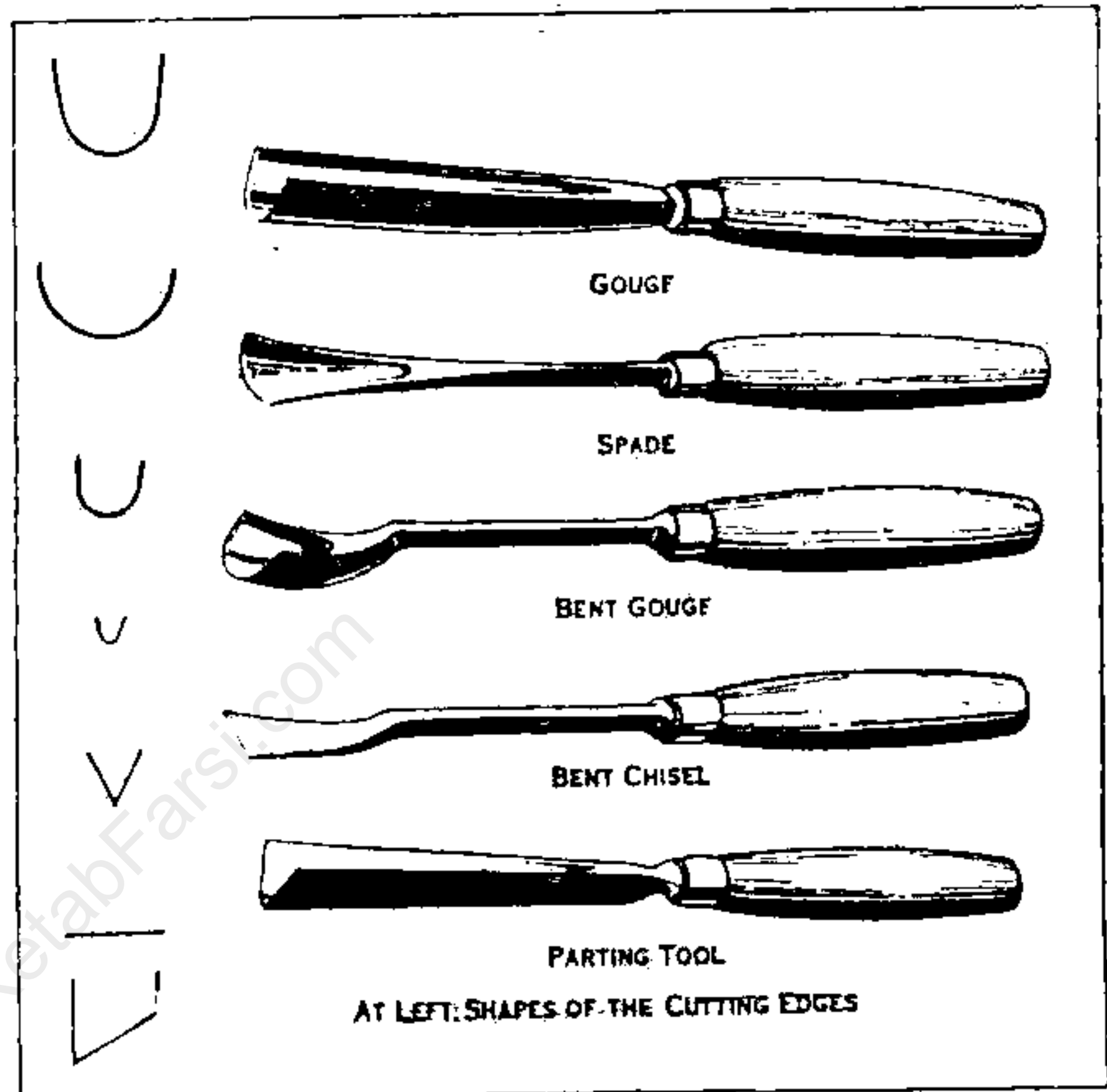
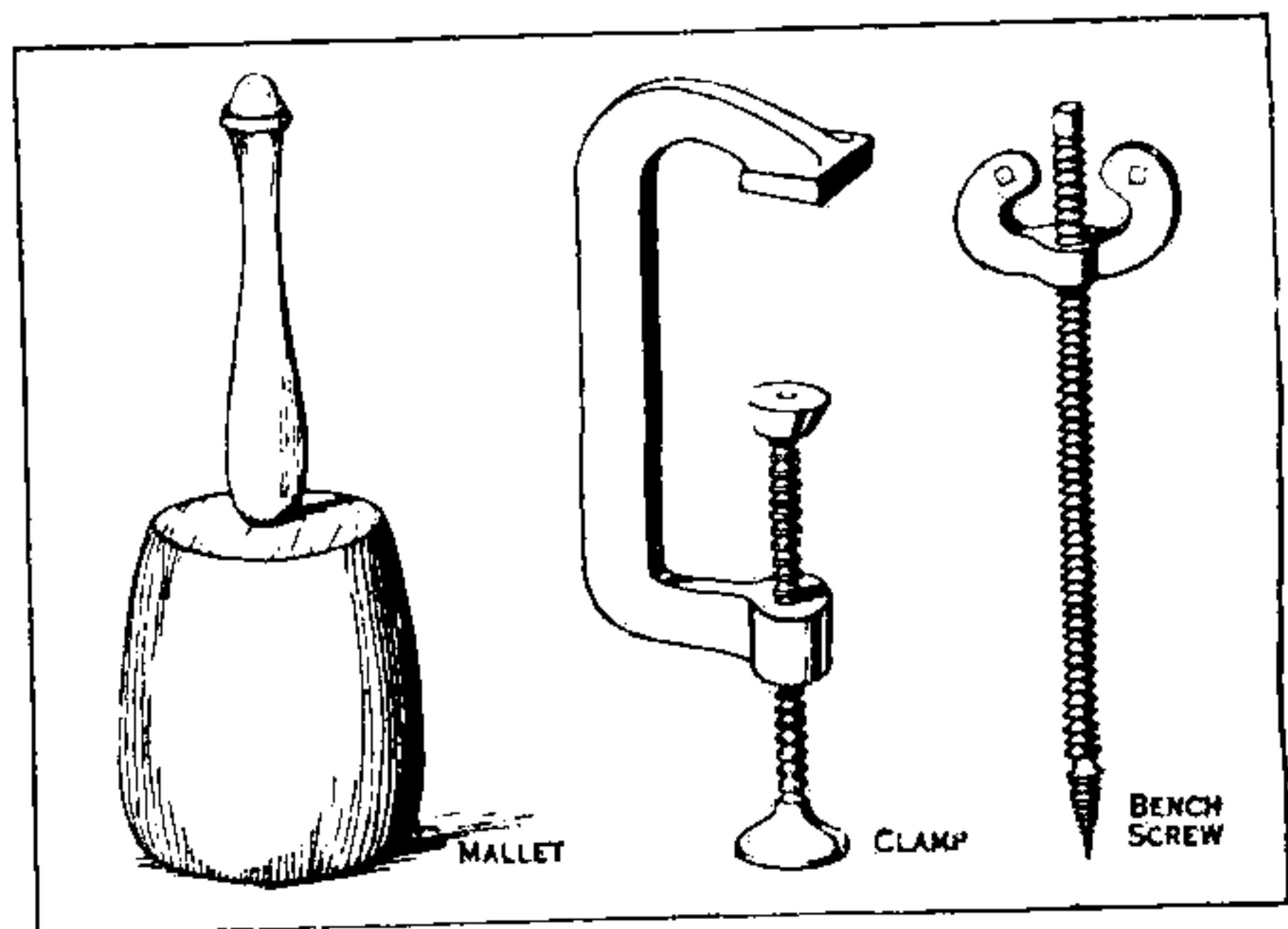


است مثلاً هنگام قالبگیری از سر انسان سوراخهای بینی (منخرین) بشکل دو برجستگی در قسمت قدامی و داخلی قالب ظاهر میشوند که برداشتن آنها مستلزم دقت بیشتری است . اگر بجای شکستن قالب ترتیبی اتخاذ شود که قالب بصورتی سالم و صحیح و بشکل مدل بدست آید میتوان تعداد زیادی کپیه از مدل مورد نظر تهیه نمود .

در حالت دوم و عبارت دیگر برای تهیه (Piece — Mould) وجود طبقه رنگین غیر ضروری است لیکن ضخامت خود قالب باید بمراتب بیشتر از حالت پیشین باشد و در این حالت بهتر است مدل را بچند ناحیه فرضی تقسیم کرده و پس از تهیه قالب از هر ناحیه — قسمتهای تهیه شده را بیکدیگر الصاق نمایند معمولاً برای تهیه قالبی از نوع مزبور از سر يك مجسمه سعی میکنند قالب فقط دارای دو قسمت خلفی و قدامی باشد تا الصاق آنها بیکدیگر آسان گردد — تهیه این نوع قالب از انواع دیگر بمراتب دشوارتر است و کسانی موفق بتهیه این قبیل قالبها میشوند که مدتی ممارست کرده و ضمن کار تجارب لازم را اندوخته باشند .

تهیه قالبی از نوع (Gelatine — Mould) چندان دشوار نیست زیرا شباهت کپیهها در این قالبها بدقت حالت قبلی نیست بهمین جهت تهیه قالبهایی از این نوع آسانتر از تهیه قالبهای (Piece — Mould) میباشد و چون خاصیت ارتجاعی (Elasticité) درموادی که در تهیه این قالبها بکار میروند (ژلاتین) بیشتر از خاصیت ارتجاعی گچ میباشد لذا گاهی قالبهایی که با این روش تهیه میشوند تغییر شکل پیدا میکنند با وجود این چون تهیه قالبهای مزبور آسان و ساده است لذا وسیله بسیار مناسبی برای تهیه تعداد زیادی کپیه از يك مدل بشمار میآید .

روش کار بدین ترتیب است : ابتدا لایه ای از خمیر خاکرس بر روی مدل میکشند ،



ابزار و وسایل گوناگونی که برای تهیه قالب
و همچنین در مجسمه سازی بکار می‌روند

ضخامت این لایه در همدجا یکسان است مگر در حاشیه‌ها (مانند گردن) یا امتدادهایی که باید قالب تقسیم گردد (در این نواحی ضخامت لایه را نسبت بسایر نواحی افزایش می‌دهند) - چنانچه قبلاً نیز بیان شد نواری از خمیر رسی بر امتدادی که باید قالب تقسیم شود می‌چسبانند سپس قالب دیگری مانند حالات پیشین بر این قالب خاک رس میکشند و پس از اینکه قالب اخیر خشک شد، خاک رس را تخلیه میکنند و درون قالب تهیه‌شده را تمیز و پاک می‌نمایند - فضای ایجاد شده میان مدل و قالب را بعداً با ژلاتین (مراجعه شود بشماره‌های قبلی) پر خواهند کرد - سپس چند سوراخ در جدار قالب ایجاد می‌نمایند یکی از این سوراخها باید در قسمت فوقانی قالب در نظر گرفته شود تا بتوان ژلاتین را از آن وارد قالب نمایند - سطح درونی قالب را با قطعات کوچک کاغذ سمباده (مراجعه شود بسمباده در شماره‌های پیشین) می‌سایند و به ورنی (Shellac Varnish) می‌آلایند سپس مقداری روغن بفضای میان قالب و مدل ریخته و پس از حرکت دادن خالی میکنند تا ژلاتین بدانها نچسبد، بالاخره قسمت قدامی قالب را در محل خود قرار داده و پس از اینکه جدارها و قسمت تحتانی آنرا با خاک رس مسدود کردند از سوراخی که در قسمت فوقانی قالب ایجاد کرده‌اند ژلاتین مایع را بتدریج وارد آن مینمایند - هنگامیکه سطح آزاد ژلاتین بسوراخهائی که برای خروج هوا در جدار قالب تعبیه شده‌است رسید، بالطبع ژلاتین از آنها بخارج نشت میکند، از اینرو بمحض خروج ژلاتین از هر منفذ بلافاصله آنرا با خمیر خاک رس مسدود مینمایند، باین ترتیب فضای خالی موجود از ژلاتین پرمیشود بدون اینکه حباب هوایی در آن باقی بماند -

بمحض اینکه ژلاتین سرد شد، درزهای خاک رسی را زدوده و لبه‌های قالب را روغن میزنند و عین این اعمال را در مورد سایر قسمتهای قالب اجرا می‌نمایند، پس از اینکه تمام قسمتها از ژلاتین سرد پوشیده شد ابتدا قالب سپس ژلاتین را بطوری بر میدارند که غلاف ژلاتینی پاره نشود. بالاخره هر قطعه ژلاتین را در قالب مربوط قرار داده و سطح داخلی آنرا بمحلول غلیظی از زاج (Alum) بكمك يك برس مناسب آغشته مینمایند و پس از اینکه کاملاً خشك گردید بوسیله برس دیگری مقدار کمی پودر تالك بدان مینمایند از این بعد مانند قالب‌های نوع اول (Waste-Moulding) عمل را با گچ ادامه میدهند تا ضخامت گچ بمیزان لازم بالغ شود پس از اینکه گچ کاملاً خود را گرفت قالب را با يك حرکت از آن جدا میکنند - با این روش میتوان تعداد زیادی کپیه از مدل مورد نظر تهیه کرد.

ضخامت ژلاتین با بعد مدل بستگی تام دارد ولی بطور کلی میتوان گفت که برای مجسمه‌ای از پیکر انسان که ابعادش در حدود ابعاد بدن افراد معمولی است ضخامت ژلاتین باید در حدود دو و نیم تا سه سانتیمتر باشد.

بطوریکه قبلاً نیز بیان شد برای استحکام بخشیدن بقالبهای گچی (مخصوصاً اگر ابعاد قالب بزرگ باشند) میله‌های آهنی مناسبی را قبل از سخت شدن گچ در آن فرو میبرند. استفاده از برنز (Bronze) در قالبگیری از قدیم‌الایام در نواحی مختلف جهان مرسوم بوده و بهترین روش برای این منظور روشی است که (Cire Perdue — Lost Wax) نامیده میشود و صرف نظر از جنبه تاریخی آن - کپیه‌هایی که با این روش تهیه میشوند معمولاً ظرافت مخصوصی دارند (مانند اکثر اشیاء برنزی که قبل از میلاد در چین ساخته شده‌اند).

اصول روش مزبور بدین قرار است: ابتدا قالب ژلاتینی از مدل مورد نظر بترتیبی که در بالا ذکر شد تهیه میکنند سپس بكمك اين قالب ژلاتینی کپیه‌ای از موم بضخامت کپیه برنزی که باید ریخته شود تهیه میکنند (نیم تا يك سانتیمتر) داخل قالب مومی که بدین طریق بدست آمده است از مخلوطی از خمیر گرد آجر و گچ پرمیکنند و پس از سخت شدن آنرا بعنوان قالب توپر برای تهیه کپیه‌های برنزی بکار میبرند. بدین طریق که ابتدا قالب ژلاتینی را بر میدارند و پس از اینکه لایه مومی از زیر آن نمایان شد (این لایه باید کاملاً شبیه مدل اصلی باشد) تعدادی سوزن یا سنجاق فولادی از موم وارد گچ و گرد آجر مینمایند سپس فلز مذاب با سرعت روی این قالب میریزند، در نتیجه موم ذوب شده و فلز مذاب بشکل گچ و گرد آجر در می‌آید (وجود سنجاق‌های ذکر شد در بالا سبب میشود که هوا از منافذی که در اثر وجود سنجاقها بوجود می‌آید بآسانی خارج شود و سبب ترکانیدن مغزی قالب نگردد) کپیه‌ای را که بدین طریق بدست آمده است مجدداً گرم میکنند تا موم کاملاً ذوب شده و بخارج جریان یابد - البته تهیه کپیه‌های برنزی مهارت بیشتری از تهیه مدلهای گچی لازم دارد.

برای تهیه کپیه از مجسمه‌ها و اشیاء كوچك گاهی فلزات و آلیاژهای دیگری غیر از برنز نیز بکار میبرند مانند طلا یا اورمولو Ormolu و غیره (مراجعه شود بشماره‌های پیشین) در تمام این موارد قالبی از دوقطعه (قدامی و خلفی) تهیه کرده و چنانچه ذکر شد منافذی برای خروج هوا و سوراخی برای ریختن فلز مذاب در آن تعبیه و پیش‌بینی میکنند تا فلز یا آلیاژ گداخته قالب را نترکاند.

برای تهیه کپیه از مجسمه‌ها و اشیاء بزرگ معمولاً قالبهای جداگانه‌ای از اجزاء مختلف مجسمه تهیه کرده و پس از فراهم کردن کپیه قسمتهای مزبور با چسپ یا وسیله مناسب دیگری قطعات مختلف را بیکدیگر الصاق می‌نمایند.

خمیرهای گوناگونی با فرمولهای متفاوت در قالبگیری بکار میبرند که ساده‌تر از همه خمیری است که از اختلاط چهار قسمت موم و يك قسمت ترباتین بدست می‌آید (برای اطلاع از خواص ترباتین و همچنین پاك کردن کپیه‌هایی که با برنز یا طلا و اورمولو تهیه میشود مراجعه شود بشماره‌های پیشین).

کشور داری داریوش بزرگ

نوشته و اقتباس : فرهاد آبادانی

مقدمه

چیش‌پش - پدر چیش‌پش هخامنشی بود .
هنوز داریوش خردساله بود که مادر و دایگان خود را درپارس ترك گفت و بدربار كورش رفت . دردربار شاهی با منسوبین و عموزادگان خود که از خاندان مستقیم پادشاهی بودند و هم‌چنین با نجیب‌زادگان و بزرگ‌زادگان ایرانی آشنا شد و در میان آنها و با آنها دوره کودکی و آغاز جوانی را گذرانید . با همان بزرگ‌زادگان کمان داری و نیزه‌داری بیاموخت . در انواع ورزش‌ها داریوش بزودی از هم سالان خود پیشی گرفت . بموازات تعلیمات سربازی ، بجوانان فرهنگ و دانش و تعلیمات مذهبی نیز می‌آموختند . در هنگام فرا گرفتن دانش و فرهنگ و سایر ورزش‌های لازم داریوش از خود نشان داد که دارای قدرت فکری و روشن‌بینی عجیبی است . بواسطه همین استعداد در همان دوران ، رهبری جوانان دربار بعهد داریوش سپرده شد . داریوش در روزگار جوانی با سایر بزرگ‌زادگان دربار كورش بار آمد و آنچه در طی سالهای جوانی و روزگار کودکی فرا گرفته بود میتوان اینطور خلاصه نمود : قدرت ، دلیری ، وفا ، صمیمیت ، دشمنی با دروغ ، رفاقت و وفاداری با رهبران آینده ملت و نیز شرف و افتخار نژادی که او را با سایر بزرگ‌زادگان کشور بهم پیوسته بود .

پیش از آنکه بموضوع اصلی یعنی «کشور داری داریوش بزرگ» پردازیم - باید خاطر خوانندگان محترم را باین نکته مهم متوجه نمایم که از مدارك و آثار آنچه راجع بدوران هخامنشی در دست ماست بیشتر بقلم بیگانگان نوشته شده و طبیعی است که این نویسندگان در آثار و نوشته‌های خود خالی از غرض نمانده‌اند . از طرف دیگر مرزوبوم ایران ، این کشور کهن‌سال ما آسیب و صدمه فراوان دیده است . روزهای سهمگین فراوان ، از قبیل تاخت‌وتاز اسکندر گجستك ، دست یافتن تازیان و حمله مغول و تاخت‌وتاز اقوام دیگر بر ایران گذشته است و هیچ چیز از روزگاران باستان ، آن چنان که باید ، برجای نمانده است و یا اینکه رنگ و روی دیگر بخود گرفته است . اما خوشبختانه در مدت نیم قرن اخیر و با کوشش باستان‌شناسان ، گاه و بیگاه در میان ویرانه‌ها ، اسناد و آثاری از روزگاران سرافرازی و عظمت ایران بدست می‌آید چنانکه با خواننده شدن کتیبه‌های هخامنشی بسیاری از نکات تاریك تاریخ ایران هخامنشی روشن شده و آنچه که تا چند ده سال پیش جزو افسانه و باور نکردنی بوده بصورت حقیقت و واقع درآمده است . با عرض معذرت و ذکر مقدمه که شاید طولانی هم شد اکنون بموضوع اصلی می‌پردازم .

تولد و کودکی داریوش

در زمانی که كورش بزرگ دولت جهانی خود را بنیانگزاری مینمود و هرروز بر قلمرو فرمانروائی خویش می‌افزود - یعنی در سال ۵۵۰ ق . م - در خانه و یشتاسب پسر آرشام از بستگان خاندان هخامنشی ، فرزندی از مادر بزاد که او را داریوش نام نهادند . داریوش در کتیبه بیستون نسب‌نامه خود را اینطور شرح میدهد : «منم داریوش ، شاه بزرگ ، شاه شاهان ، شاه سرزمین پارس ، شاه کشورها پور و یشتاسب - نوه آرشام هخامنشی» داریوش شاه گوید : «پدر من و یشتاسب ، پدر و یشتاسب آرشام ، پدر آرشام آریارمنا - پدر آریارمنا

شروع خدمت دولتی و پایان تعلیم و تربیت

هنگامیکه كورش کبیر عازم آخرین لشکرکشی خود برضد ماساژتها (ماساگت‌ها) بود ، تربیت درباری داریوش نیز تقریباً پایان یافته بود و دیگر چیزی نمانده بود که وارد خدمت دولتی شود ، در آن هنگام داریوش پا بسن بیست‌سالگی می‌گذاشت و مانند سایر نجیب‌زادگان می‌بایست وارد در خدمت لشکری و سیاسی شود . بدین ترتیب داریوش مشاغل لشکری و سیاسی خود را با تاجگذاری کمبوجیه آغاز کرد . اینك دیگر داریوش در ردیف مردان بشمار است و از لحاظ ساختمان جسمی و روحی بهترین نمونه و نماینده آزاده سوار ایرانی است . برتری داریوش

در هنگام تعلیم و تربیت از همگنان خود و هم چنین اصل و نسب بلند او امکان پیشرفت‌های زیاد، در دولت کمبوجیه بوی داد. وقتی کمبوجیه بمصر میرفت داریوش نیزه‌دار شاه یعنی «آجودان مخصوص» پادشاه بود. در مصر داریوش تازگی‌ها را بدقت تمام میدید و بخاطر می‌سپرد، چه پیش از پادشاه، خود روشن بین و موشکاف بود.

اندیشه و توجه داریوش نسبت بسرنوشت دولت کورش کبیر روز بروز بیشتر می‌شد. آنچه داریوش در مصر می‌اندیشید نمی‌توانست در تطور و تکامل و پیشرفت امور دولت کمبوجیه مؤثر باشد زیرا جوانی و مقام داریوش باو اجازه نمیداد که در شخص پادشاه یعنی کمبوجیه زیاد مؤثر و متنفذ باشد.

از طرفی کمبوجیه بحرف بزرگان و مشاورین زیاد توجهی نداشت. داریوش سرنوشت دولت هخامنشی را میدید که بکجا می‌انجامد، اما نمی‌توانست در آن تغییری بدهد. هنگام مراجعت کمبوجیه از مصر، داریوش نیز بجانب ایران رهسپار گردید و در مرگ کمبوجیه حضور داشت. پس از مرگ کمبوجیه در میان آزاده سواران و سپاه ایران پراکندگی و بی‌نظمی بوجود آمد. داریوش نتوانست بزودی نابسامانی را سروسامانی دهد.

بر تخت نشستن داریوش بزرگ

با از میان بردن بردیای دروغی، تخت شاهی باردیگر بخاندان هخامنشی برگشت. یاران داریوش او را بر تخت کورش نشاندند. آرشام و ویشتاسب هر دو بنفع نوه و پسر خود داریوش از حقوق سلطنت چشم پوشیدند و او را فرمانروای خود شناختند.

پیداست که سایر بزرگان با تسلط رسیدن داریوش متفق بودند، زیرا او برتری خود را قبالاً ثابت کرده بود. وانگهی کسی میبایست بر اورنگ پادشاهی تکیه زند که از خاندان شاهی باشد و داریوش بود. خودش در کتیبه بیستون میگوید: «داریوش شاه گوید: هشت تن از خاندان من پیش از این شاه بوده اند و من نهمین هستم. ما پشت در پشت شاه بوده ایم».

بدین ترتیب در پاسارگاد، درپارس و بر سر آرامگاه کورش بزرگ، تاج سلطنت ایران بزرگ را بر سر نهاد و در جامه شهریاری ایران خود را در برابر پیکر کورش متبرک ساخت و از غذای ساده دیرین پارسى ها چشید تا پیوستگی ملی را نسبت بقوم خود به نحو بارزی نشان داده باشد. بدین گونه و در سال ۵۲۲ ق. م. داریوش شاهنشاه ایران بزرگ شد.

در همان اوقاتی که داریوش بزرگ پس از برگزاری مراسم تاجگذاری خود رهسپار پایتخت دولت هخامنشی - هگمتانه - می‌شد، درخوزستان و بابل شورشهایی برخاسته بود

و اهالی بسیاری از کشورهای تابعه با رسیدن خبر مرگ گئومات موقع فرصت را برای بدست آوردن آزادی غنیمت شمردند و در صدد بدست آوردن آزادی و تجدید دولت قدیم خود برآمدند. در اثنای این احوال داریوش شخصاً فرماندهی سپاه را برای خوابانیدن شورش و سرکوبی یاغیان بعهده گرفت و نظم و آرامش و امنیتی خاص بکشورهای تابعه برگردانید. سرکوبی یاغیان و برگردانیدن نظم و آرامش مجدد در مملکت یکسال بطول انجامید. این کار بین سالهای ۵۲۱-۵۲۰ ق. م. بود. بقیه دوران فرمانروائی داریوش بزرگ برای برقراری تشکیلات جدید شاهنشاهی ایران صرف شد که بطور اختصار بعرض خواهد رسید.

سازمان کشوری و دارائی

چنانکه گذشت داریوش بزرگ پس از برگردانیدن نظم و آرامش در کشور و پس از وحدت کامل کشور، ممالك تابعه را با ملاحظات سیاسی و ملی و موقعیت جغرافیائی به سی بخش قسمت کرد و از میان سرداران و بزرگان ایران، مردان کاردان و شایسته‌یی را بفرمانروائی هر بخش بزمیگماشت اینگونه فرمانروایان را «خشترپاون» یا شهربان می‌گفتند. پدر داریوش بزرگ، ویشتاسب هخامنشی، خود یکی از آن شهربانان و فرمانروای سرزمین پارت (خراسان) بود. برای آنکه شهربانان از حدود اختیارات خود بیشی نجویند و به ستمکاری و آزار مردم نپردازند، با هر کدام از آنها مأموری فرستاده میشد که در ظاهر دبیر مخصوص شهربان بود، ولی در معنی کارهای او را بازرسی میکرد و اخبار وقایع حوزه فرمانروائی شهربان را بمرکز گزارش میداد. این مقام حتی در ایران پس از اسلام هم برجای بود. داریوش در هر سال دوبار دوتن را از پایتخت برای بازرسی بهریک از شهرها می‌فرستاد که این دونفر بنام چشم و گوش شاه شناخته شده بودند.

روش پرداخت مالیات

پیش از داریوش بزرگ پرداخت مالیات در ایران روش درستی نداشت و ملت‌های تابعه هر سال هدایائی بدربار شاهنشاه ایران می‌فرستادند. اما داریوش برای هر یک از ملت‌ها باملاحظه ثروت و وسعت مملکت مالیات بوجه نقد معین کرد. او آنقدر نسبت به پرداخت مالیات تخفیف قائل شده بود که در این باره پلوتارک مینویسد: «داریوش چون مقدار مالیات هر شهری را معین میکرد، در پی تحقیق برمی‌آمد که آیا مردم می‌توانند این مبلغ معین شده را بپردازند یا خیر؟ چون از هر کجا پاسخ موافق میرسید، باز هم پادشاه دستور میداد مالیات تعیین شده را

نصف کنند - چون سبب را پرسیدند - پادشاه جواب داد که شهربانان هم برای مصارف خود چیزی از مردم خواهند گرفت و باید از مالیات اخذ شده کاسته شود تا بر مردم تحمیلی نشده باشد.

پست و چاپار

در هرایالتی، ساتراپ‌ها، مالیات را جمع‌آوری میکردند و سربازان پیاده و سوار را نگهداری مینمودند، تشکیلات وسیعی برای انجام این عمل لازم بود. مرکز این تشکیلات شهر شوش بود که تقریباً در قلب کشور قرار داشت. از شوش تمام کشورهای تابعه دستور صادر می‌شد و از تمام نقاط اطلاعات به شوش میرسید. برای اینکه شاهنشاه بتواند با تمام ادارات و ممالک تابعه سهولت رابطه داشته باشد و اطلاعات را زود دریافت نماید، پیک‌های سریعی ایجاد کرده بود که مورد تحسین یونانیها واقع شد. در نقاط معینی، در تمام جاده‌های بزرگ و سایل بخصوصی فراهم کرده بودند تا پیک شاهنشاهی یا چاپار بتواند بدون توقف بمقصد برسد. پیک‌ها از میان اشخاص محترم برگزیده می‌شدند، چنانکه در تاریخ آمده است که داریوش سوم پیش از رسیدن پادشاهی چندی چاپار مخصوص بود. در حقیقت هخامنشی‌ها مخترع پست و چاپار بودند. این طریقه را ابتدا مصریها و بعد رومی‌ها از ایران اقتباس کردند - سپس در تمام مغرب زمین در طول قرن‌های متمادی معمول گردید.

ایجاد راهها

برای اینکه اخبار کشور زودتر بمرکز برسد و همچنین روابط بازرگانی و اداری و سیاسی و لشکری میان مرکز و نواحی دوردست برقرار بماند، داریوش بساختن راههای مختلف پرداخت. از آن جمله راه شاهی بود که از تمام کشورهای تابعه میگذشت. هرودوت مینویسد که طول این راه ۲۹۰۰ کیلومتر بوده و تمام وسایل آسایش و راحتی در طول راه برای مسافران آماده بوده است و حتی مینویسد که در هر چهار فرسنگ مهمانخانه‌ای ساخته شده بود و همه جا خوراک و اسب و لوازم سفر مهیا بوده و این راه دراز را با وسایل آن زمان کاروانها در یکصد و یازده روز و مسافران پیاده، در مدت نود روز میپیمودند. داریوش بساختن راههای دریائی نیز همت گماشت چنانکه برای متصل کردن دریای مدیترانه به دریای احمر دستور بحفر کانال سوئز داد و این واقعه بر روی کنیه بدست آمده و چنین نوشته شده است: «منم داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، پادشاه کشورهای که مسکن همه نژادهاست، شاه این سرزمین بزرگ، تا کشورهای دور دست، پسر ویشناسب

هخامنشی، داریوش شاه گوید: من پارسی‌ام، از پارس مصر را گرفتم، امر کردم این کانال را بکنند، این کانال کنده شد چنانکه فرمان دادم، کشتی‌ها روانه شدند، چنانکه اراده من بود» یک مورخ اروپائی در این خصوص میگوید: «واقعاً باید نظر بلند و استقامت داریوش را در اجرای منویاتش تقدیر کرد»

داد گستری

داریوش بر همه دادرسان کشور خویش سمت ریاست داشت و احکام نهائی از جانب شخص شاهنشاه صادر می‌شد. مجازات نسبت بگناه مجرم تغییر میکرد و شاهنشاه هخامنشی در برابر هیچ گناهی و در هیچگونه مجازاتی برای دفعه اول حکم اعدام گناهکاری را صادر نمی‌کرد.

چنانکه وقتی یکی از گناهکاران که سمت دولتی نیز داشت در دادگاهی محکوم باعدام شده بود ولی شاهنشاه حکم نهائی را لغو کرد و دستور داد از کشتن او صرف‌نظر شود و گفت این شخص پیش از این خدماتی هم انجام داده است. شاهنشاه ایران از گرفتن رشوه (پارک) سخت بیزار بود، چنانکه کمبوجیه نیز از این کار بسیار نفرت داشت و داستان قاضی‌ای که رشوه گرفته بود و کمبوجیه امر کرد پوستش را کنده و بر روی تخت دادرسی انداختند و پسر همان قاضی را بجای وی بر تخت نشاندند مشهور است. کمبوجیه به پسر قاضی که جانشین پدر شده بود خطاب کرد و گفت: «هرگاه میخواهی بیداد کنی و از مردم رشوه بستانی بر پوست پدرت نگاه کن و عاقبت شوم این کار زشت را در نظر گیر.»

در خصوص داد گستری و رعایت کامل حقوق ضعیف و قوی و پاداش نیکو کاران و کیفر بدکاران، شاهنشاه داریوش خود چنین گوید: «نه من و نه دودمانم دروغ گوویی انصاف و بدقلب نبودیم، من برابر حق و عدالت رفتار کردم، نه ناتوان و نه توانا را نیازردم، نیکوکار را نیک نواختم و بدکار را سخت کیفر دادم» داریوش نخستین شاهنشاهی است که یک قانون کامل مدنی تدوین کرد و برای ملت‌های تابعه به تناسب احوال و اوضاع کشور وضع نمود. معتقدات مذهبی کشورهای تابعه را با دیده احترام مینگریست، چنانکه داستان رفتن او بمعابد مصریها و جایزه‌ای که برای یافتن «گاو آپیس» تعیین نمود در تاریخ مشهور است.

سازمان لشکری

در زمان داریوش بزرگ سازمان لشکری نیز بصورت بهتر و آبرومندی درآمد و بآن نظم و ترتیب صحیح داده شد. دسته‌های سپاهی از ده هزار سرباز زبده و اصیل ایرانی درست کرد که از عده آنها هیچ وقت کاسته نمی‌شد و آنان را

سپاه جاویدان می گفتند . این سپاه همیشه آماده بخدمت بود و افراد آن همگی جنگ آزموده و دلیر و درتیراندازی و سواری سرآمد دیگران بودند . هم چنین در پایتخت هریک از کشورهای تابع پادگانهای برای حفظ امنیت گذاشته بود .

بازرگانی و کشاورزی

با ساختن راهها ، در زمان شاهنشاهی داریوش بزرگ ، بازرگانی نیز ترقی فوق العاده کرد . هر شهریان و یا ساتراپی که شهر را آبادتر نگهداری مینمود ، داریوش بر وسعت فرمانروائی او میافزود . و بعکس اگر مشاهده مینمود که استانی کم جمعیت و بی حاصل است معلوم می شد که این وضع از ستمکاری و سهل انگاری شهریان پدید آمده است و معلوم است که آن شهریان را بسختی مجازات میکرد یکی از کارهای شایان توجه شاهنشاه ایران که در امر تجارت بسیار موثر بود ، رواج سکه است . پیش از داریوش بزرگ ، در ایران باستان معامله با جنس انجام میگرفت . حتی حق الزحمه پزشکان نیز با جنس پرداخت می شد . داریوش برای آنکه کار معامله و دادوستد را تسهیل تر کرده باشد با اهمیت مسکوک پی برده بود و دستور داد از طلا و نقره سکه هائی ساختند و پول را در کشورهای تابعه رواج داد . تنها پیش از داریوش بزرگ لیدیها بودند که با اهمیت مسکوک واقف بودند و در حدود قرن هفتم پیش از میلاد سکه زده بودند ، اما سکه آنها در تمام ممالک رائج نبود .

دانش و فرهنگ

گرچه از ادبیات و علوم روزگار داریوش بزرگ اثر گویائی نمانده است ، اما همین مقدار کتبیها و قرائنی که در دست است میرساند که داریوش بفرهنگ و دانش و هنر توجهی خاص داشته است . چنانکه بر روی مجسمه یکی از حکمرانان دست نشاندۀ داریوش بزرگ اینطور خوانده میشود : «پادشاه مصر و دیگر کشورها داریوش بزرگ ، بمن امر کرد که بمصر روم مقصود این بود که معابد مصر که ویران شده بود بسازم بمؤسسات کتاب بدهم و جوانان را برای تعلیم و تربیت باشخاص کار آزموده سپردم و برای آنان چیزهای مفید و آلات و ادوات موافق کتابهای ایشان فراهم ساختم . چنین بود اقدام اعلیحضرت چه او فایده علم پزشکی میدانست و میخواست جان بیماران را از بیماریها رهائی بخشد» .

پرواضح است شاهنشاهی که برای کشور تحت الحمايه چنین اوامری صادر فرماید بی شك برای کشور خودش اقدامی بیشتر و بهتر کرده است .

در زمان داریوش علمای یونانی در خدمت شاهنشاه ایران درشوش بسر میبردند یکی از این دانشمندان سکیلاکس Skylax جغرافی دان معروف بوده که در تاریخ ۵۱۹ ق . م . داریوش او را مأمور کرد تا جریان سفالی رود سند را با کشتی به پیماید . حضور اطباء خارجی چه در زمان داریوش بزرگ و چه بعد از آن در دربار پادشاهان هخامنشی برای ما مسلم است . اولین و معروفترین آنها جراح قابلی از اهل کروتن و دموسدس نام دارد که بدربار داریوش دعوت شد . در آن هنگام اطباء رسمی داریوش مصری بودند و چون روزی یکی از استخوانهای شاهنشاه ایران در رفتگی پیدا کرد و اطبای مصری از معالجه عاجز ماندند ، مورد غضب قرار گرفتند . در این هنگام دموسدس که در دربار بود بآسانی پادشاه را معالجه کرد ، از آن پس داریوش آنی او را از خود جدا نکرد . هر چند او اندیشه ای جز بازگشت بوطن نداشت و حتی موفقیتش در معالجه شاهنشاه سبب اسارت بی سرانجام او گردید ، ولی موفقیت دیگری او را بوطن بازگردانید . بدین شرح که روزی ملکه اتوسا بمرض سختی دچار شد و طبیب یونانی او را معالجه نمود و در مقابل از او تقاضا کرد که از شاهنشاه خواهش کند تا اجازه دهد بکشور خود برگردد . داریوش این تقاضا را پذیرفت و دموسدس در ضمن مسافرت همراهانش را اغفال کرد و خود را به کروتن رسانیده و علم طب را در آن شهر رواج داد .

این اطلاعات را طبیب دیگر یونانی کتزیاس Ctésias که در دربار هخامنشی طبابت میکرد برای ما نقل کرده و کتابی که وی راجع باوضاع ایران نوشته بسیار قابل توجه بوده اما حیف که قسمت مهم آن مفقود شده و بدست ما نرسیده است . اگرچه ، بعلت نبودن مدارك ، ما نمی توانیم سهم ایرانیان را در علوم زمان هخامنشی معین کنیم ، ولی لااقل می توانیم بگوئیم که ایران در تاریخ علوم سهم بسیار مهمی در پیشرفت علوم در دنیای قدیم داشته است .

رفتار داریوش نسبت به پیروان سایر مذاهب

رفتار کورش کبیر نسبت بقوم یهود در تاریخ مشهور است . عملاً کورش کبیر در سال تسخیر بابل (۵۳۹ ق . م .) دستوری صادر کرد که یهودیان به بیت المقدس برگردند و معبد خود را از نو بسازند ، باین ترتیب کاروانهای تبعیدشدگان به مملکت خود برگشته و تحت نظارت ساتراپ ماوراء فرات ، کشور یهود تدریجاً احیاء گردید . معهدا مشکلات از هر طرف برخاست . در سال ۵۲۲ ق . م . در ابتدای سلطنت داریوش اول (بزرگ) ، معبد یهودیها هنوز تمام نشده بود ، داریوش بزرگ اجازه ساختمان معبد را که کورش کبیر داده بود مجدداً

تأیید کرد و در سال ۵۱۵ ق. م. یهودیها رسماً معبد خود را افتتاح کردند.

نه تنها داریوش با قوم یهود چنین معامله نمود، بلکه همانطور که عرض کردم در مصر نیز برای یافتن «گاو آپیس» مبلغ یکصد تالان (۲۰۰ هزار تومان پیول امروز) جایزه معلوم کرده بود و نیز از معابد مصریان دیدن کرد و بخدایان آنها احترام نمود. نه تنها داریوش خود به معتقدات و آئین ممالک تابعه با دیده احترام مینگریست بلکه سرداران و ساتراپ‌های او نیز موظف بودند که معتقدات کشورهای مقدس و محترم بدارند. حتی این سیاست صحیح را پس از بیست‌قرن امپراطوری انگلیس در هندوستان بمورد اجرا گذاشت و فایده زیاد از آن بدست آورد.

پایان کار

داریوش بزرگ، هنگامیکه مقدمات کار را برای عزیمت به یونان فراهم مینمود در همین هنگام نیز، بر طبق رسوم کهن، جانشین خود را تعیین نمود. خشایارشا پسر ارشد وی که بزرگترین فرزند ملکه اتوسا دختر کوروش کبیر بود بجانشینی انتخاب شد. در آستانه نبرد با ملت بزرگ یونان و در هنگامی که آماده لشکرکشی مجدد بمصر بود یعنی در پائیز ۴۸۶ ق. م ناگهان دست اجل، شاهنشاه بزرگ را از ملت وی ربود، بدین ترتیب داریوش پس از ۷۴ سال زندگی و ۳۶ سال سلطنت (۵۲۲ - ۴۸۶ ق. م.) چشم از جهان پوشید. آرامگاه داریوش بزرگ در نقش رستم و در چهار کیلومتری تخت جمشید واقع است.

خصال داریوش

داریوش بزرگ پادشاهی بود عاقل، با اراده و دانا - رفتارش با ملل تابعه ملایم و معتدل بود. در انتخاب حاکم و شهردارها نظرسائب داشت و کمتر در دادن پاداش و یامجازات بخطا میرفت. داریوش بزرگ، سلطنت ایران را از نو بنیاد نهاد و اگر پس از مرگ کمبوجیه او به تخت سلطنت ننشسته بود، بطور مسلم در آن غائله خطرناک، دولت هخامنشی نیز مانند دولت ماد در همانجا پایان می‌پذیرفت.

داریوش بزرگ، چنان پایه و اساسی برای تشکیل شاهنشاهی خود استوار نمود که در آن زمان و در آن محیط بهتر از آن عملی نبود. تشکیلاتی که داریوش بنیانگراری کرده بود، دولت وسیع هخامنشی را با وجود بی‌لیاقتی اکثر پادشاهان بعد از داریوش، تقریباً دو بیست سال پیاپی داشت. در زمان داریوش

بزرگ، دولت ایران با علی‌درجه وسعت خود رسید. دانشمندان داریوش را یکی از بزرگترین پادشاهان ایران دانسته و او را با عنوان واقعی «شاه بزرگ» خوانده‌اند.

نلدیکه^۱ دانشمند آلمانی که خودش صراحتاً میگوید از ایرانیان خوشش نمی‌آید، راجع بداریوش بزرگ این چنین نوشته است: «داریوش مهمترین پادشاه هخامنشی و بی‌شک در میان پادشاهان ملی ایران از همه آنها نمایان‌تر است. فقط خسرو اول ساسانی (انوشیروان) و شاه عباس کبیر صفوی را میتوان با او مقایسه کرد.» یکی از مورخین جدید اروپائی او را با فراعنه نامی مصر و پادشاهان بزرگ آشور و پادشاهان بابل مقایسه کرده و باین نتیجه رسیده که داریوش بزرگ بزرگترین پادشاه مشرق بوده است.

این بود خلاصه بسیار مختصر از سیمای شاهنشاهی که مدت ۳۶ سال با قدرت توأم با عدل و انصاف فرمانروائی کرده است.

«پایان»

کتابی که در نوشتن این مقاله از آنها استفاده شده

- ۱ - ایران باستان سه جلد - تألیف مرحوم پیرنیا
- ۲ - داریوش یکم - تألیف دکتر د. منشی‌زاده
- ۳ - تاریخ هرودوت - ترجمه بانگلیسی
- ۴ - تاریخ ایران - تألیف سرپرسی سایکس
- ۵ - تاریخ شاهنشاهی ایران - ترجمه دکتر محمد مقدم
- ۶ - ایران از آغاز تا اسلام - ترجمه دکتر محمد معین
- ۷ - میراث ایران - بقلم عده‌ای خاورشناس
- ۸ - ایران باستانی - تألیف مرحوم پیرنیا
- ۹ - کارنامه ایران باستان - تألیف عباس مهرین
- ۱۰ - کتیبه داریوش بزرگ - ترجمه دکتر فرهاد آبادانی
- ۱۱ - آئین تاجگذاری - دکتر ذبیح‌الله صفا
- ۱۲ - از کورش تا پهلوی
- ۱۳ - تاجگذاری شاهنشاهان ایران
- ۱۴ - تاریخ تمدن هخامنشی جلد ۱ و ۲ - تألیف علی سامی
- ۱۵ - تمدن ایرانی - ترجمه دکتر بهنام
- ۱۶ - سیر تمدن و تربیت در ایران باستان - تألیف دکتر بیژن
- ۱۷ - تاریخ یونان جلد ۱ و ۲ - ترجمه دکتر بهمنش
- ۱۸ - تاریخ مصر جلد ۱ و ۲ - ترجمه دکتر بهمنش
- ۱۹ - مزدایرستی در ایران قدیم - ترجمه دکتر ذبیح‌الله صفا
- ۲۰ - اخلاق ایران باستان - تألیف دینشاه ایرانی
- ۲۱ - هگمتانه - تألیف سید محمد تقی مصطفوی

برای تهیه شماره‌های مختلف مجله
هنر و مردم لطفاً در تهران به نقاط زیر
مراجعه فرمایند :

شعبه‌های کتابخانه امیرکبیر

کتابخانه جردن
خیابان اسلامبول ساختمان پلاسکو

کتابخانه چهر
روبروی دانشگاه

کتابخانه سنائی (شماره ۱)
خیابان شاه‌آباد

کتابخانه سنائی (شماره ۲)
خیابان آذر روبروی دادگستری

دفتر مجله هنر و مردم
خیابان حقوقی شماره ۱۸۲

